بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع لنا الشرع المبین والدین المتین وبعث الینا سید المرسلین وخاتم
النبیین وجعل العلماء الحقانیین ورثته الی یوم الدین لیحفظوا دینه عن
فتنة المبتدعین صلی الله علیه وآله واصحابه واتباعه اجمعین
اما بعد این میگوید بنده شرمنده سراپا گناه گمراه اسیر پنجه نفس و شیطان معدن فسق و
عصیان فیض احمد محمدی الحنفی القادری المجددی حشره الله مع من یحبه که درین
زمان که قرب قیام قیامت هست و روز بروز ظهور آثار و علامات آن میشود و دیده میشود ازانجمله
علامات زوال علم بزوال علما و شیوع جهل شهرت یافته است که هر یکی از مسلمانان با وجود آنکه
[illegible] هم [illegible] زده دعوی اجتهاد و استنباط دارد و منتهی تفحص شان چند اوراق [illegible] ترجمه چند
رساله [illegible] است چنانچه شخص جاهل هست که در شهور سنه ۱۲۹۲ هجری دو کس [illegible] [illegible]
[illegible] شرح العقاید دوم از اتباع شیخ نجدی با هم در مسئله بحث بسیار کردند چون [illegible]
[illegible] انجامید [illegible] طرفین بحکمیت حضرت استادی و استاد اساتذة العالم [illegible] [illegible]

دریای محیط علوم نقلیه و مرکز دایرهٔ فنون عقلیه حضرت مولانا محمد فضل الرسول دام

ظله قرار فیصله داده بحضور گرامی حاضر شده عرض مسئله کردند چون حضرت اقوال فقها در ان

باب بحواله مرقاة شرح مشکوة تصنیف ملا علی قاری علیه الرحمة بیان فرمودند مجیب

گفت که در مرقاة بعکس این نوشته است و کتاب مایة مسایل تصنیف مولوی محمد اسحق

از بغل برآورده عبارت مرقاة که دران مرقوم بود بمطالعه گرامی آورد اگرچه بلا زید دیانت

و تقوی که لازم ذات حضرت استادی افتاده بمطالعه کتاب مذکور گونه تردد پیدا شد

و هرچند مطلب [illegible] محفوظ بود لیکن احتمال نسیان دران کجا گنجایش پذیر بود مگر جسته باطلاع

رجوع باصل کتاب نموده شد فی الواقع صاحب مایه مسایل در نقل سهو نموده بود

این یک خطا طالبان حاضرین مدرسه دیدی تطبیق دیگر نقول با اصول کتب انچه در [illegible]

بود نداشتند [illegible] در مجلس در مقامات متعدده در نقول کتب عدیده سهوها

فاش یافتند [illegible] دور کردن شبهات از قلوب مومنین و اظهار امر [illegible]

در هیچ حال که عوام بلحاظ بعضی خصوصیات بعض مضامین قطع نظر از مایه مسایل [illegible]

شان هیچ مسایل مایة المسایل را قریب بوحی آسمانی میدانند حضار محفل درخواست

تصحیح مسایل [illegible] نمودند با وجود تعلق جنابعالی باشتغال باطن و مشاغل

طریقت حمیت شریعت بران آورد ایقدر که در نقل مرقات مر دست معلوم

شد و نیز [illegible] که در کتاب منقول عنه نیست و در سوال گفته در محصین رد و تشنیع

نموده حضرت مصنف از ان کتاب بنقل فتوی حرمت نموده بودند انچه بنظر

رسید بحیطهٔ تحریر فرموده مسمی بتصحیح المسایل ساختند خدا تعالی جمیع مومنین

را توفیق عمل [illegible] نماید سوال [illegible] امام مسجد بنا کردن در گورستان برای

[illegible] سالکی
ازرده
[illegible]

ای عبدالاحد [illegible]
از بعضی [illegible]
[illegible]
باشند و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ان [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] مسجد بنا کردن [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible]

شریف بروایت ابو داود [illegible]

[illegible]

[illegible] مسجد بر گورستان [illegible] سوال [illegible]

[illegible] حرام و مستوجب لعنت است

[illegible] مسجد بنا کردن [illegible] حرام و مستوجب لعنت [illegible]

[illegible] مسجد بنا کردن [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] مسجد [illegible]

مشکوة شریف [illegible] این بیان و حدیث [illegible]

[illegible] ثابت میشود [illegible] مسجد بر گورستان

[illegible] حرام [illegible]

[illegible] وقال النبی صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] الیهود [illegible]

علیه وسلم لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم [illegible]

ترجمه حدیث لعنت فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible] قبرها [illegible] مسجد بنا کنند بر قبرها [illegible]

ترجمه عبارت [illegible] که حرام کرده [illegible]

اینکه در نفس مسجدها نماز خواندن جاری کردن طریق یهود است که معطل بود

[illegible] اختیار و عطلی خود ساخته [illegible] و در آن میکرده اند ولا حول

ولا قوة الا بالله العلي العظيم و در نقل عبارت شرح ملا علی قاری حنفی عجب

[illegible] ان [illegible] اعتراض میکنند که

[illegible] تقوی و احتیاط [illegible] تقوی مرتکب آن شوند عبارت شرح

[illegible] قال ابن الملك انما حرم اتخاذ المساجد

عليها لان في الصلوة فيها استنانا بسنة اليهود انتهى و قيد عليها يفيد ان

اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به و يدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم لعن الله اليهود و

النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد گفت ابن الملک حرام کرده شد

ساختن مسجد [illegible] اینکه در نماز خواندن در آن [illegible] سنت یهود

[illegible] حرام شد کلام ابن مالک و قید [illegible] علیها معنی [illegible] ساختن مساجد

[illegible] این معنی میدهد که ساختن مسجد در جنب [illegible] نیست [illegible] این امر

[illegible] نبودن ساختن مسجد در جنب قبر حدیث دیگر دلالت میکند که فرمود

[illegible] صلی الله علیه وسلم لعنت کرد [illegible] یهود و نصاری را که قبرهای پیغمبران

خود را مساجد [illegible] انتهی [illegible] که چه حال [illegible] ملا علی قاری

[illegible] انما حرم اتخاذ المساجد عليها لان في الصلوة فيها استنانا

بسنة اليهود [illegible] ابن مالک نقل [illegible] انتهی [illegible] و بعد از آن

[illegible] و قيد عليها يفيد ان اتخاذ المساجد بجنبها لا بأس به و بعد از آن [illegible]

[illegible] ملا علی قاری [illegible] انتهی

و قید علیها بقید ان اتخاذ المساجد علیها لا باس را که اصل جواب سوال بود
بسبب مخالفت دعوی خود از میان دور کرده فقره و بدل علیه را با کلام ابن
ملک خلط کرد این است حال نقل عبارت شرح و لطف ترجمه زیاده از آن
که به عبارت ساخته خود دست بهم الحاق ترجمه را است می آید چنانچه بادنی
تأمل ظاهر میگردد و نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا
و ملا علی قاری در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری الذین اتخذوا
قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد می نویسد [illegible] انهم کانوا یسجدون
لقبور الانبیاء تعظیما لهم و ذلک هو الشرک الجلی و ثانیها انهم کانوا یتخذون
الصلوة لله تعالی فی مدافن الانبیاء و السجود علی مقابرهم
و التوجه الی قبورهم حالة الصلوة نظرا منهم بذلک الی
عبادة الله و المبالغة فی تعظیم الانبیاء و ذلک هو الشرک
الخفی لتضمنه ما یرجع الی تعظیم مخلوق فیما لم یؤذن له فنهی
رسول الله صلی الله علیه و سلم امته عن ذلک اما لمشابهة
ذلک الفعل سنة الیهود او لتضمنه الشرک الخفی کذا قاله
بعض الشراح من ائمتنا و یؤیده ما جاء فی روایة یحذر
ما صنعوا قال القاضی کانت الیهود و النصاری
یسجدون لقبور انبیائهم تعظیما لشأنهم و یجعلونها قبلة
یتوجهون فی الصلوة نحوها فاتخذوها اوثانا فلذلک لعنهم
و منع المسلمین عن مثل ذلک اما من اتخذ مسجدا [illegible]

جوار صالح او صلی فی مقبرة وقصد الاستظهار بروحه ووصول اثر عبادته الیه

لا للتعظیم له والتوجه نحوه فلا حرج علیه الخ و در شرح حدیثی که بعد آنست یعنی عن جندب

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول الا وان من کان قبلکم یتخذون قبور

انبیائهم وصالحیهم مساجد نوشته ای بالمعنی السابق پس معنی اتخاذ قبور مساجد

سجده کردن است بقبورها و مراد از اتخاذ یهود و نصاری قبور انبیا و صالحین خود را مساجد

آنکه یهود و نصاری سجده میکردند قبور را قال العینی فی شرح البخاری لما کانت

الیهود والنصاری یسجدون لقبور الانبیاء تعظیما لشانهم ویجعلونها قبلة

یتوجهون فی الصلاة نحوها اتخذوها اوثانا لعنهم النبی صلی الله علیه وسلم

ومنع المسلمین عن مثل ذلک انتهی این عبارت که صراحة با دعای ما موافق است

و مخالف دعوی مجیب است از نقش این محل از ذهن عقل بنهایت بعید است

و جهی بخیال نمی آید جز اینکه جهال را درین مغلطه انداختن که مجیب عینی شرح بخاری

باستدلال نموده مدعای او مطابق آن خواهد بود و شاید که همین لحاظ ترجمه

را ترک نمود و علی هذا القیاس از ذکر ملا علی قاری هم صاحب تحفه

پوشیده ملا علی قاری آنچه در آن کتاب نوشته مجیب صریح بخلاف آن حکم

نموده وهلا از ابلاغ عجیب الناس هست که نام کتاب و مصنف برای اعتبار

پیش جهال بر زبان قلم دادن و عبارت کتاب را که اصل جواب سوال باشد

بالکل در میان ساقط کردن و تغییر الکلام آن مستند دران کتاب جائز نوشته

باشد حرام و مستوجب لعنت گفتن و معنی حدیث غلط بیان نمودن

[illegible] کردن حلال است یا حرام و مستوجب چه است بینوا توجروا

انصاف از ملازمه مجیب بعد ملاحظه جواب و مطالعه شرح مشکوة شریف و [illegible]

آستان مرتب [illegible] یهود و نصاری که مجوزین [illegible] طریق ایشان

[illegible] شیخ عبد الحق در شرح مشکوة در شرح حدیث و المتخذین علیها المساجد [illegible]

[illegible] لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد [illegible]

[illegible] مساجد [illegible] طریق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کذا قال الشیخ [illegible]

[illegible]

حتی تعلیق [illegible] و تشبیه بعبادت [illegible] الطاهرة لا حرج [illegible] مع العمامة

و ساباط بین [illegible] الجمیع نوشته و حیث [illegible] کره من اتخاذ المسجد علی القبور اما و

سترة القبور مسجد الصلوة فیه و قیل ان [illegible] عنده مسجد یصلی فیه الی القبر و اما

المقبرة الا [illegible] فاذا اتخذ مسجدا یصلی فیه فلا باس لان المقبرة [illegible] المسجد اما

اتخاذ [illegible] الا التشبیه اللهم فعل محمد و کان [illegible]

[illegible] مساجد حرام و ممنوع بموجب حدیث و روایت کتب فقه حنفی جابر

رضی الله عنه قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجصص القبور و ان یبنی

علیها [illegible] و ان یقعد علیها [illegible]

که عمارت [illegible] شود [illegible] چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق

و شرح مشکوة ملا علی قاری [illegible] معلوم میشود [illegible] ملا علی قاری [illegible]

[illegible] ملا علی قاری [illegible] نقل از کتاب [illegible]

[illegible] النبی [illegible] علی القبر [illegible] و ما تجری مجری [illegible] الا [illegible]

[illegible] عدم الفائدة [illegible] قلت [illegible]

[illegible] فقال ابن الهمام

[illegible] القاری [illegible] الکراهة و ان

[illegible] قال [illegible] اضاعة المال و قد اباح السلف البناء

علی قبر المشایخ و العلماء المشهورین لیزورهم الناس [illegible] بالجلوس فیه

[illegible] مطلب آنکه [illegible] مباح [illegible] سلف بنا را بر قبر مشایخ

[illegible] شیخ عبد الحق [illegible] مشکوة [illegible] شرح و ان [illegible]

کرد از آنکه بنا کرده شود بر گور و بعضی گفته اند که مراد بنا کردن بیت است بسنگ یا مانند

آن و بعضی گفته اند که مراد به بنا خیمه زدن است و مانند آن نیز مکروه است فقها [illegible]

شرح ملا علی قاری خیمه ایستاده کردن برای فایده و بنا بر قبور مشایخ و علما رخصت پس جائز

دانسته شیخ عبد الحق بنا و خیمه هر دو را تعرض نمود بلکه ملا علی قاری بیان نموده که [illegible]

پس حکم مجتهد است مخالف هر دو دست فی جامع الاصول روایت الترمذی نهی النبی صلی الله علیه وسلم

ان یبنی علی القبر او یقعد علیه او یجصص انتهی آنچه در شرح حدیث اول گذشت یعنی

هم است و فی متن مواهب الرحمن فی مذهب النعمان و یحرم البناء علی القبر للزینة و یکره للاحکام

بعد الدفن انتهی حرمت درین روایت معلل است بزینت پس آنچه برای زینت نباشد [illegible]

نقش برای شناختن و آن خواندن و قرآن است چه حرام نخواهد بود چنانچه سابقاً گذشت و فی الحاوی

ان یبنی علی القبر انتهی و کذا فی تحفة الملوک العینی شرح الکنز فی البحر الرائق و یکره ان یزاد علیه

[illegible] البناء انتهی این همه احادیث و روایات کتب فقه [illegible]

که بنا کردن بر قبور منهی عنه است پس الحق جواز آن بوسیله عدم ایذا و ایشید الصحیح از احادیث

فقهی مقید است [illegible] اعتبار آن [illegible] احادیث احتیاط [illegible]

[illegible] اگر بر عمل [illegible] حکم بالتعلیل مخالف است [illegible] نام نهاده [illegible]

دیدیم مطابق برآمد [illegible] نقل دیگر اعتبار مرتفع شد [illegible] حاضر [illegible]

یا فتیم [illegible] و لا یبنی علیه بناء [illegible]

و در [illegible] قول الائمة الثلثة ان القبر لا یبنی علیه [illegible]

ذلک فلا [illegible] و کشف [illegible]

کرده اند [illegible] بنا بر قبور مشایخ و علما رخصت [illegible] بنا [illegible]

سازند بجلوس زوار و ذاکران و اگر از برای زینت کنند مکروه است در مدینهٔ مطهره بنای قبه‌ها بر قبور
اصحاب بزمانه پیشین شده است ظاهر آنست که آن بتجویز علماء آن وقت باشد و بر قبر
منور آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز قبهٔ عالی است انتهی و در وسیلة النجاة از مجمع البحار
نقل نموده وقد اباح السلف البناء علی قبور الفضلاء والاولیاء والعلماء المشاهیر
لیزورهم الناس ولیستریحوا بالجلوس فیه و از تنویر الابصار نقل نموده ولا یرفع علیه بناء و
قیل لا باس به وهو المختار و از مطالب المؤمنین نقل کرده که مباح کرده اند سلف بنا
کردن بر قبر مشایخ و علماء که مشهور اند تا زیارت کنند ایشان را مردم و استراحت
نمایند بنشستن بران کذا فی المفاتیح شرح المصابیح و بعد ازان نوشته که در
مدینهٔ طیبه قبه‌ها بنا کرده اند بر قبور اصحاب رضی الله عنهم قبهٔ عباس رضی الله عنه که در وی
قبور اهل بیت است [illegible] کرده اند فقها و علماء تابعین شیخ عبد الحق در جذب القلوب
[illegible]
الی دیار المحبوب می‌نویسد اما حجرهٔ شریفه که جای قبر شریف است در ابتدا حجره داخل بیت عائشه
رضی الله عنها از جریده نخل بر ساخته بود مثل سایر حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد چون
دفن سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم بموجب حکم الهی در همین حجره مقرر
شد عائشه صدیقه نیز در خانهٔ خود ساکن می‌بود در میان او و قبر شریف پرده نبود
در آخر بسبب زیارت و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف و بردن
خاک ازان جا [illegible] ساخت و دیواری میان مسکن خود و قبر شریف
کشید بعد ازانکه امیر المؤمنین عمر در مسجد زیادت کرد و حجره را از خشت خام بنا
کرد تا زمان حدوث عمارت ولید این حجره ظاهر بود و عمر بن عبد العزیز بحکم ولید ابن
عبد الملک آنرا هدم کرده بحجارهٔ منقوشه بر آورده و بر ظاهر آن حظیرهٔ دیگر بنا کرد و [illegible]

[illegible] العزیز الرحیم [illegible]

را به حال خود گذاشته و عاری کردن به از آنها احسن باشد گفت امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] از نشان آن جا به جهت [illegible] از محمد بن عبد العزیز روایت آمده است که در وقت

[illegible] اساس حجره [illegible] ظاهر شد و بعد از تحقیق حال ظاهر شد که آن پای امیر المؤمنین

عمر بود [illegible] حجره افتاد [illegible]

عروة عن ابیه لما سقط علیهم الحائط فی زمان [illegible]

الولید بن عبد الملک اخذوا فی بنائه فبدت لهم قدم ففزعوا وظنوا انها قدم النبی

صلی الله علیه وسلم فما وجدوا احدا یعلم ذلک حتی [illegible]

صلی الله علیه وسلم [illegible] رواه البخاری ایضا [illegible]

روایات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

کردن [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] کردن [illegible]

مسائل [illegible] سوال سائل حضرت جواب گفت سوال [illegible]

[illegible] نماز گذاردن [illegible] جواب گناہ کدام گناہ [illegible] زبان [illegible]

[illegible] احادیث [illegible]

[illegible]

[illegible] قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible] عن ابن عمر رضی اللہ عنہ قال نہی رسول

اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی [illegible]

[illegible]

[illegible] رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

[illegible] رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ

علیہ وسلم [illegible]

[illegible]

شرح [illegible]

[illegible]

[illegible]

حدیث [illegible]

[illegible] فی الباب عن علی و عبد اللہ [illegible] ابن عباس

[illegible] صلی اللہ علیہ وسلم

قال جعلت لي الارض كلها مسجدا وطهورا يعني استثناء مقبره وحمام نيست
وبعد حديث عبد الله بن عمر رضي الله عنه نوشته حديث ابن عمر اسناده
ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد ابن جبيرة من قبل حفظه واوردن حديث
عمر رضي الله عنه با وجود عدم رجوع بشرح واستنباط ائمه فن از عجائب
غريب كه جا بجا درين كتاب واربعين بر احتجاج بغير مرفوع تكيه نموده ملا علي
قاري در مرقاة بعد نقل كلام قاضي كه در شرح حديث لعن الله اليهود
والنصارى گذشت مي نويسد الاترى ان مرقد اسمعيل عليه السلام في
المسجد الحرام عند الحطيم ثم ان ذلك المسجد افضل مكان يتحرى المصلي
بصلوته والنهي عن الصلوة في المقابر مختص بالقبور المنبوشة لما فيها من النجاسة
كذا ذكره الطيبي واز شرح السنة نقل نموده اختلف في الصلوة في المقبرة
فكرهها جماعة وان كانت التربة طاهرا والمكان طيبا واحتجوا بهذا الحديث والذي
بعده وقيل بجوازه فيها وتاويل الحديث ان الغالب من حال المقبرة اختلاط
تربتها بصديد الموتى ولحومها والنهي لنجاسة المكان فان كان المكان
طاهرا فلا باس وكذلك المزبلة والمجزرة وقارعة الطريق وفي القارعة
معنى اخر وهو ان اختلاف المارة يشغله عن الصلوة واز ابن حجر نقل نموده
اختلفوا في هذا النهي هل هو للتنزيه او للتحريم ومذهبنا الاول ومذهب احمد التحريم
وهم از ابن حجر استثناي مقابر انبيا نقل نموده ودر شرح حديث
ابي سعيد گفته قال شارح المنية وفي القنادي لا باس بالصلوة
في المقبرة اذا كان فيها موضع اعد للصلوة وشيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة

در ترجمهٔ مشکوة در حدیث الا المقبرة والحمام می نویسد اما مقبره از جهت آنکه غالب
در وی قذارت و اختلاط تربت اوست بانچه جدا میگردد از مرده مانند نجاست
و اگر مکان طاهر و نظیف باشد پس هیچ باکی نیست و کراهتی نه و بعضی برانند
که نماز در مقبره مکروه است مطلق از جهت ظاهر حدیث اما نماز بجانب قبر حرام
است باتفاق اگر بقصد تعظیم باشد و دیگر حکم مقبره دارد و در جامع البرکات
نوشته دیگر بار آنکه بعضی مردم منع کرده اند از نماز در مقبره اگرچه مکان طاهر
باشد از جهت ظاهر حدیث و بعضی جایز داشته اند اگر خاک پاک باشد و مکان طیب
از ریم و خون و نجاسات که جدا گردد از موتی المختار اما الروایات الفقهیة پس
العالمگیریة ویکره الصلاة فی سبع مواطن منها المقبرة وفی الزیلعی ویکره
ان یصلی الی القبر ویصلی بین القبور انتهی پس اگر بسوی قبر نماز گذارد حرام
است بلکه فتوی بکفر اوست اگر اراده عبادت یا تعظیم قبر نموده باشد وفی
شرح المناسک لملا علی قاری ولا یصلی الیه ای الی جانب قبره
فانه حرام بل یخشی یکفره ان اراد عبادته او تعظیم قبره و در فتاوی
عالمگیری در فصل ثانی باب فیما یفسد الصلوة وما یکره فیها نوشته است وفی الحاوی
وان کانت القبور وراء المصلی لا یکره فانه ان کان بینه وبین القبر مقدار ما لو کان فی
الصلوة ویمر انسان لا یکره فههنا ایضا لا یکره کذا فی التاتارخانیه و در کتاب الکراهیة
در باب خامس نوشته قال محمد اکره ان یکون قبلة المسجد الی المخرج
والحمام والقبر و بعد کلامی نوشته و هذا کله اذا لم یکن بین المصلی و بین هذه
المواضع حائط او سترة اما اذا کان یکره ویصیر الحائط فاصلا و اذا لم

بین المصلی وبین هذه المواضع سترة فانما یکره فی استقبال هذه المواضع فی مسجد الجماعة
فاما فی مسجد البیوت لا یکره کذا فی المحیط وانچه صاحب عالمگیری نقل نموده
پس انچه ما از بیان عالمگیری نقل نموده ایم تفصیل انست که صاحب عالمگیری
وهم از دیگر کتب نقل کرده است بر تقدیر صدق حکایت ونقل بعض شرح
مناسک بی محل خارج از بحث ما حاصلش بیان تغلیط عام جهال که مولفها
هر مسئله را از کتب متعدده نوشته اند وفهم نصیب اعدا چنانچه این مقصود
عجیب حاصل شده عالم ما واقفان در خرابی افتادند این مشهور در عالم
عام مجری گشته که بعد معاینة اصل [illegible] هم از غایت
جهالت وفرط تعصب [illegible] هم الی
اتباع الحق وترک التعصب بالا از کتب موجوده انچه مرد نشسته بنظر آمده
نوشته میشود در بحر الرائق وذکر فی الفتاوی اذا غسل موضعا فی الحمام
لیس فیه تمثال وصلی فیه لا باس به وکذا فی المقبرة اذا کان فیها موضع اعد
للصلوة ولیس فیه قبر ولا نجاسة در غنیة المستملی نوشته وذکر فی الفتاوی
اذا غسل موضعا فی الحمام لیس فیه تمثال وصلی لا باس به وفی المقبرة اذا
کان فیها موضع اعد للصلوة ولیس فیه قبر ولا نجاسة لا یکره وفی جهة
القبر الا اذا کان بینه وبینه حائل [illegible] صلوة [illegible]
وفی موضع هذا اذا لم یکن بین المصلی [illegible]
ما یعلل فلا یکره در شرح مناسک ملا علی قاری [illegible]
[illegible] فلا یکره الصلوة در فتاوی سراجیه [illegible]

قبلة المسجد اي متوضأ او مخرج او حمام وفي الخلاصة وقبر كالمصلي وقدامه عذرة وفيه
اذا لم يكن بين المصلي وهذه المواضع حائل من الحائط ونحوه والمكان حائلا لا يكره
في التجنيس العذرة ان كان موازيا للكعبة يكره صلاته والكان عن يمينه ويساره
يكره انتهى عبارة البحر الرائق وحاشية الطحطاوي نقل [illegible] المفتين ذلك
اي الصلوة عند القبر قال الكاشف القبور وراء المصلي لا يكره والكان [illegible]
القبور بعيدا او لو ان الشان بين يديه لا يكره فيها ايضا لا يكره والحد الفاصل [illegible]
[illegible] قال احمد بن حنبل وقال محمد بن مسلمة [illegible] موضع سجود الامام
الامام في الذخيرة لكن الى معنى الكراهة قال بعضهم لا تشبه باليهود وقال بعضهم لان
في المقبرة عظام الموتى وهذا كله اذا لم يكن بين المصلي وهذه المواضع حائل او سترة
اما اذا كان فلا يكره پس ميفهمد کسی خلاف حديث وروايات کتب فقه خواهد بود
[illegible] خواهد شد اگر این فعل اصرار خواهد کرد گناه کبیره خواهد شد چنانچه
در کتب فقه وکلام مذکور است الاصرار على الصغيرة كبيرة وحكم مخالف حديث
وروايات کتب فقه موقوف بر فهم معانی وتنقیح تصحیح حدیث وروایات است
تولی فهمیدن معانی وتفتیش وتحقیق [illegible] وتنقید روایات
[illegible] گناه [illegible] مشکل که
تفصیل [illegible] على الاطلاق حکم [illegible] کردن [illegible] یافت [illegible] والجواب
سوال چه حکم [illegible] الله [illegible] جایز [illegible]
از [illegible] که وه [illegible] مشکوة وغیره [illegible] النبی صلی الله علیه وسلم
[illegible] قال [illegible] كان [illegible] من البول وفي [illegible]

لا يستتر من البول واما الآخر فكان يمشي بالنميمة ثم اخذ جريدة رطبة فشقها
بنصفين ثم غرز في كل قبر واحدة قالوا يا رسول الله لم صنعت هذا فقال لعله
ان يخفف عنهما ما لم ييبسا شیخ عبد الحق تحت این حدیث می نویسد تمسک کرده اند
جماعه باین حدیث در انداختن سبزه و گل و ریحان بر قبور و خطابی که از ائمه اهل
علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده در انداختن سبزه و گل را بر قبور تمسک
باین حدیث انکار نموده و گفته که اصلی ندارد و در صدر اول نبود و بعضی گفته اند
بنای آن [illegible] آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب ازیشان
پس قبول کرده شد شفاعت او تا مدت خشک شدن آن شاخ و گفته لعل [illegible]
[illegible] در رفع عذاب [illegible] آن [illegible]
مبارک سید الانبیا صلی الله علیه وسلم اصلی کجا [illegible]
سواد اعظم را الزام شده و [illegible] جانب [illegible] قولی مرجح
و مرجوح از [illegible] مذهب یا مخالف جماعه بنظر آید همان مذهب ایشان است
[illegible] صورت [illegible]
در عبارت منقوله خود [illegible] یک جانب جماعه و یک جانب خطابی
پس [illegible] جماعه غالب شد محققان قول خطابی را ترجیح داده
ملا علی قاری در شرح مشکوة نوشته وقد انکر الخطابی ونحوه [illegible] لا اصل له [illegible]
وهذه الحديث يصلح ان يكون اصلا له ثم رايت ابن حجر صرح وقال قوله لا اصل له
ممنوع بل هذا الحديث اصل اصيل له ومن ثم افتى بعض الائمة من متاخري اصحابنا ان
ما اعتيد من وضع الريحان والجريد سنة بهذا الحديث انتهى و چند [illegible] از آن [illegible]

ازان نوشته و یستحب العلماء قراءة القرآن عند القبر لهذا الحدیث اذ تلاوة القرآن اولی
بالتخفیف من تسبیح الجرید و قد ذکر البخاری ان بریدة بن الحصیب الصحابی اوصی ان یجعل فی
قبره جریدتان فکانه تبرک بفعل مثل ما فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و شیخ عبد الحق
هم حدیث وصیت بریده صحابی رضی الله عنه در ترجمه مشکوة ذکر کرده مگر بلحاظ بر تمام کلام
مخالفانه و اینجا عجیب است و در شرح الصدور مرقوم است قال الخطابی هذا عند اهل العلم محمول
علی ان الاشیاء ما دامت علی اصل خلقتها او خضرتها او طراوتها فانها تسبح حتی تجف رطوبتها
او تحول خضرتها او تقطع عن اصلها و قال غیر الخطابی فاذا خفف عنهما بتسبیح الجرید فکیف
بقراءة المؤمن القرآن و قال هذا الحدیث اصل فی غرس الاشجار عند القبور و اخرج
ابن عساکر من طریق حماد بن سلمة عن قتادة ان ابا برزة الاسلمی رضی الله عنه کان یحدث
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر علی قبر و صاحبه یعذب فاخذ جریدة فغرسها فی
القبر و قال عسی ان یرفه عنه ما دامت رطبة فکان ابو برزة یوصی اذا مت فضعوا فی قبری
جریدتین قال فمات فی مفازة بین کرمان و قومس فقالوا کان یوصینا ان نضع فی
قبره جریدتین و هذا موضع لا نصیبهما فیه فبینما هم کذلک اذ طلع علیهم رکب من قبل سجستان
فاصابوا معهم سعفا فاخذوا جریدتین فوضعوهما معه فی قبره و اخرج ابن سعد عن
مورق قال اوصی بریدة ان یجعل فی قبره جریدتان و کتب فقه که مسلم اند در فتاوی
عالمگیری نوشته وضع الورد و الریاحین علی القبور حسن و ان تصدق بقیمة الورد کان
احسن کذا فی الغرائب هم در فتاوی عالمگیری است و یکره قطع الحطب و الحشیش من المقبرة فان
کان یابسا لا بأس کذا فی فتاوی قاضی خان و بحر الرائق و فی الخلاصة و یکره قطع الحطب
و الحشیش من المقبرة الا اذا کان یابسا و لا یستحب قطع الحشیش الرطب من غیر حاجة

انتهى و در فتاوى قاضيخان يكره قطع الحشيش الرطب من المقبرة فان كان يابسا لا بأس

به لانه ما دام رطبا يسبح فيونس الميت وعن هذا قالوا لا يستحب قلع الحشيش الرطب بدون الحاجة

شيخ الاسلام در كشف الغطا نوشته مكروه است خار يا گياهی يا چوب سبز را كه بر [illegible]

بركندن اگر سبز باشد زيرا كه آن تسبيح ميكند ما دام كه تر است و مستوجب تخفيف عذاب [illegible]

ميت مى باشد چنانچه آنحضرت صلعم دو شاخ نو را از درخت بر قبرى نهاده فرموده ما دام كه [illegible]

نميشود ببركت تسبيح وى عذاب اين تخفيف ماند لهذا استحسان كرده اند بعضى نهادن گل [illegible] بر قبرها

لكن ميبايد كه اگر تصدق كند بقيمت بهتر باشد اگر آنچه بر قبر رسيده خشك شود بركندن

آن مكروه نيست در وسيلة النجات نوشته فى كنز العباد وفتاوى الحجة [illegible]

على القبور حسن لانه ما دام رطبا يسبح ويكون للميت انس وان تصدق بقيمته كان [illegible]

فى مفتاح الجنان ناقلا عن صلوة المسعودى ثوبان رضى الله عنه روايت ميكند كه [illegible]

عليه السلام بر گورى بگذشته اند و دو شاخ تر بشكستند و اندر خاك فرو بردند سوال كردم

سبب چه بود يا رسول الله فرمودند كه هر دو مستحق عذاب بودند عذاب [illegible]

شاخ تر بود عذاب بر ايشان سهل بود والخ فى البزازية وفى كتاب الكراهية قطع [illegible]

من المقابر يكره لانه يسبح ويدفع به العذاب عن الميت ويونس الميت ويباح الاكل

من مقابر الكفار وقطع اليابس لا بأس به والحديث الصحيح فى قاضيخان يكره قطع

والحشيش من المقبرة فان كان يابسا لا بأس لانه ما دام رطبا يسبح فيونس الميت انتهى

در وسيلة النجات ميبايد كه سوال اينكه [illegible] مقصود انداخته [illegible]

[illegible] كتاب [illegible] سوره [illegible] صحيح [illegible]

[illegible]

به قول خطابی [illegible] سوال [illegible]

نماز فجر یا عصر یا هر وقت که خواهد مباح است یا گناه کدام گناه جواب مصافحه وقت ملا

ثابت است کما قال فی الحدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلمین یلتقیان فیتصافحان

الا غفر لهما قبل ان یتفرقا کذا فی المشکوة و تخصیص مصافحه بوقت فجر و عصر نزد علما [illegible]

[illegible] اما المصافحة عقیب الصلوة الصبح والعصر فعند الحنفیة مکروه کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری

بیان کردن کراهة علی الاطلاق نزد علمای حنفیه رجوع بکتب ایشان چنانچه دانسته شد

و یافته که [illegible] نقل نموده گفت کما فی شرح المشکوة لملا علی قاری

بدین سبب شرح ملا علی قاری را دیدم در باب المصافحة والمعانقة قال ابن حجر

اعلم ان المصافحة سنة مستحبة عند کل لقاء وما اعتاده الناس بعد صلوة الصبح والعصر لا

اصل له فی الشرع علی هذا الوجه ولکن لا باس فان اصل المصافحة سنة وکونهم محافظین

علیها فی بعض ومفرطین فیها فی کثیر من الاحوال لا یخرج ذلک البعض عن کونه من المصافحة

التی ورد الشرع باصلها وهی البدعة المباحة انتهی نووی نقل نموده در آن کلام کرده

بعد از آن گفت وقد صرح بعض علمائنا بانها مکروهة بعد از آن نقل کرده و هذا

اذا مد مسلم یده للمصافحة فلا ینبغی الاعراض عنه بجذب الید لما یترتب علیه من اذی

یزید علی مراعاة الادب فحاصله ان الابتداء بالمصافحة علی الوجه المشروع مکروه لا المجابرة

وان کان قد یقال فیه نوع معاونة علی البدعة والله اعلم از این کلام مستفاد است که بعض

علمای ما مکروه گفته اند پس نوشتن مجیب مطلقا کراهة آن نزد حنفیه بیجا است و اگر

جای این لفظ هم یافته شد تا بالضرور مراد از آن بعض حنفیه باشند و لازم بود

[illegible] بکتب معتبره مذهب بعد یافتن این معنی که مختار و راجح و معمول علیه کدام جانب

است جواب میداد که برای بعض را مرجح قوی و چون کذب قرار داد و در رد المحتار در شرح
قول ماتن کالمصافحة ای نوبیادی کما تجوز المصافحة لانها سنة قدیمة متواترة لقوله علیه السلام من
صافح اخاه المسلم وحرک یده تناثرت ذنوبه واطلاق المصر تبعا للدرر والکنز والوقایة
والنقایة والمجمع والملتقی وغیرها یفید جوازها مطلقا ولو بعد العصر وقولهم انها بدعة ای مباحة
حسنة کما افاده النووی فی اذکاره وغیره فی غیره وعلیه یحمل ما نقله عن شارح المجمع من
انها بعد الفجر والعصر لیس بشیء توفیقا در حواشی الاذکار مذکور است فی صحیح البخاری
عن سمرة بن جندب قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی اقبل علینا بوجهه وفیه
قال ابو حذیفة خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالهاجرة الی البطحاء فتوضأ ثم صلی الظهر
رکعتین والعصر رکعتین وقام الناس فجعلوا یاخذون یده فیمسحون بها وجوههم
فاخذت بیده فوضعتها علی وجهی فاذا هی ابرد من الثلج واطیب ریحا من المسک واستدل
بهذا بعض المحدثین الامام محب الدین الطبری فی کتابه وزاد احادیث کثیرة وقال فیستأنس
بذلک فیما تطابق الناس علیه من المصافحة بعد الصلوة فی الجماعات لاسیما فی
الصبح والعصر ولا نکیر فی ذلک اذا اقترن بقصد صالح من تبرک او تودد او نحو ذلک
ذکر کرد این را ابکری در شرح و در جواب سوال سیزدهم مینویسد رفتن صدها مرد
برای زیارت قبور چند صورت دارد جائز است و مکروه است و حرام است و شرک
و کفر هم است و تفصیل نموده که اجمالش این است اگر بطریقیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم تشریف برده اند و کرده اند یا اظهار کنند روا و جائز بلکه مستحب و مسنون است وقتیکه
که شود برای زیارت بانظور رفته باشد و آن طور این است که نزد قبر رفته السلام
علیکم دار قوم مؤمنین بگوید و برای اموات دعاء مغفرت و بخشش [illegible]

حق تعالی طلب نماید و عبرت گیرد و از دنیا بی رغبتی نماید و آخرت را یاد کند و تزهید
و هر کسان آنجا قیام کنند برای همین قسم غرض آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت
زیارت قبور فرموده بعد از آنکه نهی نموده بودند این قسم فواید از زیارت قبور حاصل
میشود و درین قسم زیارت کردن قبر ولی و شهید و غیر شهید صالح و فاسق و غنی برابر است
بلکه از زیارت قبور اغنیا و ملوک زیاده تر عبرت حاصل میگردد دوم اینکه در زیارت
قبور چیزها که در حدیث نزد قبر وارد نشده و در شرع جایز و مباح اند عمل نماید مثل بوسه دادن
و مس کردن قبر و انحنا نمودن و غیره و در حق او این افعال کرده خواهند شد سوم نزد قبر
سجده و تحیت کند یا گرد قبر طواف سازد یا نزد قبر رقص و ضرب الات لهو مثل ڈهولک و غیره
یا این طور رفتن بسوی قبر حرام است چرا که اکثر این چیزها فی نفسه غیر مقابر حرام اند و در مقام
متبرکه که مقابر اند زیاده تر حرام خواهند شد چهارم نزد قبر غیر سجده عبادت نماید و صاحب
قاضی حاجات خود باستقلال یا بطریق مشارکت یا متصرف فی العالم دانسته نماید این قسم فسق
موجب شرک و کفر است انتهی ملخص الجواب غرض زیارت قبور را چهار قسم نموده جایز
مکروه حرام شرک و کفر و در حال قسم اول نوشته که درین قسم زیارت کردن قبر ولی
و شهید و غیر شهید و فاسق و غنی برابر است این کلام محل نظر است بچند وجه اول که زیارت
قبور انبیا علیهم السلام داخل همین اقسام اربعه هست یا نه اگر نیست تقسیم ناقص اگر داخل است
پس در کدام قسم اگر در قسم اول پس آیا آن هم با قبر فاسق برابر است و مقتضای ذوق شوق عجیب سوق
کلام او همین است نعوذ بالله ثانیا که در جواب سوال پنجم بروایت فتاوی عالمگیری احتجاج
نموده الاصل فی هذا الباب ان الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة
او غیرها کالحج وقراءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء علیهم السلام والشهداء والاولیاء

والصالحين وتلقين الموتى وجميع انواع البر كذا في غاية السروجي پس ثابت باشد که مشغول بسوم

وحج وقراءة قرآن وغیره داخل انواع بر است که دادن ثواب آن بدیگری میرسد آیا

همین قسم اول داخل است یا چیزیست سوای آن و اگر داخل قسم اول است پس این همی باقی

تا بمقابر هم معتبر است یا نه اگر است پس چه تخصیص انبیا و شهیدان و صالحین چیست ثالثا

در بیان قسم سوم منسوب که مقام معتبر که مقابر اند چه معنی دارد و در بر گشته منقول

داخل نیست یا نه اگر است پس قبر صالح و فاسق حکم برابر شد و اگر نیست بلکه مجهور

از قطع نظر از حال مقبور متبرک است پس وجه تخصیص چیست و مفاد کلام مجیب

است مگر از منقصه مجیب نیست و منشا این همه مغالطه نیست مگر اخفای حق و آن

زیارة جایز چند قسم است یکی از ان این هم هست که مجیب ذکر نموده تماشا این است

که در مظاهر حق ترجمه مشکوة نوشته اور کها امام نووی نے که زیارت کی کتنی قسمین

ہین ایک تو فقط واسطے یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہے پس اسکی لئی تو کافی ہے

دیکھنا قبرونکا بغیر پہچاننے مردونکی دوسرے واسطے دعا مغفرت کی پس یہ مسنون ہے

ہر مسلمان کی لئی ہے اور تیسرے برکت حاصل کرنے کی لئی ہے پس وہ زیارت

اچھی لوگون کی قبرونکی ہے اس لئی کہ انکی لئی برزخ مین تصرفات اور برکات

بیشمار ہین چوتھی واسطے ادای حق دوستی اور قرابت کی جیسا کہ حدیث

کی مین آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کری ماں باپ کی یا ایک کی ہر جمعہ کے تو ہوتی ہی

بامشقت جیسے اور پانچوین مہربانی اور انسیت کی لئی ہوتی ہی جیسی کہ آیا ہی حدیث مین

کہ جو کوئی گذری اوپر قبر دوست بہائی اپنی کی اور سلام کری تو مردہ پہچانتا ہی اسکو

اور جواب سلام کا دیتا ہی فقط بعینہ کہ بگوید این استلام را در پیچ اخفا نموده و جواب

دریک قسم حصر ساخته و در هر صله عنه افتاد سوال مقرر کردن روزهای زیارت قبور
از روزها در شرع جایز است یا گناه کدام گناه از گناهان جواب مقرر کردن روز
از روزهای هفته بر حنفی که لازم شمارد و همان اهتمام سازد از احادیث و روایات
فقه کتب معتبره ثابت نشده مگر در فتاوی عالمگیری افقه نوشته اگرچه بار روز دوشنبه
پنجشنبه و جمعه و شنبه زیارت کنند بهتر است عبارته یکذا افضل ایام الزیارة اربعة ایام
الاثنین والخمیس والجمعة والسبت انتهی وانچه در روایت بیهقی وارد شده من زار قبر ابویه
او احدهما فی کل جمعة غفر له و کتب برا پس مراد از کل جمعه هر هفته است چنانچه شیخ عبدالحق
محدث دهلوی در ترجمه مشکوة شریف همین معنی بیان فرموده اند بتحقیق دانسته شود که من
بعد استقرار تام و تفحص تمام هفت روز هیچ حکمی ثبوت عبارت نمیکند نهایت الامر
همین که بیافتیم و ندیدیم پس از هیچ کتب نظران ناواقف که مطلب شما کتابی که از انها
نقل کنند هرگز نخی رسید اری از بزرگان اکابر بالنعم از تجربیات است
مجدد شد از آن نصیبی زاده اند و ان دریافت است و مراد از کل جمعه هفته خواهد بود
مشکوة نموده کاشف انرا هم اگر بودی که دران مذکور است و زیاده روز جمعه افضل
است از روزهای دیگر خصوصا در اول روز جمعه همین است متعارف در حرمین
شریفین بیرون می آیند در اول روز جمعه صبح برای زیارت در روایات
آمده است که دانسته می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از انچه
داده میشود در روزهای دیگر تا آنکه بسیار اند زیاده بیشتر از روزهای دیگر و انچه
مشهور شده است در دیار عامه ناموانع زیارة روز جمعه اثری که
[illegible] انتهی و عبارت عالمگیری که نقل نموده تحقیق آن [illegible]

یوم الجمعة بعد الصلوة حسن وبعد آن گفته ویوم السبت الی طلوع الشمس ویوم الخمیس فی
اول النهار وقیل فی اخر النهار وکذا فی اللیالی المتبرکة لاسیما لیلة البراة وکذالک
فی الازمنة المتبرکة کعشر ذی الحجة والعیدین وعاشورا وسایر المواسم کذا فی الغرایب
در وسیلة النجاة از دلیل الفالحین شرح ریاض الصالحین تصنیف امام نودی نقل کرده
وقد قسم المصنف الزیارة الی اقسام لانها اما لمجرد تذکر الموت والاخرة فیکفی رویة القبور من
غیر معرفة اصحابها واما لنحو الدعا فیسن لکل مسلم واما للتبرک فیسن لاهل الخیر لان لهم فی
برازخهم تصرفات وبرکات لا یحصی عددها واما لاداء حق نحو صدیق ووالد لخبر ابی نعیم
من زار قبر والدیه او احدهما یوم الجمعة کان کحجة ولفظ روایة البیهقی غفر له وکتب بارا
اما رحمة وتانیسا لخبر آنس ما یکون المیت اذا رای من کان یحبه فی الدنیا الا شبا
والنظار . وهو خیر ایام الاسبوع وهو یوم عید وفیه ساعة اجابة وتجتمع فیه الارواح
وتزار فیه القبور ویامن المیت فیه من عذاب القبر فی فتاوی الغرایب قال الضحاک
من زار قبرا یوم السبت قبل طلوع الشمس علم المیت بزیارته قیل کیف ذلک قال لمکان
یوم الجمعة وکذالک فی اللیالی المتبرکة والازمنة المتبرکة فی شرح سفر السعادة خاصیت
سی ام آنکه روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدن بمعنی
تعلق واتصال روحانی نظیر ومشابه اتصال که ببدن داده بودند زایرانرا که نزدیک قبر
آیند می شناسند وهمه هفته میشناسند ولیکن درین روز شناختن زیادت برشناخت
سایر ایام است ازجهت نزدیک شدن بقبور ولابد شناخت از نزدیک بیشتر وقوی تر باشد
از شناختن دور ودر بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز جمعه است
تا آخر آن ولهذا زیارت قبور درین وقت مستحب است وعادت در حرمین

در حرمین شریفین همین است در فتح القدیر نوشته یستحب ان یخرج کل یوم الی البقیع لیزور
القبور التی بها خصوصاً یوم الجمعة و در البحر و فی مجمع الارواح یزار القبور ویامن المیت
من عذاب القبر ومن مات فیه او فی لیلته امن من عذاب القبر ولا تسجر فیه جهنم وفیه یزور
اهل الجنة ربهم و در شرح الصدور مذکور است مذهب اهل السنة ان ارواح الموتی ترد فی بعض
الاوقات من علیین او من سجین الی اجسادهم فی قبورهم عند ارادة الله تعالی وخصوصاً
لیلة الجمعة ویجلسون ویتحدثون واخرج ابن ابی الدنیا والبیهقی فی الشعب عن محمد بن واسع
قال بلغنی ان الموتی تعلم بزوارهم یوم الجمعة ویوما قبله ویوما بعده و در کشف الغطاء از
غرائب آورده که زیارت روز جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوة گفته که زیارت
روز جمعه افضل است از روزهای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه الخ و در شرح عین العلم مذکور
است فی روایة ابن عدی عن ابی بکر رضی الله عنه زار قبر ابویه او احدهما یوم الجمعة فقرأ عنده یٰس غفر له
و در خزانة الروایات نوشته که زیارت قبور روز [illegible] جمعه [illegible] است غرض اگر با کمی در تفحص
جمع روایات نموده اید فقیر [illegible] گردد [illegible] که کفایت است برای لغویت قول مجیب که ثابت شده
عند الله [illegible] کدام چیز را امید [illegible] است که درین مسئله نیست و دیگر مسائل هم [illegible]
انچه از ترجمه شیخ مشکوة در قول اول ذکر نموده ایم برای این جواب کافی است **سوال** آنکه

[illegible] از کابل [illegible] هندوستان وازینجا تا باینجا چه حکم دارد جائز یا گناه کبیره

گناه **جواب** درین مسئله علما را اختلاف است بعضی جائز داشته اند و بعضی
منع نموده اند چنانچه در قسطلانی شرح صحیح بخاری و در ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق مسطور است و
فی الحجة شیخ مذکور [illegible] و مسافرت برای زیارت قبور صالحین [illegible] میدان [illegible]
[illegible] است [illegible] جمعی حرام گفته اند انتهی و فی القسطلانی [illegible]

فی شد الرحال الی غیره کالذهاب الی زیارة الصالحین احیاء واموات والمواضع الفاضلة
الصلوة فیها والتبرک بها فقال ابو محمد الجوینی یحرم عملا بظاهر الحدیث واختاره القاضی
حسین. قال القاضی عیاض وطائفة الصحیح عند امام الحرمین وغیره من الشافعیة الجواز
انتهی وفی شرح المشکوة لملا علی قاری [illegible]
زیارة المشاهد وقبور العلماء والصالحین انتهی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال لقیت
بصرة ابن ابی بصرة الغفاری فقال من این اقبلت فقلت من الطور فقال لو ادرکتک
قبل ان تخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تعمل المطی
الا الی ثلثة مساجد الی المسجد الحرام والی مسجدی هذا والی مسجد ایلیاء او بیت المقدس
رواه مالک فی الموطا وفی حجة الله البالغة قوله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال
اقول کان اهل الجاهلیة یقصدون مواضع معظمة بزعمهم یزورونها ویتبرکون بها وفیه
من التحریف والفساد ما لا یخفی فسد النبی صلی الله علیه وسلم الفساد لئلا یلتحق غیر الشعائر
بالشعائر ولئلا یصیر ذریعة لعبادة غیر الله والحق عندی ان القبر ومحل عبادة ولی من
اولیاء الله والطور کل ذلک سواء فی النهی انتهی اکتفا به نقل اختلاف در جواب
سائل را مقصود نمی رساند بلکه در ورطه حیرت می اندازد ونقل آن نیست مگر اینکه انکه
نقل نموده در آن کتب مصنفین آن استنادش موافقین مذهب به بیان اختلاف اکتفا
کرده باشند و در اختلاف هیچگونه کلام ننموده جانبی را ترجیح نداده ونه تصحیح باختیار
مذهب خود نوشته باشند وهر چگاه آن اکابر در آن کتب هرگونه قول مخالف
نقل کنند در آن کلام تنقید نمایند وقول مخالف را رد سازند و تصحیح مذهب مختار
خود کنند پس از آن کتب در نقل اکتفا به بیان اختلاف بحذف کلام آن دلائل

بل باسقاط اجزای جمل همان [illegible] کبیر لا تقربوا الصلوة عمل کرده اند مسکاری را ترک [illegible]
علاوه برآن این امر یعنی [illegible] اختلاف در اکثر مسائل جزئیه فقهیه جاریست که هم مسئله بلکه
یک مسئله هم از فروع نخواهد برآمد که [illegible] مذاهب مختلفه در آن اختلاف نباشد [illegible]
یک فقیه برای جواب [illegible] نقل کرده در لطائف [illegible]
وقت موت آن پسر جاهل خود گفت که من ترا یک سخن تعلیم کنم که گاهی [illegible] بجهالت تو بر کسی قطعا
[illegible] حکم نمودی برای تکلف فقط اهل سنت دان اینکه هر که مسئله جزئی فقهی از فقیه پرسد در جواب
بگو که درین اختلاف است و نیز اینکه درهمین کتاب اکثر مسائل خلافیه بین الحنفیه و غیره
[illegible] بیک جانب را اختیار نموده بلکه بعض جای اشر حکم کراهت و حرمت و جواز نوشته
[illegible] اختلاف بخاطر خطور نکرد و این مسئله از کتب فقه که نقل نموده در آن صاف
[illegible] جواز [illegible] نوشته از آن صرف اختلاف پیدا باعث آن نیست مگر اینکه احتیاط که از آن
[illegible] و اتباع هوا مقصود شد و کتب صرف برای تغلیط پس درین صورت هرچه
[illegible] عبارت شرح ملا علی قاری این است قبل نفی معناه نهی ای لا تشدوا الی
غیرها لان ما سوی الثلثة متساویة في الفضيلة فكان الرحيل اليها عبثا
وفي شرح مسلم للنووي قال ابو محمد [illegible] يحرم شد الرحل الى غير الثلثة وهو غلط وفي الاحياء
ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصلحاء
وما تبين لي ان الامر كذلك بل الزيارة مامور بها [illegible] عن زيارة القبور الا
فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلثة من المساجد لتماثلها بل لا بلد الا وفيها مساجد
[illegible] للرحلة الى مساجد اخرى واما المشاهد فلا تساوى بل بركة زيارتها على قدر درجاتهم
عند الله [illegible] بل من شد الرحل لقبور الانبياء والاولياء

فی شعائرهم فلا یصلون بکون نذ الکعبة اغراض الراحلة کما ان زیارة العلماء فی الحجة ومن الصلحاء

و عبارت شیخ عبد الحق چنین است اما در مسافرت برای زیارت قبور صالحین و رسیدن

بمواضع متبرکه اختلاف است بعضی مباح دانند و بعضی حرام گویند کذا فی مجمع البحار

اعلام و بعضی گفته اند که قصد ابطال نذر بغیر مساجد است تا شد اگر نذر کند در غیر این

مساجد واجب نگردد وفای آن و بعضی از علما گفته اند که سخن در مساجد است یعنی در مسجد

دیگر غیر این مساجد سفر جائز نبود اما مواضع متبرکه غیر مساجد خارج از مفهوم این کلام

است و گفت بنده مسکین کاتب الحروف عبد الحق بن سیف الدین عفی الله عنهما بما

که مقصود بیان اهتمام بشان این بقعه و منفرد کردن بجانب انهاست که بسبب شرف

مقامات است یعنی اگر سفر کند بایں سه بقعه کند و بغیر آن گرای مشقت کشیدن نکند

نه آنکه سفر بغیر این سه مواضع درست نباشد و قسطلانی در تحقیق معنی حدیث قال لا تشد الرحال

الا الی ثلثة مساجد الاستثناء مفرغ والتقدیر لا تشد الرحال الی موضع [illegible]

[illegible] الی کل موضع غیرها کزیارة صالح او قریب او صاحب او طلب علم او تجارة او [illegible]

[illegible] لان المستثنی منه فی المفرغ یقدر باعم العام لکن المراد بالعموم هنا الموضع المخصوص

[illegible] کما [illegible] این [illegible] نقل [illegible]

[illegible] و شیخ عبد الحق [illegible] [illegible]

[illegible] الرحال الا الی ثلثة [illegible] شد رحال [illegible]

[illegible]

[illegible] سفر [illegible] لا [illegible]

[illegible]

و سایر مصالح دنیاوی جایز است باتفاق باز می نویسد اخفیا مسافرت ساعت از جهت
زیارت سید کائنات بسیار آمده و از آنجمله حکایت آمدن بلال موذن [illegible]
عمر رض از شام بمدینه الی آخر القصه آورده اند که چون امیر المومنین عمر رضی [illegible] شام کرد با
بیت المقدس مصالحه نمود و کعب الاحبار آمد و بشرف اسلام مشرف شد عمر ابن الخطاب
باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و در وقت رجوع با وی گفت یا کعب خواهی
که با ما بمدینه آئی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه وسلم گفت نعم یا امیر المومنین [illegible]
باز میگوید عمر بن عبد العزیز از شام بمدینه منوره پیک می فرستاد تا سلام او بر آنحضرت
پناه عرض نماید و این فعل در صدر زمان تابعین بود و روایت این [illegible]
است انتهی قسطلانی در مواهب لدنیه نوشته وللشیخ تقی الدین ابن تیمیه هنا کلام
شنیع عجیب یتضمن منع شد الرحال للزیارة النبویة المحمدیة وانه لیس من القرب بل بضد ذلک
ورد علیه الشیخ تقی الدین السبکی فی شفاء السقام فشفی صدور المومنین وحکی الشیخ ولی الدین
[illegible] بن السبکی ان والده کان معادلا للشیخ زین الدین عبد الرحمن بن رجب الحنبلی
فی التوجه الی بلد الخلیل علیه السلام فلما دنی من البلد قال نویت الصلوة فی مسجد الخلیل لیحترز
عن شد الرحال للزیارة علی طریقة شیخ الحنابلة ابن تیمیة قال فقلت نویت زیارة قبر
الخلیل ثم قلت له اما انت فقد خالفت النبی صلی الله علیه وسلم لانه قال لا تشد
الرحال الا الی ثلثة مساجد وقد شددت الرحل الی مسجد رابع واما انا فاتبعت النبی
صلی الله علیه وسلم لانه قال زوروا القبور افقال الا قبور الانبیا قال فبهت [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] نموده [illegible] مسائل مذکوره است این رساله جدید را با اوصاف [illegible] نام است [illegible]

از حدیث مولانا ذکر نموده خارج از بحث است و آنچه از حجة البالغه نقل نموده بحث نیست چه

صاحبش از مستحبات نقل نموده بلکه بخلاف معتمدین گفته **سوال** دعای بر این طور که

یا رسول الله در جناب الهی از طرف این کس عرض کنید که حاجت من بر آید یا ولی الله از

طرف این کس بجناب الهی بگو که حاجت من را بر آید جایز است یا گناه کدام گناه **جواب** این صورت

که در سوال مرقوم است صورت استمداد است چنانکه از کتاب کشف الغطاء [illegible]

شیخ الاسلام واضح میشود پس این مسئله مختلف فیه است و آن این است که استمداد از

غیر انبیا منکر شده اند آن را فقها میگویند که زیارت [illegible] مگر برای رسانیدن نفع

باموات بدعا و استغفار برای ایشان این استمداد نمودن از غیر انبیا [illegible] یا مشروع

ممنوع است و مجوز [illegible] مگر بعض فقها که قلیل اند بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند

چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطاء و در ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق [illegible]

ایشان مرقوم است حیث قال فلینظر ترجمة الشیخ [illegible] اهل

قبور در غیر [illegible] با غیر انبیا صلوة الله علیهم منکر شده اند آن را [illegible] برای استغفار [illegible]

نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قائل گشته اند بان

بعضی از ایشان و ظاهر است که از فقها [illegible] آنکه قائل [illegible] ادراک [illegible] انتقال

مجوز اند و آنکه منکر اند آن را [illegible] انکار کنند و نیست صورت استمداد مگر

آنکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب [illegible]

و [illegible] گوید خدایا ببرکت این بنده که [illegible] رحمت و اکرام کرده ای او را بر آورده

حاجت مرا [illegible] کند [illegible] بنده مقرب و مکرم را [illegible] ای بنده خدا و ولی [illegible]

شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده کرا
وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار هست لیکن شفاعت انتهی و فی شرح مشکوة العربی للشیخ
عبد الحق اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی صلی الله علیه وسلم فقد انکره کثیر من الفقهاء
وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة
القرآن واثبته المشایخ الصوفیة قدس الله اسرارهم وبعض الفقهاء رحمهم الله انتهی و در
رساله ما لا بد منه که تصنیف قاضی ثناء الله پانی پتی است مرقوم است سجده کردن
برای قبور اولیا و طواف نمودن و دعا از آنها خواستن و نذر برای ایشان قبول
کردن حرام است بلکه بعضی چیزها بکفر میرساند انتهی و در کتاب شجرة الایمان مرقوم
است که قبر را سجده کردن و بوسه دادن و بر دست مالیدن و طواف کردن و از قبر حاجت
خواستن و در قبرستان چراغان افروختن همه کرده تحریمی است انتهی و بجواب الانواع
[illegible] الترجمه [illegible] که ابدا اول الجا که گفته من شاء فلینظر الی ترجمة الشیخ و عبارة
اما الاستمداد باهل القبور انتهی اقرارست صریح که شیخ از نزد خود کل این عبارت را در ترجمه
نوشته و عبارت شیخ از ترجمه نقل نموده هم خود از آن در ترجمه خود خواسته [illegible] در بین
جواب نوشته خود نقل نموده که خداوند ابه برکت این بزرگ حاجت مرا بر آورده
الی گفتن [illegible] که استمداد از غیر انبیا نزد قبور اولیا شهید صریح [illegible] جواب سوال
از انسب [illegible] شیخ نوشته [illegible] که دعا به این طور که الهی بحرمت فلانی
در دل خود حاجت اظهار داد و این جایز است و هم اینکه با [illegible] این جواب نیست
از ترجمه مشکوة و شرح مشکوة از شیخ عبد الحق و کشف الغطاء و شیخ عبد الحق [illegible]
[illegible] بر علی این مسئله را در باب زیارت قبور مجملا بیان کرده حواله تفصیل [illegible]

المجاز نموده و در اینجا بتفصیل تمام تر افزوده و حاصل این همه که تنها اثبات جواز
استمداد در و منکرین استمداد و غایت طعن و نکوهش بر انکار استمداد است چنانکه
بجایش پس مسلک این کتب او جواب نوشتن که استمداد نزد قبر از غیر انبیا منکر
اند آن را فقها البحر بر جا است چهارم و مضاعف جواب گفته مگر بعض فقها که قلیل اند
بطوریکه در سوال مرقوم است جایز داشته اند انتهی پس اثبات مدعای خود باین طور
نمود که فقها منکر اند و بعضی که قلیل اند جایز داشته اند و قلیل در مقابل فقهای اعتبار
ندارد و بکمال جرات حواله بر کتب مذکوره نموده حال آنکه در کدام یک از آن مسطور
نیست که بعض که قلیل اند جایز داشته اند و ما ده تقلید عجیب و وهم نه همانش در [illegible]
باب است که شیخ در باب زیارة در ترجمه نوشته منکر شده اند آن را بسیاری
از فقها در باب مذکور در شرح مشکوة نوشته انکره کثیر من الفقهاء پس انکار صحیح
ثابت شد که منکرین بسیار و کثیر اند و ازین لازم آمد که بعض مثبتین قلیل باشند فقط و از
امر یا از محض جهالت است یا صرف برای تغلیط عوام شیعیان تخصیص کلام کرده و آن را
المجاز العقلی فی القرآن کثیر و در مختصر معانی نوشته ای حیث نسبته الا بالاضافة
الی مقابلة حتی یکون الحقیقة العقلیة وقوعیه و در تلویح می نویسد فالشک با وضع للمعنی کثیر
بوضع کثیر یعنی الکثرة بالمقابل الوحدة لا بالمقابل القلة و ازین استعمال در [illegible]
جای [illegible] است و مراد در کلام [illegible] بسیار [illegible] منکرین بسیار اند
[illegible] بعض [illegible] قلیل اند [illegible]
بسیار [illegible] [illegible] همراه [illegible]
[illegible] [illegible]

اتمام حجت بداو در کتاب جهاد در قضیه قتلی بدر و در آنجا در ترجمه می نویسد منکر شدن
اندان را بعض فقها و در شرح عربی هم میگوید فقد انکره بعض الفقهاء پس اگر در زیارت قبور
اولیا کثیر و بسیار آنچه عجیب قرار داده مراد باشد تا کلام مستندش متهافت میگردد و اقوال
سنها خطای مستدل است و هم شیخ در ترجمه نوشته که کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل
رسید بر زعم منکران که در قرب این زمان پیدا شده اند منکر اند استمداد و استعانت
را از اولیای خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی پس این جماعت
ظاهرا مراد از بسیار و کثیر من الفقهاء همین کسانند چنانکه عجیب قرار داده و چونکه مستند ایل
موافق طریقه اهل هوا که دین را تابع هوا و خواهش نفس ساخته اند و آن را ایمان یک حال
نیست در اربعین این جز را نقل نکرده ایم گذاشته شد تحقیقا که کل جدید لذید هم دیگر
احداث نموده تحقیق ازین ذکر اینجا ضروری افتاد در اربعین در جواب اهل جهل می نویسد
استعانت و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جائز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح
مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آرد و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر
النبی و الانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء و قالوا لیس الزیارة الا للدعاء
للمیت و الاستغفار لهم و ایصال النفع الیهم بالدعاء و تلاوة القرآن انتهی ازین عبارت
شیخ علیه الرحمة و الغفران چنان مستفاد گردید که قبور انبیاء علیهم السلام ازین
حکم جدا است استعانت و استمداد درست از اهل قبور مستثنی اند بلحاظ اینکه آنها
را بصریح حیات ابدی ثابت شده که دیگران را سوای شهدای فی سبیل الله
ثابت نیست و حال آنکه حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بلکه احکام برزخ
[illegible] و احکام حیوة آنجا دیگر تباین است این استمداد درست نیست [illegible]

که انکار فقها عام نیست ازانکه استمداد از قبور انبیاء الله یا از قبور غیر ایشان هم جایز
نیست چنانچه از عبارات دیگر کتب فقها که دریں جواب ایراد کرده می شود واضح خواهد
گردید منجمله ان صاحب مجمع البحار آورده من قصد لزیارة قبور الانبیاء والصلحاء ان یصلی
عند قبورهم ویدعو عندها ویسئلهم الحوائج فهذا لا یجوز عند احد من علماء المسلمین فان
العبادة وطلب الحوائج والاستعانة حق لله وحده انتهى وقال البغوی فی المعالم
یقال الاستعانة نوع تعبد والعبادة الطاعة مع التذلل والخضوع وسمی العبد عبدا
لذلته وانقیاده یقال طریق معبد ای مذلل انتهى وفی الحدیث عن ابن عباس قال
کنت خلف رسول الله صلی الله علیه وسلم یوما فقال یا غلام احفظ الله یحفظک
احفظ الله تجده تجاهک واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله واعلم
ان الامة لو اجتمعت علی ان ینفعوک بشیء لم ینفعوک الا بشیء قد کتبه الله لک ولو
اجتمعوا علی ان یضروک بشیء لم یضروک الا بشیء قد کتبه الله علیک رفعت الاقلام
وجفت الصحف رواه احمد والترمذی کذا فی المشکوة دریںجا که دعوی جایز بودن
استعانت واستمداد از اهل قبور هر شخص که باشد بی تفصیل قولا واحدا بغیر خلاف
مائة مسائل نموده قطع نظر ازانکه شیخ عبد الحق مذهب منکرین را رد نموده در رسائل
غایة نکیر کرده و اکثر من الفقهاء کثرت ایشان نیز تقصیر اوست کاری نیست
که نموده اینکه بعد دعوی می نویسد که چنانچه شیخ عبد الحق شرح مشکوة می آرد
و در نقل عبارت در اینجا صاحب مائة مسائل نقل نموده هم اختصار کرده تا بینندگان بدا
که شیخ اختلاف هم نقل نموده و مذهب عجیب مطابق مذهب شیخ است ظاهر
هست که از کلام شیخ دعوی عجیب غیر ظاهر و [illegible] تر اینکه [illegible]

دعوی خود اورده و بانان را خود رد میکند بقول خود که میگوید ازین عبارات شیخ
علیه الرحمة و الغفران الخ و رد میکند بقول خود و حالانکه حیات انجهان مماثل
حیاة دنیا نیست بنابران این استثنا درست نمی اید سبحان الله بقدری نفهمیده که شیخ
نقل نموده است و بر نقل انهم متوجه نمی شود و اتخاذ مذهب ایشان هم نه نموده که جای کلام
باشد و انچه گفته که حیاة انجهان مماثل حیاة دنیا نیست این از کجا که برای استناد
حیاة دنیا شرط است چنانکه در ان جهان هست کفایت میکند و در بودن حیات
برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده از کمال بد فهمی است
شیخ در شرح سفر السعادات در باب فضل یوم جمعه در شرح حدیث حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء نوشته است عدم اکل ارض اجساد را کنایت است از
حیات و الا امساک بدن در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این معنی ا
برسبیل حیات انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که
این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله هیچکس را از علمای امت خلاف نیست
انتهی و اعجب و اغرب از همه انچه گفته که حق انست که انکار فقها عام است چه این
یعنی انکار فقها ندید مگر در کتاب شیخ و باز کلام شیخ را باطل قرار میدهد و بالا
تر از همه سخافت این کتاب ما مانند مسائل نه درین که انجا اختلاف نقل نموده
و انجا بقول واحد حکم عدم جواز نوشته و نه اینکه در نقل عبارات شیخ
هر دو کتاب کمی بیشی نموده که این خود سهل است و نه اینکه در انجا یک قسم
را جایز نوشته و اینجا هر نوع را ناجایز و نه اینکه در انجا استمداد از غیر انبیا را
ممنوع نوشته و اینجا استمداد از انبیا [illegible] هم ناجایز گفته چه اختلاف [illegible]

وقت دیگر علمای حقانی را هم می شود و گروه مختلف که علما را بسبب عدم اطلاع بر [illegible]
یا نرسیدن روایتی در وقتی و اطلاع بر دلیل یا رسیدن روایتی اوثق بوقت
دیگر و امثال ان و این قسم محدثه را [illegible] بلکه این قسم [illegible] دیگر
هم یافت چه ادعای شان اینکه صدیقین بهر وجه [illegible] انبیا هم [illegible] چنانچه
[illegible] در صراط المستقیم نوشته که صدیق من وجه [illegible] انبیا [illegible] باشد
و من وجه محقق و مشرع الحق اگر نکی العقل است احکام جزئیه مشتبه بدو وجه [illegible]
می شود کلی [illegible] این تحقیق است و دیگر بسبب اندراج او در کلیات
شرع [illegible] و این علم تقلید است و اگر نکی العقل [illegible]
بدو واسطه می رسد بوساطت نور عقلی و بوساطت انبیا علیهم السلام می
در کلیات شریعت و حکم احکام ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم
او استاد انبیا هم و نیز طریق اخذ اینهم شعبه ایست از شعب وحی که ان را [illegible]
عرف شرع نفث فی الروع معتبر میفرمایند و بعضی اهل کمال ان را الهام
می نامند و نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار
یا نسبت انبیا کبار با ابای [illegible] است و نیز میگوید لابد او را [illegible]
انبیا که مسمی بعصمت است ثابت میکنند پس شیخ هم درین طریق [illegible]
زاده بلکه با [illegible] ثابت [illegible] اینکه شیخ در احیا هم ماده [illegible]
شده که بعضی فقها مثبت استمداد و اکثری منکر از استمداد [illegible]
[illegible] که انکار فقها عام است ان [illegible]
را که [illegible] انبیا از اهل قبور مستثنی اند [illegible] او انکار فقها [illegible]

از انکه استمداد از قبور انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان عبارت را بجز ارت میرساند کیا الا
یخفی قوله چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده می شود
واضح خواهد گردید انتهی محض بی اصل در جواب عبارت یک کتاب فقه هم
نقل ننموده که دعوی از ان واضح گردد و عبارت مجمع البحار را که بلفظه منتخبه
نقل کرده هر چند که جملهٔ تتبعش همان است نه منجمله دعویش از ان نیز ظاهر نیست
چه حاصلش اینکه نماز خواندن نزد قبور انبیا و اولیا برای عبادت شان نیز
طلب حاجت و استعانت از ایشان بالاستقلال نزد کسی جایز نیست چنانچه
از تعلیلش ظاهر است و این حق است مستبین استمداد بهمین طور نوشته اند چنانچه
مفصلاً خواهد آمد و این امر از مسئله استمداد هیچ نهج تعلق ندارد و نیست دران عبارت
که استمداد از انبیا جایز نیست و در همان مجمع البحار در باب السین مع الجیم نوشته
و حینئذ ما کره من اتخاذ المسجد علی القبور اراد به تسویة القبور مسجدا یصلی فیه وطلی
من بنی عنده مسجدا لصلوة فیه الی القبور واما المقبرة الداثرة اذا بنی فیها مسجد لیصلی
فیه فلا باس به لان المقبرة وقف کالمسجد واما اتخاذه فی جوار صالح لقصد التبرک
بالقرب لا للتعظیم له فلا یدخل تحته و اگر مراد صاحب مجمع البحار ان باشد که گفتیم بلکه
چنانچه مجیب قرار داده است پس در کذب قول او که فقد لا یجوز عند احد من علماء
المسلمین هیچ شک نیست چه جواز استمداد بقبور از صحابه و تابعین و تبع تابعین
و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین و مفسرین و متاخرین بخوبی ثابت چنانکه می
آید بلکه می گوییم که جواز ان نزد یک کس از مجتهدین بین الجمهور هم احتمال
حتی بلفظین ثابت نکرده اند اما قول اهل اهوا و بدعت سبب ان [illegible]

بیان آنچه مجیب رساله مسائل نوشته که این مسئله مختلف فیه است برای تکذیب این
مجمع البحار کافی است و مجمع البحار کتابی است در غریب حدیث و در فقه و مصنفش
شیخ محمد طاهر ساکن پتن گجرات قوم بوهره نیست آوردن عبارتش مر اثبات مدعا
دعوی خود یعنی چنانچه از عبارت دیگر کتب فقها که درین جواب ایراد کرده
میشود واضح خواهد گردید خالی از رکاکت نیست و همچنان نقل مجیب از معالم
التنزیل قول او الا استعانه بنوع تعبد مفید مدعی نیست چه استعانت که بتعبد
نسبت بچیزی دیگر و بحوث عنه امری دیگر است شاه عبد العزیز صاحب در تفسیر عزیزی
در ذیل ایاک نعبد و ایاک نستعین نوشته اند لیکن درینجا باید دانست که استعانت
از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است
و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه
اسباب و حکمت او تعالی در آن نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از
عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز است و استعانت انبیا و اولیا این نوع
استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه
استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهی و همچنان نقل حدیث ابن عباس
رضی الله عنه از مشکوة محض بی محل چه این حدیث در باب توکل و مقصود
از آن اعراض از اسباب دنیا و علایق آن و قطع التفات از علایق آن
از اعلی درجه توکل است صاحب نهایه در شرح متوکلون نوشته هذا من صفات
الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا و عوائقها الذین لا یلتفتون الی شیء
من علائقها و تلک درجة الخواص لا یبلغها غیرهم و اما العوام فرخص لهم

فی الفتاوی والمعالیات و باز گفت الاثری ان الصدیق رضی الله عنه
لما تصدق بجمیع ماله لم یشکر علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم علما منه بنفسه و
عجبه ولما اتاه الرجل بمثل بیضة الحمام من الذهب قال لا املک غیره فحذفه بحیث
لو اصابه عقره وقال فیه ما قال و در تفسیر بیضاوی ذیل فانساه
الشیطان انسی یوسف ذکر الله حتی استعان بغیره و یؤیده قوله علیه السلام
رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اذکرنی عند ربک لما لبث فی السجن سبعا بعد
الخمس والاستعانة بالعباد فی کشف الشدائد وان کانت محمودة فی الجملة لکنها لا
تلیق بمنصب الانبیاء و علاوه است که اگر محمل حدیث نه آن باشد که فهمیدی
آن نهی سوال [illegible] علی الاطلاق است شامل احیاء
و اموات را [illegible] بتقدیر تحمل هم درست نمی شود الغرض معاملات کملین
را [illegible] و حضرت را الله اعلم است نشناخته فرقی نمی توان کرد و
حلال را حرام [illegible] انه اخرج ابن ماجه روایت نموده
انه بایع ناسا من فقراء المهاجرین علی ان لا یسألوا الناس شیئا فکان
احدهم یسقط سوطه فینزل عن فرسه فیاخذه ولا یسأل احدا و در شرح
مشکوة و کان منهم ابوبکر الصدیق کما ورد فی الروایات ظاهر است که این
بیعت مخصوص بجماعه خاص حکمش عام نیست لتعلیمه علی رتبة لا کل ما به
عدم جواز آن را ثابت نمودن خود را ایشان و اقران سوال اسافل من مستنکر
ان جواز به عبارات الفقه و صحیحین آنچه در کتاب منیع ما به سائل انه لا بأس
[illegible] الا بیان نقل نموده افاده عبارتش می کند چه او قبر حنفیت حرام

و از انبیا و اولیاء دعا خواستن چیزی دیگر و استمداد از انبیا و اولیا
امری دیگر چنانچه مفصل معلوم خواهد شد همان قاضی ثناء الله پانی پتی
در رساله تذکرة الموتی می نویسد حق تعالی در حق شهدا می فرماید بل احیاء
عند ربهم اقول مراد ازین باید آن باشد که حق تعالی ارواح ایشان را قوت
اجساد میدهد هر جا که خواهد سیر کنند و این حکم مخصوص بشهدا نیست انبیا
و صدیقان از شهدا افضل اند و اولیا هم در حکم شهدا اند که جهاد
بالنفس کرده اند که جهاد اکبر است و رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
ازان کنایت است و لهذا اولیاء الله گفته اند ارواحنا اجسادنا یعنی ارواح
ایشان کار اجساد میکنند و گاهی اجساد از غایت لطافت برنگ ارواح
می برآید میگویند که رسول خدا را سایه نبود صلی الله علیه وسلم ارواح
ایشان از زمین و آسمان و بهشت هر جا که خواهند می روند و دوستان
و معتقدان را در دنیا و آخرت مددگاری میفرمایند و دشمنان را
هلاک مینمایند و از ارواح بطریق اویسیت فیض باطنی هم میرسد و بسبب
حیوة اجساد ایشان را در قبر خاک نمی خورد بلکه کفن هم می ماند ابن ابی
الدنیا از مالک روایت نموده ارواح مومنین هر جا که خواهند سیر کنند
مراد از مومنین کاملین اند و حق تعالی اجساد ایشان را قوت
ارواح میدهد که در قبور نماز میخوانند و ذکر میکنند و قرآن می خوانند انتهی و همینا
قاضی ثناء الله پانی پتی در خاتمه کتاب سیف مسلول نوشته که بعضی از اکابر
اولیا که انبیا را ... صحیح کرد از اسباب علم است و سابق در اثبات علم

علم مذکور شده امام را معنی دیگر ظاهر گشته و آن آنست که فیوض و برکات کارخانهٔ ولایت که از جناب الهی بر اولیاء الله
نازل میشود اول بر یک شخص نازل میشود و از ان شخص قسمت شده بهر یک از اولیاء عصر موافق مرتبه و بحسب
استعداد او بولی میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی نمیرسد و کسی از مردان خدا بی توسط او درجه
ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند
صاحب این منصب عالی را امام گویند و قطب الارشاد بالاصالة نیز خوانند و این منصب عالی از وقت ظهور
آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه مقرر بود که پیش از نشاء عنصری آنحضرت هم و در ایام نشاء
هر که را درجه ولایت میرسید بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید و بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او هم
صحابه و تابعین همه را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب بحسن مجتبی و بعد از وی
بحسین شهید کربلا پس بامام زین العابدین پس بمحمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پس بامام موسی کاظم
پس بعلی رضا پس بمحمد تقی بعد از ان بعلی نقی پس بحسن عسکری علیه السلام ان منصب معلی مفوض گشته
و بعد وفات عسکری تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین عبد القادر جیلانی این منصب
عالی بروح حسن عسکری متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شدند این منصب مبارک بوی متعلق
شده تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی
رقبة کل ولی الله فرموده و باین بیت ترنم نموده ـ افلت شموس الاولین وشمسنا * ابدا علی افق
العلی لا تغرب * و چون امام مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان
بوی مفوض باشد و این قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه علیهم السلام همراه انبیاء سابقین بود
بحکم الکذوب قد یصدق امامیه هم گفته اند لکن با غلطهاء بسیار روان و قول حضرت غوث الثقلین احیی
و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بران دلالت دارد و این مدعا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط
این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم نیز میتوانیم کرد الی آخر ما قال

در وی طول فی سخن است فلیرجع الیه ما نقل میکنیم عبارات شیخ را در ترجمه شرح عربی و بعد از آن از دیگرا
است نقل نموده ایم نوشته شیخ در ترجمه در باب زیارة القبور عبارتی که نوشته این است اما استمداد با
در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آن را بسیاری از فقها می
گویند نیست زیارت قبور مگر برای دعا بسوی او و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان
بدعا و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آن را مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعضی فقها رح
رحمهم الله و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح
رسیده از ارواح و این طایفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته است قبر امام
موسی کاظم تریاق مجرب است برای اجابت دعا و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود
در حیات استمداد کرده شود به وی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را
مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معرو
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته سیدی
احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس
حضرمی از من پرسید که امداد حی قوی است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است
و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت
اوست و نقل در این معنی از این طایفه بیشتر از آن است که حصر و احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتا
و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و به تحقیق ثا
شده است به آیات و احادیث که روح باقی است و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثا
و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه در حیات بوده یا بیشتر از آن و اولیا
را کرامت و تصرف در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی است و متصر

حقیقت نیست بلکه خدا خواسته و به قدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق و بجود و بعد از
ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا
دارد دور نباشد چنانچه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله
و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بران در شرح
[illegible] شیخ ابن حجر هیتمی در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا
قبور انبیائهم مساجد گفته است این تقیید است که نماز گزارد بجانب قبر از جهت تعظیم
وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار نبی یا صالحی یا نماز گزاردن نزد قبر وی
نه بقصد تعظیم وی و توجه بجانب قبر بلکه بقصد حصول امداد از وی تا کامل شود ثواب عبادت ببرکت قرب
و مجاورت آن روح پاک را حرجی نیست در ان و در آخر باب چیزی باید متعلق باین سخن انشا
گردد این بحث انشاء الله تعالی در کتاب جهاد در قصه قتلی بدر والله اعلم عبارت ترجمه مذکوره در کتاب
الجهاد است و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند ازان بعض فقها اگر انکار از جهت آن است که سماع
و علم نیست ایشان را زایران را و احوال ایشان پس بطلان او ثابت شده و اگر سبب آنست که قدرت و
تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول باانچه عارض
شده است مر ایشان را از محنت و شدت آنچه باز داشته است ایشان را از ان پس گوئیم که [illegible]
در شان متقیان که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب [illegible]
و قوت و قدرت بر شفاعت نزد خدا و طلب حاجات مر زایران را که توسل کنند بایشان چنانکه [illegible]
مراد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی [illegible] والنازعات غرقا [illegible]
[illegible] صفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از [illegible]
[illegible] ملکوت و سیاحت میکنند در ان پس سبقت [illegible]

وقوف از بدعت و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آن را از انچه ما
می فهمیم ازان این است که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از رب
جناب عزت وی و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید
خداوندا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بروی و اکرام کرده او را و بلطف و کرمی که بوی داری
برآورده گردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا میکند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی
شفاعت کن مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول
و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل
و متصرف در وجود مگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست
ایشان را فعل و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی
که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکند پس باید
که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیات ابد و این ممنوع
نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شایع است در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت
معزول شدند و برون آورده شدند از آن حالت و کرامت که بود ایشان را در حالت حیات پس چیست
دلیل بران یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بانچه عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه
نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد عام نباشد
بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت حق چنانکه ایشان را
شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت
حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زایران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد و
قادراند بی توجه بحضرت حق و التجا بجانب وی تعالی است چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد

وارد و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی عنه است کردن از تقبیل قبر و سجده مران را و نماز بسوی وی و غیر آن
که از آن منهی و تحذیر واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام
اعتبار نمی دارد و خارج تحقیق است و حاشا از عالم شریعت عارف باحکام دین که اعتقاد بکند این
اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی و محکی است از مشایخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل
و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور است در کتب و رسایل ایشان و مشهور است میان ایشان
حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک
سخن درینجا از جهت علم شریعت است آنچه مروی و مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار
مر ایشان را و قرائت است و لیکن بیجا نیست از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد
از ایشان هر دو باشد بتفاوت حال زایر و مزور باید دانست که خلاف در غیر انبیا ست صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام
درین مقام بجد اطناب و تطویل کشید برغم منکران که در قرب این زمان این فرقه پیدا شده منکر
استمداد و استعانت را از اولیا شده اند که نقل کرده شدند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار
خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک
و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمریست که تحقیق و تفصیل این مسئله مطلوب خاطر
فاتر بود و الآن توفیق الهی بدان مساعدت کرد و الحمد لله اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعا
وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه والله اعلم وعلمه احکم و شیخ علی در آداب
زیارت القبور نوشته و اما الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی علیه الصلوة
والسلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للموتی
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن واما المشایخ

الصوفية قدس سرهم وبعض الفقهاء وذلك امر مقرر عند اهل الكشف والكمال
منهم لا شك في ذالك عندهم حتى ان كثيرا منهم حصل لهم الفيوض من الارواح
ويسمى هذه الطائفه اويسيه في اصطلاحهم قال الامام الشافعي قبر
موسى الكاظم ترياق مجرب لاجابة الدعاء قال حجة الاسلام محمد الغزالي
كل من يستمد به في حيوته يستمد به بعد وفاته وقال احد من المشائخ العظام رايت
اربعة من المشائخ يتصرفون في قبورهم كتصرفهم في حيوتهم او اكثر منهم الشيخ
معروف الكرخي والشيخ عبد القادر الجيلاني قدس سرهما وذكر رجلين غيرهما
قال سيدي احمد بن زروق شارح كتاب الحكم وهو من اعاظم الفقهاء والعلماء
الصوفية من ديار مغرب قال الشيخ ابو العباس الحضرمي يوما هل امداد الحي
اقوى ام امداد الميت قلت انهم يقولون امداد الحي اقوى وانا اقول امداد الميت
اقوى فقال نعم لانه في بساط الحق وحضرته والنقل في ذالك اكثر من ان يحصى عن هذه الطائفة ولم
يوجد في الكتاب والسنة واقوال السلف ما ينافي ذالك ويرده كيف وقد ثبتت
في الدين ان الروح باقية ولها علم وشعور بالزائرين سيما لارواح الكمل وقربهم
ومكانهم من جانب الحق تعالى كما كان في الحيوة او اتم من ذالك وهم يثبتون
الكرامات والتصرف الحقيقي ليس الا لله سبحانه والكل بقدرته وهم فانون
بجلال الحق في الحيوة وبعد الممات فلو اعطي لاحد بوساطة احد من اوليائه
ومكانته عنده شيئا كما كان في حال الحيوة لم يبعد وليس الفعل والتصرف
في الحالتين الا لله تعالى وتقدس وليس في الحالتين ما يوجب الفرق ولم يدل
عليه دليل في الشرع اقول [illegible] واما الاستمداد باهل القبور

فقد انكره بعض الفقهاء فان كان الانكار من جهة انه لا اسماع لهم ولا علم ولا شعور
بالزائر واحوالهم فقد ثبت بطلانه وان كان بسبب انه لا قدرة لهم ولا تصرف في
ذلك الموطن حتى يمدوا بل هم محبوسون عن ذلك ومشتغلون بما عرض لهم
من المحنة ما يشغلهم عن غيرهم فلم يثبت ذلك كليا خصوصا في شان المتقين
الذين هم اولياء الله فيمكن ان يحصل لارواحهم عند الرب تعالى من القرب
في البرزخ والمنزلة القدرة على الشفاعة والدعاء وطلب الحاجات لزائريهم المتوسلين
بهم كما يحصل يوم القيامة وما الدليل على نفي ذلك وقد فسر البيضاوي في قوله تعالى
والنازعات غرقا الى قوله فالمدبرات امرا بصفات النفوس الفاضلة حال المفارقة
فانها تنزع من الابدان غرقا اي نزعا شديدا من اغراق النازع في القوس
فتنشط الى عالم الملكوت وتسبح فيه فتسبق الى حظائر القدس فتصير لشرفها
وقوتها من المدبرات وما ادري ما المراد بالاستمداد والامداد الذي ينفيه المنكر
والذي نفهمه ان الداعي المحتاج الفقير الى الله يدعو الله ويطلب حاجته من فضله
تعالى ويتوسل بروحانية هذا العبد المقرب المكرم عنده تعالى ويقول اللهم
ببركة هذا العبد الذي رحمته واكرمته وما لك به من اللطف والكرم اقض
حاجتي واعط سؤلي انك انت المعطي الكريم او ينادي هذا العبد المكرم والمقرب
عند الله تعالى ويقول يا عبد الله ويا وليه اشفع لي وادع ربك وسله ان
يعطي سؤلي ويقضي حاجتي فالمعطي والمسؤل عنه والمامول به هو الرب تعالى وانما
وتقدس وما العبد في البين الا وسيلة وليس القادر والفاعل الا هو واولياء الله
هم الفانون الهالكون في فعله تعالى وقدرته وسطوته لا فعل لهم ولا قدرة

ولا قصر لا الآن ولا حين كانوا احياء في دار الدنيا فان صفتهم الفناء والاستهلاك
ليس الا ولو كان هذا شركا وتوجها الى غير الله كما زعمه المنكر فينبغي ان يمنع التوسل
وطلب الدعاء من الصالحين من عباد الله واوليائه في حالة الحيوة ايضا وليس ذلك
مما يمنع فانه مستحب مستحسن شايع في الدين ولو زعموا انهم عزلوا واخرجوا من حالة
والكرامة التي كانت لهم في الحيوة فما الدليل عليه او شغلوا عن ذلك بما عرض
لهم من الآفات بعد الممات فليس كليا ولا دليل على دوامه واستمراره الى
يوم القيمة غايته انه لم يكن هذه المسئلة كلية وفائدة الاستمداد عامة بل
يمكن ان يكون بعضهم مجذوبا الى عالم القدس ومستغرقا فيه [illegible] بحيث
لا يكون له شعور وتوجه الى عالم الدنيا وتصرف وتدبير فيه كما يوجد مثل هذا في
احوال المجذوبين والمتمكنين من المشايخ في الدنيا واما قصر ذلك بعد الفوات
كليا فكلا ولا دليل على ذلك اصلا بل الدلايل قائمة على خلافه نعم ان كان
الزائرون يعتقدون اهل القبور متصرفا مستبدا قادرين من غير توجه
الى حضرة الحق والالتجاء اليها كما يعتقده العوام الجاهلون الغافلون
وكما يفعلون من غير ذلك من تقبيل القبور والسجود لها والصلوة اليه مما وقع
منه النهي والتحذير فذلك مما يمنع ويحذر منه وفعل العوام لا يعتبر فقط
وهو خارج عن البحث وحاشا من العالم بالشريعة والعارف باحكام الله
ان يعتقد ذلك ويفعل هذا وما ينقل عن المشايخ الكاشفين في الاستمداد
من ارواح الكمل واستفادتهم منهم فخارج عن الحصر مذكور في كتبهم مشهور
فيما بينهم لا حاجة الى ان نذكرها ولعل المنكر المتعصب لا ينفعه كلماتهم

عافانا الله من ذلك نعم المروی فی السنة فی الزیارت السلام علی الموتی و
الاستغفار لهم وقراءة القرآن ولکن لیس فیها النهی عن الاستمداد فیکون الزیارة
للاستمداد والامداد معا علی تفاوت حالة الزائر والمزور ثم اعلم ان الخلاف
انما هو فی غیر الانبیاء فانهم احیاء حقیقة بالحیوة الدنیا بالاتفاق صلوات
الله علی نبینا وعلیهم انما اطنبنا الکلام فی هذا المقام رغما لانف المنکرین
فانه قد حدث فی زماننا شرذمة ینکرون الاستمداد من الاولیاء
الذین نقلوا من هذه الدار الفانیة الی الدار الباقیة الذین هم احیاء عند
ربهم ولکنهم لا یشعرون ویسمون المتوجهین الیهم مشرکین بالله کعبدة
الاصنام ویقولون ما یقولون وما لهم علی ذلك من علم ان هم الا یخرصون
وقد کان یختلج فی صدری شیء ان اتکلم فی هذه الشان فتیسر لی والامور
مرهونة باوقاتها حالا به بینید که شیخ عبد الحق بچه شد و مد استمداد را ثابت نموده و بر منکرین
چه نوع نکیر و نفرین نموده و بر زعم منکرین که در قرب زمان او پیدا شده بودند تطویل نموده پس نقل
کردن مجیب در رساله منسوبه عبارت ترجمه شیخ را و در اربعین نوشتن فقره چنانچه شیخ عبد الحق در شرح
مشکوة شریف الخ بعد قول او که استعانت و استمداد از اهل قبور بهر نهج که باشد جایز نیست فقرای [illegible]
در کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام که مجیب جا بجا بان استناد میکند و درین باب هم حواله
می نویسد بعد نقل اختلاف و عبارتی که مجیب بشیخ عبد الحق نسبت نموده مینویسد و این امر مسلم
و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده تا
شافعی گفته که قبر موسی کاظم تریاق مجربست مر اجابت دعا را و حجة الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود
بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل

نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب قبر را و بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس
ملاقات معنوی و علاقه مخصوص پس اگر نفس زائر قوی تر باشد نفس او از مستفیض میشود و اگر بالعکس
بالعکس میشود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود بزیارت قبور و استعانت بنفوس اخیار از ایشان
بدرستیکه نفس مفارقه را تعلقی هست ببدن و به تربتی که دفن کرده شده است در ان پس چون
زیارت میکنند ان تربت را و متوجه میشود بسوی نفس میت حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و
افاضات و اختلاف کرده اند درین که امداد حی قوی تر است از امداد میت یا بالعکس ترجیح بعضی محققان
ثانی است و درین باب بعضی روایت میکنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون متحیر شوید
شما در امور یعنی بر آمد کار پس مدد جوئید از اصحاب قبور این حدیث اصل ندارد [illegible] لیکن گفته که یافته نمیشود
در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزیکه منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و با حادیث
ثابت شده که روح باقیست و او را تعلقی خاص باجزای بدن بعد مفارقت از وی و تغییر [illegible]
نیز هست که بدان علم و شعور بزائران قبر و احوال ایشان وارد و ارواح کمل که در حین حیوة ایشان سبب
قرب و منزلت از رب العزت کرامات و تصرفات و امداد داشتند بعد از ممات چون ارواح ایشان
باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه در حین تعلق کلی بجسد داشتند یا بیشتر ازان پس انکار ازین امداد
بوجهی صحیح نمی نماید مگر آنکه از اول امر منکر شوند تعلق روح به بدن بالکلیه یا حیوة و بقای او بعد مفارقت
و زوال علاقه حیاتی و آن خلاف منصوص است و برین تقدیر زیارت در حق تصور به نفوس
بیمعنی گردد و این امری دیگر است که تمام اخبار و آثار دال برخلاف انست و کیفیت صورت
استمداد و کمک همین که محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب عزت الهی بتوسل روحانیت بنده
مقرب و مکرم درگاه والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده ای او را ده مرا
حاجت مرا بر آر یا ندا کند آن بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن برای من و بخواه

از خدا تعالی مطلوب مرا تا قضا کند حاجت مرا پس نیست بنده در میان مگر وسیله و قادر و معطی و
مسئول پروردگار است تعالی شانه و در وی هیچ شایبه شرک نیست چنانکه منکر وهم کرده و آنچنانست
که توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت حیوة کنند و آن جایز است باتفاق
پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان در حین حیوة و بعد از ممات مگر ترقی کمال و
شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوة است خصوص در باب حکم الاسرا که انجا داد تحقیق داد و
سیوطی در شرح الصدور نیز بعض ذکر کرده و سرد احادیث با تعدد طرق نموده چون وظیفه این
رساله اختصار بود بر اینقدر اکتفا نمود تمام شد عبارت کشف الغطا به بینید که شیخ الاسلام در کشف
الغطا چطور اثبات جواز استعانت میکند و بر منکران بچه نوع نکیر و تعریض می نماید و اثبات آن بفقه
و کلام و فقها و حدیث استناد می نماید و میگوید که انکار او بجهتی صحیح نیست و بر خلاف تمام اخبار
و آثار است و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف جواز استعانت
باشد پس نسبت کردن مذهب فقها بانکار استعانت بحواله کشف الغطا صریح بر روی
حق بهتان است حاشا که مراد از بسیار فقها آن باشد که مجیب فهمیده یعنی منکرین
استعانت متبعین بسیار اند که بر این تقدیر تکثیری که نموده هم نادرست میگردد بلکه مراد به بسیاران
نیست مگر فی نفسه مقابل وحده چنانکه گویند قلیلا ان کذابان و مفتریان اند یعنی بسیاران و ائمه
شیخ عبد الحق صاف ظاهر کرد آن فرقه بیانست که در قرب عهد شیخ پیدا گردیده و بر خلاف سلف صالحین
بودند و لطف این است که بحکم طمطراق مجیب بر کتب شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام و آنها که بر نوشته
که بسیاری از فقها منکر اند تصریح نمود که آن فرقه در قرب این زمان پیدا گردیده اند و [illegible]
نشان خلاف منصوص و مخالف تمام اخبار و آثار و نیست در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح
چیزی مخالف جواز استعانت و مجیب بحرات دو بزرگوار که انهم نوشته بودند یکی از آنها شیخ الاسلام

هم گویا از شیخ اخذ کرده از کدام کتاب دیگر مقدم بر شیخ نقل نموده پس دیده و دانسته مذهبی محدث را که مستندش رد کرده و بمخالفت نصوص و اخبار و آثار سلف صالح نسبت نموده باشد الزام نمودن و تصحیح آن را بر همان بزرگواران بمغالطه اتهاماً حواله نمودن کار دیندار نیست در جامع البرکات می نویسد اما استمداد باهل قبور در غیر انبیاء علیهم السلام منکر شده اند از جماعتی از فقها الی آخر ما قال و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ من شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی یا امداد میت گفتم قومی گویند امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس شیخ گفت که نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آنست که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقیست و او را علم و شعور بزایران و احوال ایشان ثابت است و این امر مقرر است و لیکن و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است و واقع است چنانکه در حالت حیات بود یا بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل است و آن نیست مگر ارواح ایشان را و چون ارواح باقی است تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق سبحانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیوة بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بران و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیاءهم

صاحب مجمع گفته است این بر تقدیری که بگذارد نماز بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام
است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری یا صالحی و گذاردن نماز نزد قبر وی نه بقصد
تعظیم قبر و توجه بجانب وی بلکه بنیت حصول مدد از وی تا کامل شود ثواب عبادت
ببرکت و قرب و مجاورت آن روح پاک را حرجی نیست دران و در حدیث عایشه صدیقه رضی الله عنها
آمده است که گفت بودم من می در آمدم که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر رضی الله عنه دران
مدفون بودند می افگندم جامه را از بدن و میگفتم که نیست در دو کس مگر زوج من و پدر من و
چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه در نمی آمدم مگر آنکه سخت می بستم جامه را بر بدن خود بجهت
شرم از عمر که بیگانه بود و شیخ ابن حجر گفته است درین حدیث دلیل صریح است بر حیوة میت و علم
وی و بر احترام میت نزد زیارت شدن وی خصوصا صالحین و رعایت ادب بقدر مراتب ایشان
چنانکه در حالت حیات بودند زیرا که صلحا را مدد بلیغ است مر زیارت کنندگان خود را
باندازه ادب ایشان و تمام گردد این مبحث در کتاب جهاد چنانچه عبارت شرح فارسی را
درینجا هم نقل نموده و در جذب القلوب می نویسد اما توسل و ابتهال و استشفاع بحضرت
سید رسل و استغاثت و استمداد بجاه و جناب وی صلی الله علیه وسلم فعل انبیاء و مرسلین
و سیرت خلف و سلف صالحین است چه از ان وقت که روح پاکش لباس جسمانیت پوشید
و چه بعد از ان هم در حیات دنیویه و هم در عالم برزخ و هم در عرصه قیامت که انبیاء مرسلین
مجال نطق و تاب دم زدن نباشد و در استمداد از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
درین هر چهار موطن چندان آثار بورود پیوسته و باز میگوید اما ثالث که توجه و توسل
باشد بوی بعد از وفات در وی نیز آثار وارد شده طبرانی در معجم از عثمان بن حنیف رضی الله عنه
که مردی بود آمد و رفت میکرد نزد عثمان بن عفان در حاجتی بود و ملتفت نمی شد عثمان رض

اصلا بحال او نظر التفات نمی کماشت آن مرد حال خود را به عثمان بن حنیف برد و صورت
علاج آن بازجست گفت بمتوضا رو و وضو کن و مسجد درآ و دو رکعت نماز بگذار و بگو اللهم
انی اسألک واتوجه الیک بنبیک محمد صلی الله علیه وسلم
نبی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربی لتقضی حاجتی بعد ازان حاجت
خود را عرض کن آن مرد برفت و بدانچه وی فرموده بود عمل کرد و بعد ازان بر در عثمان بن
عفان آمد دربان پیش آمد و دست او را بگرفت و بعثمان درآورد وی او را بر فراش
خاصه بنشاند و حاجت پرسید هرچه حاجت او بود روا کرد و گفت بعد ازین هر حاجتی که ترا
باشد بگو تا روا کنم آن مرد خوشحال از پیش عثمان رضی الله عنه برآمد و نزد ابن حنیف
و گفت جزاک الله تعالی خیرا اگر تو چیزی بعثمان در باب حاجت من نگفتی کار اینچنین نساختی وی
ازین اصلا بحال من التفات نمیکرد گفت والله من با وی هیچ نگفتم مگر آنکه رسول خدا صلی الله
علیه وسلم را دیده بودم که ضریری پیش او آمد و دعا خواست تا چشمش را شفا کرد و تمام آن حدیث
سابق را تقریر نمود و گفت پس بران قیاس نمودم که توسل بوی صلی الله علیه وسلم موجب
قضای حاجت است و سبب انجاح مرام است و امثال این قاضی عیاض نقل نموده که ابو جعفر
خلیفه عباسی از مالک گفت یا ابا عبد الله وقت دعا توجه بقبله کنم یا روی برسول آرم گفت
چرا روی از پیغمبر گردانی و وی وسیله تست و وسیله پدر تو آدم صفی الله نزد خدا عز و جل
استقبال به پیغمبر کن و طلب شفاعت کن از وی تا شفیع تو گردد و این با به آیه در اثبات
استحباب و استحسان بدان حضرت و توسل بوی و دعای در حضرت وی و رعایت ادب و نهایت
خضوع مذکور کرده و باز میگوید و ابن ابی شیبه بسند صحیح آورده است که در زمان عمر رضی الله عنه
قحطی افتاد شخصی بقبر شریف نبوی آمد و گفت یا رسول الله استسق لامتک فانهم

قد هلکوا آنحضرت در خواب او آمده فرمود برو بعمر بشارت ده که باران خواهد شد باز میگوید
و در نیل مطالب و فوز رغائب نزد استغاثه و طلب از مرقد منور سرور انبیا که محتاجان و
مسکینان را بوده است اخبار و آثار بسیار آمده محمد بن المنکدر گوید مردی پیش پدر من
بشتاد دینار ودیعت نهاد و بجهاد رفت و اذن داد که اگر احتیاج افتد از بنها خرج کن
پدرم از احتیاج آن را خرج کرد چون آن مرد باز آمد مبلغی که نهاده بود طلب کرد پدر در ادای آن
درماند و با وی گفت که فردا بیا تا جواب تو گویم و این شب در مسجد شریف نبوی بسر برد و تضرع
کرد و زمانی در حضور مرقد منور و گاهی پیش منبر استغاثه کرد و فریاد نمود ناگاه در تاریکی شب
مردی پیدا شد و صره هشتاد دیناری بدست وی داد پدر او صبح آن را بآن مرد بداد و امام ابوبکر
ابن مقری گوید که من و طبرانی و ابو الشیخ هر سه در حرم شریف مصطفوی بودیم جوع بر ما غلبه
کرده بود روزی دو بهمین حال گذشته چون وقت عشا در رسید بحضور قبر شریف رفتم و گفتم
یا رسول الله الجوع الجوع همین گفتم و برگشتیم و من و ابو الشیخ بخواب رفتیم و طبرانی
نشسته انتظار چیزی می برد ناگاه یکی از علوی آمد و دو نفر همراه وی دو غلام بدست هر یکی زنبیلی
و در وی چیزی کثیر از طعام ما و ایشان بنشستیم و با ما بخورد آنچه باقی ماند هم پیش ما بگذاشت
و گفت ای قوم مگر شما شکایت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده اید که همین ساعت آنحضرت
را در خواب دیدم که مرا فرمود تا چیزی پیش شما حاضر آوردم و ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله
صلی الله علیه و سلم در آمدم یک دو فاقه بر من گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفتم انا
ضیفک یا رسول الله و بخواب رفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را بخواب دیدم که رغیفی
بدست من داد نصفی هم در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست من باقی بود
و ابوبکر اقطع گوید که بمدینه در آمدم و پنج روز بر من گذشت طعامی نچشیدم نزد ور نشستم بر قبر گفت

رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله بعد از آن در خواب می بینم که سرور انبیا می آید
ابوبکر بر یمین و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش علی رض مرا میگوید برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه
در میان دو چشم مبارک او دادم رغیفی بمن داد خوردم چون بیدار شدم هنوز پاره از وی در دست
من بود و بار دیگر میگوید اما تبرک و توسل در عالم برزخ و موطن قبر در اختصاص او بحضرات قدسی
سمات انبیا و رسل تردد است و ظاهر جواز او است در غیر ایشان از اولیاء الله و صلحاء امت
والله اعلم از جهت عموم جواز توسل در حالت حیات با عدم بقای روح میت و شعور او
و قرب و منزلت او عند الله که بایمان و عمل صالح و شرف اتباع سید رسل حاصل شده و یا بکه
حقیقت معنی توسل و استمداد سوال و دعاء است از جناب صمدیت بوساطت محبتی ولی که بنده
خاص وارد یا التماس از روحانیت این بنده دعا و خواهش از حضرت عزت [illegible]
قربی و کرامتی که او راست و آن درگاه بود و نص قطعی در نفی حاجت نیست از جهت وجود
بقای ذات متوسل به خلاف موطن اول بلکه عدم وجود نص بر منع آن کافی است نعم اگر دلیل
قاطع بر اختصاص آن بحضرات انبیا صلوات الله علیهم اقامت یابد منع آن درست بود و الا فلا
عدم الدلیل المذکور یا گوید که سبب ایمان و حصول قرب الهی در غیر معصوم معلوم و متیقن
نیست گوئیم [illegible] آنها که مشهور اند [illegible] قطعی است
فیجوز التوسل بهم ولا قائل بالفصل [illegible] و لعل اخبار انتشار یافته که [illegible] گفته اند
و حکایات [illegible] از عالم مثال [illegible] این شبهه است نعم بعضی از فقهای دین
خلافی گفته اند لکن الحق احق ان یتبع والله اعلم بالصواب میگوید تاج الدین سبکی بیان
فضیلت و قربت زیارت آنحضرت [illegible] قال الله
حق سبحانه تعالی است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوک فاستغفروا الله

واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما گفته است که این آیه کریمه دلالت دارد
بر حث و ترغیب حضور درگاه رسالت پناه و سوال مغفرت در آن جناب اجابت مآب و طلب
استغفار از وی صلی الله علیه وسلم و این رتبه عظیم است که با انقطاع پذیر نیست از جهت استوای
حالتین موت و حیات نسبت بسرور کائنات صلی الله علیه وسلم و بجهت استغفار آنحضرت مر امت را بعد موت نزد
عرض ملائکه اعمال ایشان را بروی صلی الله علیه وسلم چنانچه در فصل سابق گذشت و مرجو از کمال
رحمت و غایت رافتی که آنحضرت با امت دارد آنست که استغفار او مر بنده را که در جناب او مستغفر آید
او که و ابلغ بود از دیگران و جمیع علما از این آیه مجیده استوای حالت موت و حیات فهم نموده تا در آداب
زیارت حکم کرده که این را بخواند و استغفار کند و حکایت اعرابی که بعد از رحلت آنحضرت بزیارت
آمد و این آیه را خواند مشهور است و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند این حکایت
را آورده و استحسان نموده و بسیاری از ائمه اعلام باسانیدی که دارند روایتش کرده اند
محمد بن حرب هلالی گوید به مدینه آمدم و زیارت قبر نبی صلی الله علیه وسلم کردم و در مقابل او نشستم
ناگاه اعرابی آمد و زیارت کرد و گفت یا خیر الرسل حق سبحانه و تعالی کتابی بر تو فرستاد صادق
و در وی فرموده ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله الآیة و من
بر تو آمده ام مستغفر از ذنوب خود و مستشفع بجناب تو و بگریست و این بیت انشا نمود

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه　فطاب من طیبهن القاع والاکم　نفسی الفداء
لقبر انت ساکنه　فیه العفاف وفیه الجود والکرم

بعد از انصراف او آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخواب می بینم که میفرماید آن مرد را دریاب و بشارت ده که حق تعالی او را
بشفاعت من مغفرت داد و گناهان او را بخشید حافظ ابو عبد الله در مصباح الظلام از روات
امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه حکایت کرده که بعد از دفن آن سرور بسه روز اعرابی آمد

خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی
ما از تو شنیدیم و آنچه تو از خدا یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از جمله آنچه بر تو خوانده این است ولو انهم
اذ ظلموا انفسهم الآیه و من بر خود ظلم کرده ام و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از
قبر ندا آمد قد غفر لک و در مقامی دیگر نوشته بعضی علما گفته اند که مقصود از زیارت قبور
تذکره آخرة است چنانچه در حدیث آمده است که زوروا القبور فانها تذکرکم الآ
خرة و گاهی از برای دعا و استغفار است چنانچه در زیارت آنحضرت مر اهل بقیع را وارد
یافته و گاهی از جهت انتفاع به اهل قبور بود چنانچه در زیارت قبور صالحین آثار آمده باز میگوید
بعضی از علمای مذهب را دیدم استمداد بقبور و قصد انتفاع بدان مطلقا هست چنانچه شیخ
کمال الدین بن همام نقل کرده است والله اعلم و ابو محمد مالکی گوید که قصد انتفاع نیست بدعت
مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه وسلم و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام
سبکی گوید که استثنای وی قبور سایر انبیا را صحیح است و حکم او به بدعت در غیر آن منظور
فیه است انتهی و زیارت گاهی از جهت ادای حق اهل قبور باشد در حدیث آمده آنس ترین
حالتی که میت را بود وقتی است که یکی از آشنایان او زیارت قبر او کند و احادیث درین
باب بسیار است و در حدیث مرفوع آمده من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة او احدهما
کتب بارا و ان کان فی الدنیا قبل ذلک لهما عاقا انتهی عبارت جذب القلوب
بدانکه ابن همام علامه است از علمای مذهب بوده و نزد ابن همام مراد از علمای [illegible]
کسانی میباشند که [illegible] [illegible] [illegible] قول [illegible]
معتبر نمی باشد چنانچه از فتح القدیر [illegible] [illegible] [illegible] الا
[illegible] اطلاق [illegible] نموده [illegible] [illegible] [illegible]

وغیبت وتمام کتب مخالف مسمی بمدرک کسن ابو محمد مالکی آن هم در سیر انبیا وکسی که این نقل
شوده همراه آن روایتهم نقل کرده و دیده قبول او سکوت شوده معهذا که امام ابو محمد هم [illegible]
عجیب غریب چه دران صرف لفظ بدعت واقع وآن منحصر در حرام نیست بر [illegible] هم اطلاق بر
آمده واین صحیحت بجای خود تمام یافته ودرین کتاب هم خواهد آمد در جذب القلوب در زیارت
اهل بیت میگوید در فصل الخطاب از امام جعفر صادق سلام الله علیه وعلی سایر اهل البیت که
فرمود من زار واحدا منا کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه
وسلم ونقل الرضا رضی الله عنه علیه قولا بلیغا وکلاما اذا زرت
واحدا منکم فقال اذا صرت الی الباب فقف واشهد الشهادتین
وانت علی غسل فاذا دخلت ورأیت القبر فقف وقل الله اکبر ثلاثین
مرة ثم امش قلیلا وعلیک السکینة والوقار وقارب بین خطاک ثم
قف وکبر الله ثلاثین مرة ثم ادن من القبر وکبر الله اربعین مرة ثم قل السلام
علیکم یا اهل بیت الرسالة ومختلف الملائکة ومهبط الوحی ومعدن
الرحمة الی آخرها قال انی مستشفع بکم ومقدمکم امام طلبتی وحوائجی
ومسألتی وحاجتی واشهد الله انی مؤمن بسرکم وعلانیتکم الی آخرها
الله تعالی من عدو محمد وآل محمد من الجن والانس [illegible]
در فتاوی عالمگیری در زیارت قبر آنحضرت صلی الله علیه وسلم می نویسد قال مشایخنا انها
افضل المندوبات وفی مناسک الفارسی وشرح المختار انها قریبة
من الوجوب لمن له سعة والحج ان کان فرضا فالاحسن ان یبدأ بالحج
[illegible] ثم یقول السلام علیک یا نبی الله [illegible]

ويبلغه سلام من اوصاه فيقول السلام عليك يا رسول الله من
فلان بن فلان يستشفع بك الى ربك فاشفع له ولجميع المسلمين بازميگو
ثم يرجع قدر نصف ذراع فيقول السلام عليكما يا ضجيعي رسول
الله ورفيقيه ووزيريه ومشيريه والمعاونين له على القيام في الدين
والقائمين بعده بمصالح المسلمين جزاكما الله عنا احسن جزاء جئناكما نتوسل
بكما الى رسول الله ليشفع لنا ويسأل ربنا ان يتقبل سعينا ويحيينا
على ملته ويميتنا عليها ويحشرنا في زمرته وبازميگويد ويزيد في ذلك
ما شاء وينقص ما شاء ينقص ان شاء ويدعو بما يحضره من الدعاء
ويوفق له انشاء الله تعالى ابن همام در فتح القدير نوشته المقصد الثالث
في زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم قال مشائخنا من افضل
المندوبات وفي مناسك الفارسي وشرح المختار انها قريبة من
الواجب لمن له سعة روى الدارقطني والبزار عنه عليه السلام
من زار قبري وجبت له شفاعتي واخرج الدارقطني عنه عليه الصلوة
والسلام من جاءني زائرا لا تعمله حاجة الا زيارتي كان حقا علي ان
اكون شفيعا يوم القيمة واخرج الدارقطني ايضا من حج وزار قبري بعد
موتي كان كمن زارني في حياتي والحج ان كان فرضا فالاحسن
ان يبدأ به ثم يثني بالزيارة وان كان نفلا كان بالخيار فاذا نوى
زيارة القبر فلينو معه زيارة المسجد يعني مسجد رسول الله صلى
الله عليه وسلم بازميگويد الاولى عند العبد الضعيف تجريد

النية لزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان حصل له اذا قدم
زيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم فزر المسجد او يستفتح فضل الله
سبحانه في مرة اخرى ينويها فيها لان في ذلك زيادة تعظيمه
صلى الله عليه وسلم واجلاله ويوافق ظاهر ما ذكرنا من قوله
لا تعمله حاجة الا زيارتي وبعد ذلك يسأل الله حاجته متوسلا
في حضرة نبيه عليه السلام واعظم المسائل واهمها سؤال حسن
الخاتمة والمغفرة ثم يسأل النبي صلى الله عليه وسلم الشفاعة فيقول
يا رسول الله اسألك الشفاعة واتوسل بك الى الله ان اموت على
ملتك وسنتك ويذكر وعن ابي فديك قال سمعت بعض من
ادركته يقول بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وتلا هذه الآية ان الله وملائكته يصلون على النبي ثم قال صلى الله
عليك يا محمد سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان
ولم تسقط له حاجة هذا وليبلغ سلام من اوصاه بتبليغ السلام فيقول
السلام عليك يا رسول الله من فلان بن فلان يسلم عليك يا رسول
الله وروي ان عمر بن عبد العزيز كان يوجه بذلك ويرسل البريد
من الشام الى المدينة الشريفة لذلك وينبغي اذا عزم على الرجوع
الى اهله ان يودع المسجد بصلوة ويدعو بعدها بما احب وان
يأتي القبر الكريم فيسلم ويدعو بما احب لوالديه واخوانه واولاده
واهله وماله ويسأل الله تعالى ان يوصله الى اهله سالما غانما

عافية من بلاء الدنيا والاخرة ويقول غير مودع يا رسول الله ويسأله
نسألك الله ان يردنا الى حرمه وحرم نبيه في عافية فليكثرها الا
بذلك في الروضة الشريفة عقيب الصلوة وعند القبر وفي فتاوى قاضي خان
من توجه ادا الى المدينة ليستعد لزيارة قبر النبي صلى الله عليه
وسلم يأتيها بالسكينة والوقار والهيبة والاجلال لانه محل سو
الانبياء عليهم السلام ومهبط الوحي ونزول الملائكة وفي
انه ينزل كل يوم سبعون الف ملك يحفون بالقبر الى قيام
الساعة باكين فاذا وقف هناك فيقف وقوفه عند وجه النبي عليه
السلام ثم يقول السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله وبركاته
اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالات واديت الامانة ونصحت
الامة وجاهدت في امر الله حتى قبضك الله تعالى حميدا محمودا فجزاك
الله عن صغيرنا وكبيرنا خير الجزاء وصلى عليك افضل الصلوة وازكاه
اللهم اجعل نبينا يوم القيمة اقرب النبيين واعطه الدرجة الرفيعة والوسيلة
والفضل والفضيلة واوردنا حوضه واسقنا بكاسه وارزقنا شفاعته
واجعلنا من رفقائه يوم القيمة اللهم لا تجعل هذا اخر العهد من قبر نبينا
عليه السلام وارزقنا العود اليه يا ذا الجلال والاكرام ويدعو
لصاحبيه ابي بكر وعمر فيقول السلام عليكما ويسال حاجته ورضوان
لدينه ودنياه وينبغي ان يدعو لا يتكلف السجع فانه يؤدي الى الاخلال
بالخشوع وحكى جماعة منهم الامام ابو نصر بن الصباغ في الشامل

الحكاية المشهورة عن العتبي وهو محمد بن عبيد الله بن عمرو بن عتبة بن ابي
بن سفيان بن صخر بن حرب توفي في سنة ثمان وعشرين ومائتين
وذكرها ابن النجار وابن عساكر وابن الجوزي عن محمد بن حرب الهلالي
قال اتيت قبر النبي صلى الله عليه وسلم فزرته وجلست بحذائه فجاء
اعرابي فزاره ثم قال يا خير الرسل ان الله انزل عليك كتابا صادقا
قال فيه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم الاية وقد جئتك مستغفرا من ذنبي مستشفعا بك
الى ربي وانشأ يقول يا خير من دفنت في القاع اعظمه فطاب من طيبهن
القاع والاكم نفسي الفداء لقبر انت ساكنه فيه العفاف وفيه الجود والكرم
ووقف اعرابي على قبره الشريف قال اللهم انك امرت بعتق العبيد
وهذا حبيبك وانا عبدك فاعتقني من النار على قبر حبيبك فهتف به هاتف
يا هذا تسأل العتق لك وحدك هلا سألت لجميع الخلق اذهب فقد اعتقناك
من النار وهو في مواهب ... ووقف حاتم الاصم على قبره صلى
الله عليه وسلم فقال يا رب انا زرنا قبر نبيك فلا تردنا خائبين فنودي
يا هذا ما اذنا لك في زيارة قبر حبيبنا الا وقد قبلناك فارجع انت ومن معك
من الزوار مغفورا لكم وقال ابن ابي فديك سمعت بعض من ادركت يقول
بلغنا انه من وقف عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم فتلا هذه الاية
ان الله وملائكته يصلون وقال صلى الله عليك يا محمد حتى يقولها
سبعين مرة ناداه ملك صلى الله عليك يا فلان ولم تسقط له حاجة قال
الشيخ زين الدين المراغي وغيره والاولى ان ينادي يا رسول الله

وان كانت الرواية يا محمد انتهى وقد نبهت على ذلك مع مزيد بيان في كتاب لوامع الانوار في الادعية والاذكار بازميكويد ويكثر الدعاء والتضرع ويجدد التوبة في حضرته الكريمة ويسال الله تعالى بجاهه ان يجعلها توبة نصوحا ويكثر من الصلوة والسلام على رسول الله بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وبازميكويد وينبغي للزائر ان يكثر من الدعاء والتضرع والاستغاثة والتشفع والتوسل به صلى الله عليه وسلم فجدير لمن استشفع به ان يشفعه الله واعلم ان الاستغاثة هي طلب الغوث فالمستغيث يطلب من المستغاث له ان يحصل له الغوث منه فلا فرق بين ان يعبر بلفظ الاستغاثة والتوسل والتشفع او التوجه لانهما من الجاه والوجاهة ومعناه علو القدر والمنزلة وقد يتوسل بصاحب الجاه الى من هو اعلى منه ثم ان كلا من الاستغاثة والتوسل والتشفع والتوجه بالنبي صلى الله عليه وسلم كما ذكره في تحقيق النصرة ومصباح الظلام واقع في كل حال قبل خلقه وبعد خلقه في مدة حياته في الدنيا وبعد موته في مدة البرزخ وبعد البعث في عرصات القيمة واما الحالة الاولى فحسبك ما قدمته في المقصد الاول من استشفاع ادم عليه السلام به لما اخرج من الجنة وقول الله تعالى له يا ادم لو استشفعت الينا بمحمد في اهل السموات والارض لشفعناك وفي حديث عمر بن الخطاب رضي الله عنه عند الحاكم والبيهقي وغيرهما ادن سالتني فقد غفرت لك ورحم الله ابن جابر حيث قال به قد اجاب الله ادم اذ دعا به ونجى في بطن السفينة نوح وما ضرت النار الخليل لنوره

ومن اجله نال الفداء ذبيح واما التوسل به بعد خلقه في مدة حياته
فمن ذالك الاستعانة به عليه السلام عند القحط وعدم الامطار
وكذلك الاستعانة به من الجوع ونحو ذالك مما ذكرته في مقصد المعجزات
ومن ذالك استغاثة ذوي العاهات به وحصول ما رواه النسائي
والترمذي عن عثمان بن حنيف ان رجلا ضريرا اتاه صلى الله عليه
وسلم فقال ادع الله ان يعافيني فقال فامره ان يتوضا فيحسن وضوءه
ويدعو بهذا الدعاء اللهم اني اسئلك واتوجه اليك بنبيك محمد
نبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي لتقضى لي اللهم
فشفعه في وصححه البيهقي وزاد فقام وقد ابصر واما التوسل به صلى الله
عليه وسلم بعد موته في البرزخ فهو اكثر من ان يحصى او يدرك باستقصا
وفي كتاب مصباح الظلام في المستغيثين بخير الانام للشيخ الامام ابي
عبد الله النعمان طرف من ذالك ولقد كان حصل لي داء اعيى دواءه
الاطباء واقمت به سنين فاستغثت به صلى الله عليه وسلم ليلة الثامن
والعشرين من جمادى الاولى سنة ثلاث وتسعين وثمانمائة بمكة
زادها الله شرفا ومن علي بالعود اليها في عافية بلا محنة فبينما انا
نائم اذا رجل معه قرطاس يكتب فيه هذا دواء لداء احمد بن القسطلاني
من الحضرة الشريفة بعد الاذن الشريف النبوي ثم استيقظت فلم اجد بي
شيئا مما كنت اجده وحصل الشفاء ببركة النبي صلى الله عليه
وسلم ووقع لي ايضا في سنة خمس وثمانين وثمانمائة في طريق مكة

بعد رجوعي من الزيارة الشريفة النبوية لقصد مصر اذ صرعت خادمتنا
عن الجنة واستمر بها اياما فاستشفعت به صلى الله عليه وسلم
في ذلك فاتاني ات في منامي ومعه الجني الصارع لها فقال قد
ارسله لك النبي صلى الله عليه وسلم فعاتبته فحلفته ان لا
يعود اليها ثم استيقظت وليس بها قلبه فكانما نشطت من عقال
ولازالت في عافية من ذلك حتى فارقتها بمكة سنة اربع وتسعين
وثمانمائة والحمد لله رب العلمين واما التوسل به صلى الله عليه وسلم
في عرصات القيمة فمما قام عليه الاجماع وتواترت الاخبار في
حديث الشفاعة فعليك ايها الطالب ادراك السعادات والمؤمل
لحسن الحال في حضرت الغيب والشهادة بالتعلق باذيال لطفه وكرمه والتطفل
على موايد نعمه والتوسل بجاهه الشريف والتشفع بقدره المنيف
فهو الوسيلة الى نيل المعالي واقتناص المرام والمفزع يوم الجزع الهالع
لكافة الرسل الكرام واجعله امامك فيما نزل بك من النوازل و
امامك فيما تحاول من القرب والمنازل فانك تظفر بالمراد باقصاه
وتدرك رضا من احاط بكل شيء علما واحصاه واجتهد ما دمت بطيبة
الطيبة حسب الامكان في تحصيل انواع القربات ولازم قرع ابواب
السعادات باظافير الطلبات وارق في مدارج العبادات ولج في
سرادق المرادات ودر باب استغاثته وروى ابن ابي شيبة باسناد
صحيح من رواية ابي صالح السمان عن مالك الدار قال اصاب الناس

قحط فی زمن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فقال یا رسول اللہ استسق امتک فانہم قد ہلکوا
فاتی الرجل فی المنام فقیل ایت عمر ابن حجر در عقود الجمان فی مناقب النعمان
می نویسد لم یزل العلماء وذو الحاجات یزورون قبر الامام ابی حنیفہ
رضی اللہ عنہ ویتوسلون الی اللہ تعالی فی قضاء حوائجہم ویرون
نجح ذالک منہم الامام الشافعی یقول انی لاتبرک بابی حنیفہ واجی
الی قبرہ یعنی زائرا فاذا عرضت لی حاجۃ صلیت رکعتین وجئت الی
قبرہ وسالت اللہ عندہ فما یبعد حتی تقضی قلت وذکر شیخ شیوخنا
امام الولایۃ الزاہد الولی اللہ الشیخ شہاب الدین الابشیطی فی بعض
مصنفاتہ وغالب ظنی انہ فی شرح خطبۃ منہاج النووی ان الامام
الشافعی صلی الصبح بمقام الامام ابی حنیفہ فلم یقنت فی صلوۃ الصبح فقیل
لہ فی ذالک فقال تادبا مع ہذا القبر شاہ ولی اللہ در کتاب قرۃ العینین فی
تفضیل الشیخین نوشتہ نوع چہلم اشارۃ فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مقام
منام کہ استسقا از عمر طلب کند از حدیث مالک قال اصاب الناس قحط فی زمن
عمر رضی اللہ عنہ فجاء رجل الی قبر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فقال
یا رسول اللہ استسق لامتک فانہم قد ہلکوا قال فاتاہ رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام فقال ایت عمر فمرہ ان یستسقی
للناس فانہم سیسقون الحدیث رواہ ابو عمر فی الاستیعاب واضح باد کہ نقل
از شاہ ولی اللہ دہلوی ومن دونہ کردیم الزام است احتجاجا ملا علی قاری در مرقاۃ شرح

مشکوة در حال محمد اسمعیل بخاری مینویسد و بعد نحو سنتین من موته استسقی اهل
سمرقند مرارا فلم یسقوا فقال بعض الصالحین لقاضیها اری ان تخرج
بالناس الی قبر البخاری وتستسقی عنده فعسی الله ان یسقینا ففعل
وبکی الناس عند القبر وتشفعوا بصاحبه فارسل الله تعالی من السماء غیثا
غزیرا اقام الناس من اجله سبعة ایام لا یستطیع احد منهم الوصول الی
سمرقند و در حال مسلم مینویسد قال شیخ مشایخنا علامة العلماء المتبحرین
شمس الدین محمد بن الجزری فی مقدمته بشرحه المصابیح المسمی بتصحیح
المصابیح انی زرت قبره ورایت آثار البرکة [illegible] الاجابة فی [illegible] و در
حال امام ابو حنیفه می نویسد قبره فی بغداد [illegible] قبرها یزار و یتبرک به ولما [illegible]
الشافعی بغداد زار قبره وصلی عنده رکعتین فلم یرفع فی التکبیر وفی
روایة ان الرکعتین کانتا الصبح و انه لم یقنت فقیل له فی ذلک فقال
ادبا مع هذا الامام اکثر من ان اظهر خلافه بحضرته و در حال [illegible]
الولید و ابو داود [illegible] وفاته [illegible] قبره ظاهر [illegible] یزار و
یتبرک به [illegible] طریقه این فرقه [illegible] امام [illegible]
العقیدة [illegible] دیگر هنگام مناظره با علما براه دیگر می روند [illegible] الوهابیین [illegible]
اکثر از ایشان شنیده ام که میگویند که استغاثت بغیر خدا شرکست پیغمبر باشد یا [illegible]
ملک باشد یا جن [illegible] باشد یا قریب مرده باشد یا زنده [illegible] شرک [illegible]
استغاثت و بعضی امور ظاهره از مردمان حاضرین مثل [illegible]
از حکم شرک بودن مستثنی است فاما هنگام مناظره میگویند که ما [illegible]

نزد قبر نمیکنم بلکه دور از قبر امنع میکنم و عجیب که در ماة مسایل آب از سر یک نشت
گذرانیده در اربعین بیک نیزه رسانیده ما هم اهتمام استمداد عند القبر زیاده نمودیم
حالا میگوییم چنانچه تفصیل در معنی استمداد و توسل که اول ندای نبی و ولی و آن
شرک فنا فی ندای خدا و ان جایز که بعضی از ایشان در بعضی اوقات
مقصود میشوند محض اختراع این فرقه نجدیه است مخالف عرف و شرع از هیچ جا اصلی
برای آن یافته نمیشود بلکه عدم تفرقه از کلام شیخ عبد الحق و شیخ الاسلام موافق
نقل محب طبری و از مواهب لدنیه ذکر کردیم و در شرح اذکار مذکور و لا فرق بین ذکر
التوسل والاستعانت والتشفع والتوجه به صلی الله علیه وسلم
وکذا بغیره من الانبیاء وکذا الاولیاء محمد بن اسمعیل بخاری در کتاب
الجهاد ترجمة الباب من استعان بالضعفا والصلحاء منعقد ساخته و برای اثبات آن
حدیث جواز توسل بصلحا آورده سبحان این تفرقه تا حال کسی سند آن بجز شیوخ نجدیه مثل مولوی
اسمعیل و مولوی عبد الحی وامثالهما بجایی نرسانیده است انچه سردست ازین قسم نقل
است به تحریر می آید در حصن حصین می نویسد من کانت له ضرورة فلیتوضأ
فیحسن وضوءه ویصلی رکعتین ثم یدعو اللهم انی اسالك واتوجه الیك بمحمد
الی ربی فی حاجتی هذه لتقضی لی اللهم فشفعه فی ملا قاری در شرح یا
می نویسد التفات الیه وتضرع لدیه لیتوجه بوجهه الی
الله ویغنی السایل عما سواه وعن التوسل الی غیر مولاه
قایلا انی اتوجه بك و در شرح انی اتوجه بك می
نویسد الباء للاستعانت و در شرح تقضی مینویسد بصیغه المجهول وبا

میگوید فی نسخة بصیغة الفاعل ای لتقضی الحاجة لی والمعنی لتکون سببا
لحصول حاجتی ووصول مرادی والاسناد مجازی مخالفین درین
حدیث دعوی اختصاص مجاز خواندن الی بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند
واین ادعای شان در جنب مثل صاحب حصن حصین وغیره که حکم بعموم کردند قابل
اعتبار نیست چه صاحب حصن حصین میگوید من کانت لضرورة وقطع میکند این شجره
خبیثه سوء عقیدت را از بیخ و بن آنچه طبرانی در معجم کبیر از عثمان بن حنیف روایت نموده
که در خلافت عثمان بن عفان حاجتمندی را تعلیم نمود و اجازت داد چنانچه این
قصه در ماسبق بتفصیل گذشت به بیند که عثمان بن حنیف رض که راوی حدیث است
بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم بحاجتمندی اجازت داد آن شخص بران
عمل نمود و مطلبش برآمد و در حصن حصین آمده اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی
یا عباد الله رحمکم الله وان اراد عونا فلیقل یا عباد الله اعینونی
یا عباد الله اعینونی یا عباد الله اعینونی وقد جرب ذلک مخالفین
درین حدیث بدو طور تغلیط میکنند اول جرح موقوف بودن این حدیث که صاحب حصن
حصین علامت موقوف نوشته است دیگر تصرف در معنی که از عباد الله انبیا موتی
بود اند و غرض تعلیم آنست که اگر نام کسان و اشخاص باشد بنام شان بخوانند و اگر ندانسته باشند
بایطور بخوانند و این بود و از لی اصل محض چه موقوف صرف رحمکم الله است بروایت
ابن ابی شیبه و لفظ اذا انفلتت دابة فلیناد اعینونی یا عباد الله موقوف
نیست بلکه مرفوع است بروایت بزار و نوشتن صاحب حصن حصین لفظ علامت بزار قبل
از رحمکم الله و نوشتن مو علامت وقف است و ص علامت مصنف ابن ابی شیبه

بعد ازان صریح دلالت بران میکند و روایت ثانی از طبرانی است و آن هم مرفوع پس ثابت شد که جرح مجروح است سبحان تصرف در معنی حدیث که آخر عبارت حدیث ازان ابا میکند ملا علی قاری در شرح می نویسد اعینونی یا عباد الله المراد بها الملئکة او المسلمون من الجن او رجال الغیب المسمون بالابدال ای رواه البزار عن ابن عباس وروی ابن سنی عن ابن مسعود مرفوعا اذا انفلتت دابة احدکم بارض فلاة فلیناد یا عباد الله اعینونی فان لله تعالی عبادا فی الارض تحبسه قلت حکی لی بعض شیوخنا الکبار فی العلم انه انفلتت له دابة اظنها بغلة وکان یعرف هذا الحدیث فقال احبسوها الله علیهم فی الحال وکنت انا مرة مع جماعة فانفلتت منها بهیمة وعجزوا عنها فقلته فوقفت فی الحال بغیر سبب سوا هذا الکلام ذکره النووی فی الاذکار و رحمکم الله مو مص ای روی ابن ابی شیبة هذه الزیادة موقوفا من قول ابن عباس رض و در شرح حدیث ثانی بعد ط می نویسد رواه الطبرانی عن زید بن علی عن عتبة ابن غزوان عن نبی الله صلی الله علیه وسلم انه قال اذا اضل احدکم شیئا او اراد عونا وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد الله اعینونی فان لله عبادا لا نراهم وقد جرب ذلک ای ذلک مجرب محقق ط ای رواه الطبرانی من حدیث عتبة بن غزوان اه قال بعض العلماء الثقات حدیث حسن یحتاج الیه المسافرون وروی عن المشائخ انه مجرب قرن بها النجح ذکره

ازان مولوی عبد الحی در رد استعانت فتوی نوشته و بران خواتیم می دیگر کسان

فرقه مبتدعه بنام احمد الله و محمد حسن انصاری و وحید الدین و محمد یوسف و نصیر الدین
کشمیری و محبوب علی و خدا بخش و مفتی شهاب الدین و محمد مصطفی و هدایت احمد و الهی بخش
مفتی و اسمٰعیل دهلوی و خلیل الدین و محمد عمر غازیابادی و محمد صلاح فتحپوری و مولوی
محمد یعقوب و سعادت علی سهارنپوری و مولوی محمد بادشاه و وحید الدین و عبد الله خان و قلندر علی
و محمد یحیی و امین الدین ساکن کانپور و خرم علی و قمر الدین بجاریوری و ابو القاسم مرادآبادی و
سعید الدین محمد حیات الله سراج الدین علاء الدین هدایت علی وکیل انگریزی ثبت در آن
بنویسند و اگر بالفرض این روایت از قسم صحاح بود پس حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف
است و حدیث موقوف در تمسک منحط است بنسبت مرفوع انتهی از اینجا معلوم شد که دعوی
دروغ و نقل بی اصل و حکم خلاف واقع خاصه ذات مجیب نیست بلکه خاصه صنف فرقه مبتدعه
است حدیث مرفوع را برای اثبات هوای نفسانی خود موقوف نوشتن و برای خواهش
ثبت کردن و بزعم خود داد دینداری دادن بجز این فرقه دیگری محال اگر دیده و دانسته بیجا
کردند معاذ الله معاذ الله و اگر از راه جهالت است و ظاهر حال اکثر اهل خاتم همین که علم و فهم ندارند
باعتقاد مبتدعه اول برای نمود خود مهر کردند و رجوع بکتاب ننمودند همه بیجا است بی نقل و تصحیح
بهر یعنی چه و ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب روایت نموده که نابغه جعدی صحابی رضی الله عنه
در بصره هنگام حکومت ابو موسی اشعری هر گاه که در قضیه حرائی وزیع تازیانه خورده
چند اشعار گفته و خواند یکی از آن این است فیا قبر النبی صلی الله علیه وسلم و
صاحبیه الا یا غوثنا لو تسمعونا و در فتاوی خیریه که از کتب معتبره فقه حنفی است
و صاحبش استاد صاحب در المختار از آن نقل بسیار است می نویسد اما قولهم
یا شیخ عبد القادر هو نداء و اذا اضیف الیه شیئا لله فهو

طلب شيء اكراما لله فما الموجب لحرمته ولا يجوز كالاعتراضا في قيد الشرايد ونظم الفريد ومن قال شيئا لله بعض يكفر ولا وجه لذلك وكيف ذلك مع قولهم لا يخرج المؤمن الا جحود ما ادخله وقولهم الكفر شيء عظيم فلا يكفر المسلم اذا اختلف فيه ولو برواية ضعيفة ومعاذ الله ان يوجب الكفر امثال ذلك وقد قال شارحه ينبغي ان يرجح فيها عدم الكفر ووجه التكفير بانه طلب شيء لله وهو جل وعلى غني عن كل شيء والكل محتاج اليه وهذا لا يختلج في خاطر احد فان ذكره للتعظيم كما في قوله تعالى فان لله خمسه ومثاله كثير مولوي رفيع الدين در رساله اسرار المحبت نوشته المحبت مع الاحياء الحاضرين نافعة عاجلا واجلا واما مع الاموات فقط فنافعة في الاحوال الاتية بشرط الاهلية والايمان واما في العاجل فبشرط دوام التوجه وتخلية القلب معه في الخلوات ومداومة ذكره و[illegible] الدعاء له والبر معه بايصال الثواب اليه والاحسان الى اهله فقلت كثيرا ما انفتح باب الاويسية ويعطى منحة الصحبة در شفاي قاضي عياض منقول است ان عبد الله بن عمر خدرت رجله فقيل له اذكر احب الناس اليك تزل عنك فصاح يا محمداه شاه ولی الله والشاه عبد العزيز در قصيده اطيب النغم ميگويد وصلى عليك الله يا خير خلقه ويا خير مامول ويا خير واهب ويا خير من يرجى لكشف رزية ومن جوده قد فاق جود السحائب واشهد ان الله راحم خلقه وانك مفتاح لكنز المواهب وانك على المرسلين مكانة وانت لهم شمس وهم كالكواكب وانت شفيع

يوم لا ذو شفاعة بمغني كما انني سواد بن قارب انت مجيري من هجوم ملمة اذا انشبت في القلب شر المخالب فما انا اخشى اذ مدد لمهمة ولا انا من ريب الزمان براهب فاني منكم في قلاع حصينة و [illegible] من سيوف المحارب شاه ولي الله در انتباه مي نويسد اخبرني الشيخ ابو طاهر عن النجاشي انه كتب الى النبي صلى الله عليه وسلم كتابا في بعض مهماته صورته يا رسول الله صلى الله عليك انت اقرب الي مني ام هذا فبحق قربت مني وان بعدت كلما استغثت في سوق فتقضى حاجتي كلها الدنيوية والاخروية لي ومن اصحابي الخ و هم در كتاب مذكور نوشته بعض اصحاب طريقه قادريه براي حصول مهمات ختم باين طور ميكنند اول دو ركعت نفل بعد ازان يكصد و يازده بار درود و بعد ازان يكصد يازده بار كلمه تمجيد و يكصد يازده بار شيئا لله يا شيخ عبد القادر جيلاني الخ واضح باد كه نام كتاب مذكور انتباه في سلاسل اولياء الله نهاده و موضوع كتاب حالات و كلمات سلاسل اولياست و اثبات نسبت خود بسلاسل و بر نقل ختم ايراد نكرده پس مسلم بودن آن نزد مصنف ظاهرست و هم در كتاب مذكور نوشته باكه ذكر براي كشف قبور اول چون در مقبره درايد دوگانه بروح آن بزرگوار ادا كند اگر سوره فتح ياد باشد در اول ركعت بخواند و در دوم [illegible] والا در هر ركعت سوره اخلاص پنج بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشيند و يكبار آية الكرسي و بعضي سورتها بخواند و ختم كند و تكبير گويد بعده هفت كرت طواف كند و دران تكبير بخواند و آغاز از راست كند بعده طرف پايان رخساره نهد و باز نزديك روي ميت بنشيند بگويد يارب بيست و يكبار بعده اول طرف آسمان بگويد يا روح و در دل ضرب كند يا روح الروح

باوا هم که انشراح یابد این ذکر بکند ان شاء الله تعالی کشف قبور که کشف ارواح [illegible] حاصل
و در مراقبات و در انواع علاج هدیث بعض نوشته ایم آنها را به واضح طلب مشایخ شده حصول
و برای ایشان فاتحه خوانند آنها را به پیت تعبیر ایشان [illegible] وانند انجا انجراب [illegible]
از شاه [illegible] **سوال** بت پرستی معاذ الله بیحو است دالغی صریح کرده
لکن بت پرست کفت که اگر چه [illegible] خداوند است پرستش نمیکنند البته شرک است و [illegible]
فیه پرستش نمایند که چگونه شرک باشد عالم الکتب که در کلام مجید مشتوا آمد که از جمیع خداوند [illegible]
یا بت پرست گفت که پی ایشان از ایشان خدا سوال می نمایند عالم الکتب کرتی نوع [illegible]
ایشان سوال صلح نیست و بتان توسل بشیا وکالکاو غیره [illegible] قدر [illegible]
بت پرست گفتند هم که از اهل قبور [illegible] مقصد طلب بالکه امر شما به شرک [illegible]
القصه بزعم مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم از خصوصیت انبیا و اولیا
عجب ظاهر قبورت اهل قبور را زنده بیند و اگر میگوئی که قبور باطن اهل قبور [illegible]
حاجات شما بیمانند میگویم بسیار جاها از زبان همرداری حاجات تی شود اگر میگوئید که ایشان
میگوییم که از خدا برای ما شفاعت بخواهند من هم از زبان همین است [illegible]
که جواز استمداد از اهل قبور ثابت شد پس بعض سلیم ضعیف الاعتقاد بت پرستی
وشانی و غیره چگونه باز خوانیده اند **جواب** درین سوال چند استنباه و [illegible]
آن چند بار اختیار باید شد الحال بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول
آنکه خواستن چیزی دیگر است و پرستش چیزی دیگر عوام مسلمین دعا و [illegible]
از اهل قبور میخواهند و پرستش نمیکنند و بت پرستان [illegible] میکنند [illegible] پرستش
میکنند پرستش آنست که سجده بکند یا طواف نماید یا نام او را بطریق قربت ورد سازند

یا ذبح جانور بنام او کنند یا خود را بندهٔ فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این
چنین با تعمل آرد فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید دوم آنکه مدد خواستن و طلبیدن
یعنی آنکه مدد خواستن از مخلوق مثل آنکه از امیر و بادشاه نوکر و گدا در مهمات خود مدد می طلبند
و عوام الناس از اولیا میخواهند که از جناب الهی فلان مطلب ما درخواست نمایند این
نوع مدد خواستن در شرع از زنده و مرده جایز است سوم آنکه بالاستقلال حاجتی که
بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند و یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند اینها
چیزها بی آنکه دعا و سوال از جناب الهی در نیت منظور باشد از مخلوق درخواست نماید این نوع
حرام مطلق بلکه کفر است اگر مسلمانان کسی از اولیای مذهب خود خواه زنده باشد خواه مرده
این نوع مدد خواهد از دایرهٔ مسلمانان خارج میشود بخلاف بت پرستان که همین نوع مدد را
از معبودان باطل خود میخواهند و آن را جایز میشمارند. و آنچه بت پرست گفت که من از بتان
خود شفاعت میخواهم چنانچه شما از پیغمبران و اولیا شفاعت میخواهید پس درین کلام هم دجل
و تلبیس است زیرا که بت پرستان هرگز شفاعت را نمیدانند و در دل خود تصور میکنند پس معنی
شفاعت سفارش است و سفارش آنست که هر کس مطلب کسی را از پیش خود بعرض و معروض پیش
ادا سازد و بت پرستان در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمیگویند که شفاعت
ما بحضور پروردگار جل و علی نمایید و مطلب ما را از جناب او تعالی برآرید بلکه از بتان خود درخواست
مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هرچه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم از صنمها
آنها وکالت است نیز خطا در خطا است زیرا که ارواح را تعلق با بدان خود که در قبور مدفون اند البته
می باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و اینها از طرف خود صورت سنگها و درختان
اختراع نموده قرار میدهند که صورت فلان است بی آنکه آن را تعلق بآن ارواح باشد و این

قرار داد الغرای را هیچ اثری نیست آری حاجت روائی بندگان خالق اکبر از راه رعایت خود میفرماید
اینها می فهمند که از طرف بتان این فایده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب والخفیات است حاجت
بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از هر طرف که خواهند مطلب
ایشان را با ایشان میدهد چنانچه پدر مشفق حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و وقتیکه
از خدمتگار و دایه چیزی میطلبد باو میدهد حالانکه خدمتگار و دایه مقدور ندارند همچنین است حال
بتان بلکه حال اهل قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شده که پس هرگاه که جواز
استمداد از اهل قبور ثابت شد بعض مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و مثانی
چگونه باز خواهند آمد پس فرق در میان استمداد از اهل قبور و پرستش سیتلا و مثانی بچند
وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم اند که صلحا و بزرگان بوده اند و سیتلا و بهوانی موهوم
محض اند وجود اصلا معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال بندی این مردم است دوم آنکه مثانی و سیتلا
بر تقدیر وجود اینها از قبیل ارواح خبیثه و شیاطین اند که کمر بایذای خلق بسته اند اینها را
بارواح طیبه انبیا و اولیا چه مناسبت سیوم آنکه استمداد از اهل قبور بطریق دعاست که از
جناب الهی عرض کرده مطلب ما را بر آرند و پرستش این چیزها بنا بر اعتقاد استقلال و قدرت
اوست که کفر محض است انتهی باید دانست که غرض از نقل این استفتا الزام مجیب است
صرف در باب استمداد در تفسیر عزیزی در تفسیر سوره انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن
روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عبادت سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس
خود باقی است و آنوقت گویا برزخ است درمیان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی
ازین طرف و چیزی از آنطرف دارد و همین حالت حالت انکشاف نیکیها و بدیها است
و مدد زندگان درین حالت زودتر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف می باشند

و چنان گمان می برند که هنوز زنده اند و لهذا در حدیث شریف در حال قبر وارد است که مرده مسلمان را آنجا میگوید دعوای اصلی و نیز وارد است که مرده دران حالت مانند غریقی است که استغاثه و فریادرسی می برد و صدقات و ادعیه و فاتحه درین وقت بسیار بکار او می آید و از همینجاست که طوایف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد فوت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم مثال ملاقات زندگان میکند و ما فی الضمیر خود اظهار میکند دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه و رسیدن و استقرار در افق عظیم و مشاهده کیفیات ملکوت حاصل گردد و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته بعالم بالا متوجه میگردند و حس و حرکت معنوی او ازین جهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگان است و بعض از خواص اولیا را که جارحه تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل مطلب کمالات باطنی از آنها می نمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و می یابند و زبان حال آنها دران وقت هم مترنم باین مقالات است ؏ من آیم بجان گر تو آیی بتن ٭ انتهی ملتقطا و در تفسیر ثم اماته فاقبره نوشته اند که دفن کردن گویا مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که اولیای مدفونین و دیگران را انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سوره فاتحه در فضیلت انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین نوشته اند برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در سکنات ایشان و در مصاحبان ایشان و در اولاد و نسل ایشان و در زیارت کنندگان شان پی در پی ظاهر میگردد و قبور ایشان را جایی و مرتبه می بخشد که دعای شان مستجاب میشود و اکثر مردم بایشان توسل نمایند حاجت او روا میگردد و خصوصیات و علما میگویند ایشان را در عالم برزخ حوائج دنیا است

[illegible] همین قدر از آن قبیل نیست که عوام مومنین بیان استدلال توانند کرد
[illegible] مشاهده ان عوالم انتهی و در اصطلاح اقسام شرک نوشته اصطلاح قسم سیوم
تحصیل ربط با رواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند و در ترجیح
خود و دیگر تعلق بآن متشفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال
ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند و مولوی رفیع الدین صاحب در رساله
نذر [illegible] می نویسد مسئله اول اگر لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود بمعنی شرعیست چه عرفست
[illegible] بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند ازین نذر شرعی قسمی ازان کاهی میباشد
و حاصل آن نذر این است که اگر تحقیق محض برای اولیاست حرام است که وارد شده لا نذر
لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود
اعتقاد کردن نوعی از شرک است و اگر بصورت است حقیقه در واقع بر یکی از وجه مباح
[illegible] اگر خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض گویا میگوید الهی
اگر [illegible] این حاصل شود نذر تو بهر خدام الصالح رسانم دویم اگر ایشان را شفیع سازد
گویا میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا کنید اگر این مراد حاصل شود
طرف توجه جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب این عاید شما
شود [illegible] همی جوز دارد چرا که جناب نبوت مآب صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین
علی مرتضی رضی الله عنه را وصیت فرموده که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی
و [illegible] عیاد را فرموده چاهی بنا کن و بگوید لام سعد دریچه سیوم اگر آن بزرگ را
[illegible] الهی وسیله سازد گویا میگوید الهی برکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی
[illegible] در رضای و بندگی و خدا جوئی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی

اینقدر مال برای تو بدهم و ثواب آن نخواه روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان ما بآن
بزرگ خوشنود شوی و این هم است که مذهب حنفیه است که للانسان ان یجعل
ثواب نافلته لمن شاء انتهی پس از آنچه مذکور شد ثبوت استعانت قولا و فعلا
و تقریرا از جماعه صحابه و تابعین و تبع تابعین و ائمه مجتهدین و فقها و محدثین متقدمین و متاخرین
گردیده عمر فاروق رضی الله عنه و علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و عبد الله ابن مسعود رضی الله
عنه و عثمان ابن حنیف رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و نابغه جعدی رضی الله عنه و عتبه
بن غزوان رضی الله عنه و حسن بصری و محمد بن المنکدر و امام علی موسی رضا علیه السلام
و امام مالک و ابن ابی فدیک استاد امام شافعی و حاتم اصم و ابن ابی شیبه استاد
بخاری و بزار و ابن سنی و امام ابوبکر مقری و ابو الشیخ و ابوبکر اقطع و طبرانی و ابن الجلا
و امام نووی و محمد بن حرب هلالی و حجة الاسلام غزالی و احمد ابن زروق و شیخ ابو العباس
حضرمی و امام ابو نصر صباغ و ابن نجار و ابن عساکر و ابن جوزی و عینی و امام ابو عبد الله
النعمان و صاحب تحقیق النصره و قاضی عیاض و امام تاج الدین سبکی و ابو عمر و صاحب
استیعاب و شمس الدین محمد الجزری و قسطلانی و شیخ ابن حجر و جلال الدین سیوطی
و امام رازی و شارح مقاصد و زین الدین مرغینانی و ابن همام و قاضی خان و صاحب
فصل الخطاب و قاضی سمرقند و صاحب فتاوی خیریه و ملا علی قاری و میرک و شیخ عبد الحق
و جمیع ارباب مذاهب اربعه که تصنیف مناسک کرده اند و شاه ولی الله و مولوی عبد العزیز
و مولوی رفیع الدین و غیرهم و اکثر کلمات طیبات حضرت غوث الثقلین نور الکونین غوث اعظم
محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه و حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سره
و امثال سید آدم بنوری که مجیب در رسایل خود بایشان استشهاد کرده کو استناد و اعتقاد

اعتقاد اینست که این فرقه را انحرافی است ازین حضرات و طعن بر اجله سلاسل اربعه شعار
ایشانست بالجمله چیزی ایراد کنیم یا دفتری میگردد و مجیب را که اصلا ازین امور مبالات نیست
و نه با مسائل بر محمد عابد سندی انصاری استفاده نموده حالانکه جناب شیخ [illegible] مسائل
در بابی که اصل ماخذ مجیب است و فقیر از شاه جناب شیخ [illegible] مسائل متعدده خاص [illegible]
[illegible] کلام مجیب کرده ام و در بلاد هند هم رسیده بعضی نزد فقیر هم موجود بر همین مسائل ما به الامتیاز مجیب
هم نزد سائل شیخ مذکور و عامه علمای حرمین و مصر و روم و شام و مغرب تکفیر وهابیه

سوال سماعت موتی کلام احیاء در شرع جائز است یا گناه کدام گناه

جواب عادت و نیکه کلام سائل آنست در هر جائی پرسد جائز است یا گناه کدام
گناه و بنا بر نیکه کلام خود اینجا نیز می پرسد که جائز است یا گناه و الا این مقام پرسیدن
این عبارت نمی سزد زیرا که جواز و گناه در افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است
که این قول ثابت است یا نفی پس جواب این است که نزد اکثر حنفیه سماعت موتی ثابت نیست چنانکه
از کتاب کافی شرح وافی و فتح القدیر حاشیه هدایه صراحة و اشارة که قریب بتصریح است
از عینی شرح کنز و کفایه شرح هدایه معلوم میشود چنانچه عبارات اینها مرقوم میشود و در دیگر
کتب هم موجود بنا بر طول عبارات بر نقل عبارت این پنج کتب اکتفا نموده شد فی الکافی
شرح الوافی فی باب بیان احکام الیمین فی الضرب والقتل وغیر ذلک رجل
قال ان ضربتک او کسوتک او کلمتک او دخلت علیک او قال
لامرأة وطئتک او قبلتک فهذا کله تتقید بالحیوة حتی لو فعل
هذه الاشیاء بعد الموت لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم
والمیت لا یتالم بضرب بنی ادم وانما ذالک کما ینعم به الله تعا

كما في عذاب القبر فانه ثابت عند اهل السنة وان اختلفوا فيما بينهم
فقال بعضهم نؤمن باصل العذاب ونسكت عن الكيفية وان الواجب
علينا قصد فهم ما ورد به السنة وهو التعذيب بعد الموت فنؤمن به ولا
نشتغل بالكيفية وعند العامة توضع فيه الحيوة بقدر ما يتالم لا
الحيوة المطلقة وقيل يوضع فيه الحيوة من كل وجه ومعنى كسوتك
ملكتك عند الاطلاق يقال كسى الامير فلانا اى ملكه ومنه المراد
بقوله تعالى او كسوتهم والتمليك من الميت لا يتحقق لان الموت ينافي المالكية
فلا ينافي القابلية اولى الا ان ينوى الستر فيصدق لان فيه تشديدا
وقيل ان كانت يمينه بالفارسية يحنث لانه يراد به الالباس والمقصود
من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت قال الله تعالى
انك لا تسمع الموتى فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا
القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم على رأس القليب وقال
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر رضي الله عنه اتكلم الموتى
فقال ما انتم باسمع من هؤلاء قلنا غير ثابت فانه لما بلغ ذلك
عائشة رضي الله عنها قالت كذبتم على رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وقال الله تعالى ما انت بمسمع من
في القبور على انه عليه الصلوة والسلام كان مخصوصا به والغرض من
الدخول عليه الكرامة لتعظيمه او اهانته بتحقيره او زيارته ولا يتحقق
الكل بعد الموت لانه لا يزار الميت وانما يزار قبره قال [illegible] عن زيادة

القبور فزوروها ولان الميت كالغائب ومن طاف بباب رجل لم يعد زائرا
له فهذا اولى والغرض من الوطي والتقبيل قضاء الشهوة وذا لا يتحقق
بعد الموت انتهى وفي فتح القدير من باب اليمين في الضرب والقتل وغير
ذلك قوله وكذلك الكلام يعني اذا حلف لا يكلمه اقتصر على الحيوة
فلو كلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود منه الافهام والموت ينافيه
لانه لا يسمع فلا يفهم واورد انه عليه الصلوة والسلام قال لاهل قليب
هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال
عليه الصلوة والسلام والذي نفسي بيده ما انتم باسمع من هؤلاء
لما اقول منهم واجيب بانه غير ثابت يعني من جهة المعنى والا فهو في
الصحيح وذلك بسبب ان عائشة رضي الله عنها ردته بقوله تعالى وما
انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وبانه انما قاله على وجه
الموعظة للاحياء لا لافهام الموتى كما روي عن علي رضي الله عنه انه
قال السلام عليكم دار قوم مؤمنين اما نساؤكم فنكحت واما اموالكم
فقسمت واما دوركم فقد سكنت فهذا خبركم عندنا فما خبرنا عندكم
وبانه مخصوص باولئك تضعيفا للحسرة عليهم لكن يشكل عليهم ما روي انه
عليه السلام قال ان الميت ليسمع خفق نعالهم اذا انصرفوا الخ
في كتاب الجنائز من هذا الشرح انتهى اه وفي فتح القدير في كتاب الجنائز
هذا عند اكثر مشايخنا وهو ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا
به في كتاب الايمان في باب اليمين بالضرب لو حلف لا يكلمه [illegible]

لا يحنث لانها تنعقد على ما حيث يفهم والميت ليس كذلك لعدم السماع واورد قوله عليه الصلوة والسلام في اهل القليب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه الصلوة والسلام ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع من في القبور وانك لا تسمع الموتى وتارة بان تلك خصوصية عليه الصلوة والسلام معجزة وزيادة حسرة وتارة بانه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله تعالى عنه ويشكل عليهم ما في مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فانهما تفيدان تحقيق عدم سماعهم فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع عدم سماع الموتى انتهى وفي العيني شرح الكنز عبارته هكذا اليمين في الضرب والقتل وغير ذلك ولو قال رجل ان ضربتك فعبدي حر وان كسوتك فعلي كذا وان كلمتك فامرأتي طالق وان دخلت عليك فامتي حرة تتقيد يمينه بالحيوة اي بحيوة المخاطب حتى لو فعل به هذه الاشياء بعد موت المخاطب لا يحنث لان هذه الاشياء لا تتحقق في الميت لان الضرب ايقاع الالم وبعد الموت لا يتصور ومن يعذب في القبر توضع فيه الحيوة على الصحيح وان اختلفوا في كيفيتها الى ان قال والكلام للافهام فلا يتحقق في الميت فان قلت قال النبي صلى الله عليه وسلم لقتلى بدر من المشركين هل وجدتم ما وعد ربكم حقا قلت

عايشة رضى الله عنها وقالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من فى القبور ولئن ثبت فهو مختص بالنبى صلى الله عليه وسلم ويجوز ان يكون ذلك لوعظ الاحياء لا على سبيل الخطاب للموتى انتهى وفى المستخلص شرح الكنز وقال ان كلمت فهو حر فكلمه بعد موته لا يحنث لان المقصود من الكلام الافهام وذا لا يتحقق فى الميت فان قيل قد روى ان النبى صلى الله عليه وسلم قد كلم اصحاب القليب من اهل البدر من الكفار حين القاهم فى القليب قام على راس القليب وقال عليه الصلوة والسلام هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتتكلم بالميت يا رسول الله فقال عليه الصلوة ما انتم باسمع من هولاء قلنا هذه غير ثابت لقوله تعالى انك لا تسمع الموتى وقوله وما انت بمسمع من فى القبور وان ثبت فهو معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل بل المقصود من ذلك وعظ الاحياء لا افهام الموتى انتهى وفى الكفاية شرح الهداية قوله وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا او لا يدخل دار فلان لان المقصود من الكلام الافهام وذا بالاسماع وذا لا يتحقق بعد الموت فان قيل روى ان قتلى بدر من المشركين لما القوا فى القليب قام رسول الله صلى الله عليه وسلم براس القليب وقال هل وجدتم ما وعد ربكم حقا فقال عمر اتكلم الميت يا رسول الله فقال ما انتم باسمع من هولاء قلنا غير ثابت فانه لما سمع هذا الحديث عايشة رضى الله عنها قالت قال الله تعالى انك لا تسمع الموتى وما انت بمسمع من فى القبور

قوله ثم كان ذالك معجزة لرسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

[illegible] بعض الاحياء لا لافهام الموتى ونظيره ما روى ان ابن عمر

رضي الله عنه كان اذا اتى المقابر قال السلام عليكم [illegible]

اما نساءكم فقد نكحت واما اموالكم فقد قسمت ودوركم فقد سكنت

هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندكم وكان ذالك [illegible]

الاحياء لا على سبيل الخطاب والافادة للموتى [illegible] لا

من [illegible] باب [illegible] عبارات [illegible]

روشن باده که این قسم ثابت [illegible] کتاب [illegible]

نمی ثابت نمی شود چه کثرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فتح القدير [illegible]

[illegible]

[illegible]

عبارات [illegible]

[illegible]

[illegible]

عليه في دار الدنيا شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله ولأن
أن اللفظ لا يجوز إخراجه عن حقيقته إلا بدليل فيتعين وما في الكافي
من أنه إن كان مات مسلما لم يحتج إليه بعد الموت وإلا لم يفد يمكن جعله الصارف
يعني أن المقصود منه التذكير في وقت تعرض الشيطان وهذا لا يفيد بعد الموت
وقد يختار الشق الأول والاحتياج إليه في حق التذكير لتثبيت الجنان عند
السؤال فنفي الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الأصلية منتفية
وعندي أن مبنى ارتكاب هذه المجاز هنا عند أكثر مشايخنا هو أن
الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الأيمان في باب اليمين بالضرب
لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لأنها تنعقد على ما يفهم والميت
ليس كذلك لعدم السماع وورد قوله عليه السلام في أهل القليب
ما أنتم بأسمع لما أقول منهم وأجابوا تارة بأنه مردود من عائشة
رضي الله عنها قالت كيف يقول عليه السلام ذلك والله تعالى
يقول وما أنت بمسمع من في القبور إنك لا تسمع الموتى وتارة بأن تلك
خصوصية له عليه السلام معجزة وزيادة حسرة على الكافرين وتارة
بأنه من ضرب المثل كما قال علي رضي الله عنه ويشكل عليهم ما في مسلم
أن الميت ليسمع قرع نعالهم إذا انصرفوا اللهم إلا أن يخصوا ذلك بأول
الوضع في القبر مقدمة للسؤال جمعا بينه وبين الآيتين فإنهما
يفيدان تحقيق عدم سماعهم فإنه تعالى شبه الكفار بالموتى لإفادة
بعدهم عن [illegible] عدم سماع الموتى إلا أنه على هذا ينبغي التلقين

بعد الموت لانه يكون بعد ارجاع الروح فيكون ح لفظ موتاكم في حقيقة
وهو قول طائفة من المشايخ او هو مجاز باعتبار ما كان نظرا الى انه
الان حي اذ ليس معنى الحي الا من في بدنه الروح وعلى كل حال يحتاج
الى دليل اخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي
معا ولا مجازيان وليس يظهر معنى يعم الحقيقي والمجازي يعتبر مستعملا
فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا انتهى
حاصلش اينكه تلقين بعد موت گفته شد كه بايد كرد بنا بر حديث لقنوا موتاكم چه موتى در
حقيقت بعد موت هست ونسبت كرده شد اين مذهب باهل سنت وجماعت وخلاف اين بسوى
معتزله وگفته شد كه امر كرده شود بان ونهى كرده شود از ان وشك نيست كه از لفظ معنى حقيقى
نگرفتن بى دليل جائز نيست ومعنى حقيقى ثابت شد بعد موت پس همان متعين شد يعنى مانعى
از اراده معنى حقيقى ومجازى نيست وانچه در كافى نوشته كه اگر مسلمان هست بعد محتاج تلقين
نيست وكافر مفيد نيست پس اين است كه صارف از معنى حقيقى باشد يعنى غرض از تلقين
بعد موت تذكير ميت در وقت تعرض شيطان واين بعد موت مفيد نيست كه مسلمان محتاج
نيست وغير مسلمان را فايده نيست وگاه اختيار كرده ميشود شق اول يعنى مسلمان احتياج
واحتياج هم هست بسوى تلقين در حق تذكره بنا بر تثبيت دل در وقت سوال پس نفى فايده
مطلقا ممنوع است ارى فايده اصلى منتفى است يعنى گفتن او كلمه طيبه در حيات وختم
كلام بر وى نزد من انست كه اختيار كردن اكثر مشايخ ما مجاز را در حديث يعنى در لقنوا موتاكم از
موتى قريب بموت اراده كردن مبنى بر انست كه موتى نزد ايشان نمى شنوند چنانچه تصريح كرده
بان در كتاب الايمان پس ملخص كلام ابن همام اينكه هر تلقين مجازيست يعنى با تعيين تلقين بعد

[illegible] بالتغلیط [illegible]

[illegible] [illegible]

قرار یافته یعنی [illegible] صحت بیان او را [illegible] شود پس استشهاد صاحب فتح القدیر

بقول [illegible] که [illegible] اول و آخر [illegible] تغلیطی [illegible] بکار [illegible]

[illegible] کسی از اوشان در تحقیق و استناد بر این مقام [illegible] باقی ماند

[illegible] بالتغلیط است چنانچه لفظ اکثر من الفقها [illegible] استشهاد [illegible]

[illegible] این مقام [illegible] المشایخ [illegible] قول [illegible] است که این تقدیر

[illegible] اکثر مشایخنا [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان فتح القدیر

[illegible] قال [illegible] الاسرار [illegible] فی المبسوط اکثر مشایخنا [illegible]

[illegible] اذا کان [illegible] من قتله

[illegible] لم یکن ما قتل به [illegible] اعاده والی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم والمقتدى الاكرم ومن لم يلقن فهو على مذهب الاعتزال و علماء اهل سنت كه حديث لقنوا موتاكم را بر تلقين محتضر حمل كرده ودر لفظ موتى مجاز اختيار نموده اند نزد ايشان وجه اختيار مجاز عدم سماع موتى نيست بلكه امرى ديگر است و آن اينكه مقصود تلقين كه بودن لا اله الا الله آخر كلام ميت است حاصل نمى شود چنانكه در عينى شرح هدايه مذكور والمراد الذى قرب من الموت يسمى بالمجاز باعتبار ما يؤل اليه وذلك لان التلقين ما يطلب وعنه الملقن وحصول ذلك من الميت محال فامرنا به حقيقة يكون امر العاجز بحصله والفعل ياباه فوجب حمله على هذا المعنى فان قلت عند اهل السنة يلقن على الحقيقة لانه يجب على ما جاءت به الآثار فلم يحمل على المجاز قلت لان المقصود من ذلك ان يكون آخر كلام الميت كلمة الشهادة والتلقين في قبره لا يساعد المقصود وقد قال عليه السلام من كان آخر كلامه قول لا اله الا الله دخل الجنة رواه ابو هريرة و ما بين تلقين بعد دفن بسبب عدم سماع نيست نزد معتزله واختلاف اهل سنت در استحباب و عدم استحباب آن راجع است بصحت خبر و عدم صحت آن و تحقيق اين امر در محل خود خواهد آمد باقى ماند استبعاد اين امر كه از مشايخ حنفيه معتزله چگونه مراد باشند يا حنفى معتزله را چگونه مشايخ خود قرار دهد اين استبعاد محض ابتنا واقعى در جهالت است حنفيه باعتبار فروع و اعتزال باعتبار ديگر بسيار از علما از معتزله و شيعه و زيديه و غير هم حنفى بوده اند خصوصا معتزله كه در فروع عليه چنانكه تصريح نموده در كتب حنفيه مسائل بسيار روايت از معتزله موجود چنين فتاوى قنيه و مجتبى را نه نقل نمايد موجود كه از چهار اند زمخشرى و مطرزى و ابو على و قاضى عبد الجبار

و جمهور اشاعره معتزله چه قدر روایت میکنند و بچه طور یاد میکنند اول حدیثیکه در کتاب نوشته
از معتزلی نقل نموده و در باب رد القدریه [illegible] قال رضی الله عنه سألت
استاذنا علامة الدنیا برهان الائمة المطرزی قدس الله روحه و
انار الله برهانه در کتاب القدر روایت نموده است که القدریه [illegible] خواهد بود و [illegible]
ظاهر است و در باب ذبایح از قاضی عبد الجبار محمد الائمة ترجمانی نقل نموده عن
ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباؤهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کان اباؤهم من اهل العدل لا یحل لانهم بمنزلة المرتدین *
بدانکه این مسئله را هم در کتاب حنفیه [illegible] و مراد از مجبره اهل سنت که معتزله خود را اهل
عدل و اهل سنت را مجبره میگویند و صاحب اشباه و نظایر را اشتباه افتاده گفته
لا یحل ذبیحة المجبری ان کان ابوه سنیا وان کان جبریا حلت و صاحب
البحر هم بر این راه رفته گفته لا یحل ذبیحة جبری ابوه سنی ولو ابوه جبریا
حلت اشباه الا انه [illegible] مسئله بر اعتزال است چنانچه حموی در
شرح اشباه نوشته قیل علیه هذه المسئلة مذکورة فی القنیة وعبارتها
عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة اذا کانت اباؤهم مجبرة فانهم کاهل
الذمة وان کانت اباؤهم من اهل العدل لا یحل لانهم بمنزلة المرتدین
انتهی و مبناها علی الاعتزال الصریح والعیان المعتزلی [illegible]
من القنیة انتهی والمراد بابی علی ابو علی الجبائی احد مشایخ الاعتزال و مراد
بالمجبرة اهل السنة والجماعة کما یستفاد من کلام البیهقی [illegible] فی
تفسیره و کان المراد [illegible] ان المراد بالمجبرة الجهمیة لا اهل [illegible]

ذالك من تتبع كتب الكلام وأن منشأ ما وقع فيه [illegible]
الى معرفة الفرق بين الجبرية والمجبرة وقد [illegible]
من اهل الهواء والبدع [illegible] المعتزلة [illegible]
[illegible] اين صاحب قنيه معتزلى است چنانچه صاحب در المختار [illegible]
عن اعتزاله فى هذا المقام [illegible] العلوم [illegible] القنية [illegible]
بن محمود الزاهدى ابو الرجاء الغزمينى وله شرح القدورى [illegible]
[illegible] تفقه على سديد الخياطى وبرهان الائمة
وغيرهما وقرء الكلام على يوسف السكاكى وقرء [illegible]
على الشيخ سديد الدين [illegible]
وله كتاب زاد الائمة وكتاب المجتبى فى الاصول [illegible]
ولكن كان على مذهب الاعتزال ولهذا لا [illegible]
طبقات [illegible] است [illegible]
بشر بن غياث [illegible] ادرك مجلس ابى [illegible]
اخذ [illegible] من العلم [illegible] ثم لازم ابا يوسف واخذ الفقه [illegible]
عليه وبرع فيه حتى صار من اخص اصحابه وله تصانيف [illegible]
[illegible] عن ابى يوسف [illegible] مذهبه [illegible]
الامام [illegible] ابو عبد الله الحسين بن على البصرى المعتزلى كان [illegible]
[illegible] المعتزلة [illegible] اه وله الكلام [illegible]
[illegible] الائمة الثلاثة [illegible]

امام عصره بلا مدافعة و بدان میگوید وکان من اکابر العلماء الحنفیة حنفی
المذهب معتزلی المعتقد و جای دیگر میگوید الشیخ الامام برهان الدین
علامة الدنیا ناصر بن ابی المکارم عبد السید بن علی المطرزی العراقی
مولدا والخوارزمی منشاء والمکنی بابی المظفر وابی الفتح وکان لسان
ترجمان فی زمانه و سحبان البیان فی اوانه عدیم النظیر فی الفقه
واصوله فقید المثل فی تفریع العلوم و تاصیله بدان میگوید و روی انه
کان راسا فی الاعتزال و جای دیگر میگوید الشیخ العلامة الامام سراج
الدین یوسف بن ابی بکر محمد ابو یعقوب السکاکی الخوارزمی اخذ الفروع
والاصول عن شیخ الاسلام عماد الدین سدید بن محمد الحناطی اه
و مرافقی در کتاب [illegible] فی ذکر اسامی العلماء [illegible] قاضی القضاة محمد بن [illegible]
بن احمد الفقیه ابو نصر [illegible] وکان [illegible] اقول
مذهب ابی حنیفة رحمه الله تعالی وله الطبع القویم والشعر الجید و فی الخط
الموهبة الا انه کان معتقدا بالاعتزال انتهی و لهذا در کتاب اشباه نوشته
اما الاحادیث والاثار التی علیها بناء مذهب ابی حنیفة فقد رویناها
مسلسلا بالفقهاء الحنفیین فی ضمن کتاب الاثار للامام محمد بن الحسن الی
ان قال و فی ضمن الموطا تالیف الامام محمد عن مفتی بلد الله الحرام الی اخره
و درین سلسله شمار کرده مطرزی و زمخشری را هم غرض اگر استقصای [illegible] شود
کتابی ضخیم گردد بلکه این قدر [illegible] است [illegible] و ان [illegible]
[illegible] العلوم مذکور است [illegible] در [illegible] کلام [illegible]

متقدمین [illegible] اطلاق [illegible] بعضی از مشایخ اهل علم بعلم اطلاق میکنند [illegible]

بجهالت چنانچه [illegible] جواز تقلید نقل میکنند ولیکن [illegible] اذکار [illegible]

[illegible] وها [illegible]

و [illegible]

[illegible] بفتوی اثر [illegible] دور است [illegible]

صحیح منافی [illegible] است که [illegible] اول و آخر است نموده [illegible]

[illegible] کتب هم مذکور نیست که این مذهب اکثر [illegible] است بلکه [illegible]

[illegible] است قرار داده و ابن همام [illegible] قول کافی که [illegible]

جواب [illegible] الغرض مسئله تمام است [illegible]

چه در کتب معتبره موجود که [illegible] الایمان [illegible]

عبارت نقل کرده [illegible] کتب [illegible] اول [illegible] در کافی نوشته [illegible]

ان الالفاظ المستعملة فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا الی آخره

ولنا ان غرض الحالف ما هو المتعارف فیتقید بما هو عرفه [illegible]

حلف ان لا یستضیء بالسراج او لا یجلس علی البساط [illegible]

او جلس علی الارض لا یحنث وان سمی فی القرآن الشمس سراجا [illegible]

بساطا رجل حلف ان لا یدخل بیتا لا یحنث بدخول الکعبة [illegible]

والبیعة والکنیسة والدهلیز والظلة باب الدار والصفة [illegible]

آخر ما قال والجواب فی [illegible]

یحنث لان [illegible] علی [illegible]

[illegible] الميتة وشرح قوله مات ولو حلف لا [illegible] اذا اكل لحم الميتة
لا يحنث في [illegible] مبنى الايمان على العرف [illegible] قوله ومن حلف
لا يأكل رأسا فهو على ما يكبس في التنانير ويباع في المصر وفي الجامع الصغير
وكان ابو حنيفة يقول اولا يدخل فيه رأس الابل والبقر والغنم لما
رأى من عادة اهل الكوفة في هذه الثلاثة ثم تركوا هذه العادة
في الابل فرجع وقال يحنث في رأس الغنم والبقر خاصة قوله وابو يوسف ومحمد
[illegible] في الغنم خاصة هذا عادة اهل بغداد وسائر البلدان انهم لا يفعلون
ذلك [illegible] الا في رأس الغنم فعلم انه اختلاف عصر وزمان لا اختلاف
حجة وبرهان [illegible] العرف [illegible] الايمان [illegible] قوله حلف
[illegible] القرآن لم يحنث [illegible] وحلف [illegible] ان هذا لا
يسمى [illegible] عرفا [illegible] اي [illegible] وكتاب [illegible] مسطور وفي
[illegible] عند ابي حنيفة على العرف وعند الشافعي واحمد على
الحقيقة وعند مالك على معاني كلام القرآن [illegible] القدير باب اليمين
[illegible] قوله لا يدخل بيتا فدخل الكعبة او المسجد او الكنيسة
[illegible] معبد اليهود والبيعة وهي معبد النصارى لم يحنث لان الاصل
[illegible] ان الايمان مبنية على العرف عندنا لا على الحقيقة اللغوية كما نقل
عن الشافعي ولا على الاستعمال القرآني كما عند مالك ولا على النية
[illegible] كما عند احمد [illegible] القدير باب اليمين في الكلام الصحيح [illegible]
[illegible] من حلف لا يكلم فلانا فكلمه [illegible] لا [illegible]

سكا له منه الا انه لا يحنث لانه قد كلمه ووصل الى سمعه الا انه لم
يفهم لنومه فصار كما اذا ناداه وهو بحيث يسمع لكنه لم يفهم لغفلته
فانه يحنث في هذا لان العلم بوصول صوته الى صماخه غير ثابت فادير
على فطنة ذلك فحكم به وهو كونه بحيث لو كان مستيقظا سامعا سمع
ولهذا لو كان اصم حنث وفي بعض روايات المبسوط شرط ان يوقظه فا
قال في بعضها فناداه او ايقظه وفي بعضها فناداه وايقظه قال واكثر
مشايخنا لانه اذا لم ينتبه بكلامه صار كما اذا ناداه من بعيد جدا
بحيث لا يسمع صوته فضلا عن ان يفهم حروفه وفي ذلك لا يكون كلاما
لا متكلما مناديا فصار كما لو كلم ميتا لا يحنث بكلامه اتفاقا لا اصم
لانه يصح ان يقال كلمه اذا كان بحيث لولا الصمم يسمع لا يقال في الميت
كذلك لولا الموت يسمع لانا نقول يمينه لا ينعقد الا على الحي لان المقصود
هو الكلام معه ولان الغرض من الحلف على ترك الكلام اما ايصال القطيعة
وذلك لا يتحقق في الميت ولا العبد الذي لا يشعر لم يسمع اخوه وكلا
الى اخره وهو دار او باب [illegible] ولو حلف لا يقرأ [illegible] لا يحنث الا ان
قرأ انه وكذا لا يحنث [illegible] الى [illegible] ولو كتب
اليه كتابا او ارسل رسولا لا يحنث لانه لا يسمى كلاما [illegible]
الا ان [illegible] الله [illegible] لا [illegible] تعالى
[illegible]
[illegible]

نوشته و من حلف لا یأکل لحما فاکل لحم السمک لا یحنث و در آخر این قول
نوشته فظهر ان تمسک ابی حنیفه رحمه الله انما هو بالعرف لا بما ذکره المصنف
فی وجه الاستحسان و در باب الیمین من الضرب والقتل نوشته قوله
ومن قال ان ضربتک فعبدی حر فهو علی الحیوة حتی اذا مات فضربه
لا یحنث لان الضرب اسم لفعل مولم یتصل بالبدن او استعمال آلة التادیب
فی محل قابل التادیب والایلام والادب لا یتحقق فی المیت لانه لا یحس وفیه
اشارة الی ان المیت المعذب فی قبره توضع فیه الحیوة بقدر ما یحس الالم
والبنیة لیست بشرط عند اهل السنة حتی لو کان متفرق الاجزاء بحیث
لا تتمیز الاجزاء بل هی مختلطة بالتراب فعذب جعلت الحیوة فی تلک
الاجزاء التی لا یاخذها البصر وان الله علی ذلک لقدیر والخلاف فیه
[illegible] بناء علی انکار عذاب القبر ممکن والا فلا یتصور من عاقل القول
بالعذاب مع عدم الاحساس صاحب کفایه نوشته الاصل ان الالفاظ
مستعمله فی الایمان مبنیة علی العرف عندنا و در کتاب مبسوط شیخ
الاسلام [illegible] نوشته اعلم ان الکلام عبارة عن اسماعه کلامه کما فی
[illegible] فانه عبارة عن اسماع نفسه الا ان اسماع الغیر امر باطن
لا یوقف علیه فاقیم السبب الظاهر [illegible] بان یکون بحیث
لو [illegible] الیه اذنه ولو لم یکن به مانع یسمع وهذا الکلام منه [illegible]
[illegible] الاسماع و در [illegible] لو قال ان کلمت فلانا [illegible]
[illegible] لان المتحقق هو الکلام [illegible]

وکذا المراد بالدخول علیه زیارته بنفسه لا زیارة قبره وما وقع فی قصة
ضرب ایوب علیه السلام امرأته وکلام النبی صلی الله علیه وسلم
مع قتلی بدر من المشرکین فالجواب بعد التسلیم والتنزل ان الفقهاء فی مسائل
الایمان خصوصا الحنفیة کانوا یعتبرون العرف العام ولا استعمال لهم
فی غیره کذا فی اللمعات پس ذکر عدم سماع موتی درطی کلام متضمن ایراد سوال و جواب بطریق
بحث و مواخذا نیز که عادت شراح و محشین است در ذیل او واقع است و وجوه استعمال نیز با
گزیده و مسئله سماع موتی از علم فقه نیست چنانچه مجیب هم در محل طعن بر سائل میگوید که
جواز و کراهت افعال و اعمال میشود و این متعلق باخبار است که این امر با ثبات متعلق
بآن انتهی و فقه نیست کلام قسم اول و ثانی از فقه نیست و نه محلش علم فقه بلکه مقام بیان
فن دیگر است باوجود اطلاع بر معنی رجوع نکردن تحقیق مسئله از اینجا که محل او نیست
و مشابه نقل از فن دیگر که محل تحقیق آنست بلکه استطرادا تذکره کرده و کلام میکرد درجه سوق
نمود مخالف اصول فن بیان از شناعت نیست و استدلال باین عبارات
فقیه و شایان محدث علاوه بران در بعض کتب عدم سماع موتی عام است کلام و سوال
را و مجیب جواب سوال نموده هم نوشته سماعت موتی بسلام نیز ایراد از شرح مشکوة
ملا علی قاری از سیوطی نقل نموده بهذا عبارة قال السیوطی واخرج العقیلی
عن ابی هریرة رضی الله عنه قال ابو رزین یا رسول الله ان طریقی
علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا مررت علیهم قال قل السلام
علیکم یا اهل القبور من المسلمین والمؤمنین انتم لنا سلف ونحن لکم تبع
وانا ان شاء الله بکم لاحقون قال ابو رزین یسمعون ولکن لا یستطیعون

جوابا ای لا یسمع الحی والا فهم مرده لیکن سماع انتهی پس کجا که از عبارات منقوله
اینها عدم سماع مطلقا ثابت گردیده این جواب سوال نوزدهم چهلونه است خواهد آمد که اینکه
گوید این مسئله از فقه نیست متعلق باخبار است و در خبر سماع سلام آمده چنانچه ملا علی
از سیوطی نقل نموده بدین تقدیر آنچه در باب سماعت کلام ام ملا علی قاری نقل نموده
باشد و یا سیوطی ذکر کرده باشد البته قابل تسلیم و پذیرفتنیم و در جواب بعضی اما
علمای حنفیه که برتبه جامعیت رسیده آنچه درست و سست می‌باید نقل نموده اند
نه کتاب سیوطی که اکابر حنفیه جواب آن نموده اند و دیگر اینکه اخبار نقل هم کرده ملا علی
قاری در شرح فقه اکبر نقل نموده قال القونوی ولا اصل فی ذلك عند اهل
السنة ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة او صوما او
صدقة او حجا او غیرها والشافعی یجوز هذا فی الصدقة والعبادة
المالیة وجوزه فی الحج واذا قرئ على القبر للميت اختلف المشايخ وهو في وصول
ثواب القران الى الموتى وثواب الصلوة والصوم وجميع الطاعات
غير المالية وعند ابي حنيفة واصحابه يجوز ذلك ووصوله الى الميت
تمسك المانع من ذلك بقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما سعى
وبقوله عليه السلام اذا مات ابن ادم انقطع عمله الحديث والجواب ان
الاية حجة لنا لان الذي اهدى ثواب عمله لغيره سعى في ايصال
الثواب الى ذلك الغير فيكون له ما سعى بهذه الاية ولا يكون له ما سعى
الا بوصول الثواب اليه فكانت الحجة لنا لا علينا واما الحديث فيدل
على انقطاع عمله ونحن نقول به وانما الكلام في وصول ثواب غيره

اليه والموصل للثواب الى الميت هو الله سبحانه لان الميت لا يسمع
بنفسه والقريب والبعيد سواء في قدرة الحق سبحانه ودر مرقاة در
شرح حديث جنازه [illegible] واستحب العلماء قراءة القران عند القبر
لهذا الحديث اذ تلاوة القران اولى بالتخفيف من تسبيح الجريد ودر
شرح حديث صلوا على فان صلوتكم تبلغني حيث كنتم [illegible]
قال [illegible] وقالت ان النفوس الزكية القدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت واتصلت بالملأ الاعلى ولم
يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملك [illegible]
وفيه سر يطلع عليه من تيسر له ودر شرح حديث ان الله [illegible]
على الارض ان تأكل اجساد الانبياء [illegible] وليس الامر كذلك [illegible]
حتى [illegible] فان سائر الاموات [illegible]
[illegible] في [illegible]
الانبياء [illegible] على الوجه الاكمل [illegible]
من الشهداء والاولياء والعلماء [illegible]
الطاهر [illegible] بالتلذذ بالصلوة والقراءة ونحوها في قبوره
الى قيام الساعة الاخرة وهذه كلها [illegible] ذكرها السيوطي
في كتابه شرح الصدور في احوال القبور بالاخبار [illegible]
الصحيحة [illegible]
[illegible] يتصدقون ويصلون في قبورهم [illegible]

والشراب كالملائكة امر لا مرية فيه وقد صنف البيهقي جزءا في
ذلك وتم [illegible] كتاب شرح حديث مذكور [illegible] ان تأكل
اجساد الانبياء اي جميع اجزائهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل
اولياء الله لا يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة
الى ان العرض على مجموع الروح والجسد بخلاف غيرهم [illegible]
من الشهداء والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو
بارواحهم مع بعض اجسامهم فنبي الله يقبل الحفظ في الاعضاء
الاكل والظاهر هو الاول لانه راى موسى في اوقات مختلفة في
مقعدة وهو جائز عقلا كما ورد به الخبر الصادق حي اي دائما
يرزق رزقا معنويا فان الله تعالى قال في حق الشهداء من
احياء عند ربهم يرزقون فكيف سيدهم بل رئيسهم لانه
له مرتبة الشهادة مع السعادة باكل الشاة المسمومة
ايضا قال ولا ينافي ان يكون هناك رزق حسي ايضا وهو
الظاهر وقد صح ان ارواح الشهداء في اجواف طير خضر تعلق
ثمرة الجنة رواه الترمذي عن كعب بن مالك وفي رواية
الشهداء في اجواف طير خضر تسرح في الجنة حيث شاءت
ثم تأوي الى قناديل تحت العرش [illegible]
قال النبي صلى الله عليه وسلم والذي نفس محمد بيده [illegible]
وسلم [illegible] انظر [illegible] لما اقول [illegible]

ما انتم باسمع منهم لكن لا يجيبوا في شرح مسلم للنووي قال المازري
قيل ان الميت يسمع عملا بظاهر هذا الحديث ثم انكره وادعى ان هذا خاص في
هؤلاء ورد عليها القاضي وقال يحمل سماعهم على ما يحمل عليه سماع
الموتى في احاديث عذاب القبر وفتنتها التي لا مدفع لها وذلك باحيائهم او
واحياء جزء منهم يعقلون به ويسمعون في الوقت الذي يريد الله
قال الشيخ هذا هو المختار قال ابن الهمام في شرح الهداية اعلم ان
اكثر المشايخ الحنفية على ان الميت لا يسمع على ما صرحوا به في كتاب
الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه ميتا لا يحنث لانها تنعقد على ما يفهم
فهم والميت ليس كذلك اقول هذا منهم مبني على ان مبنى الايمان
على العرف فلا يلزم منه نفي حقيقة السماع كما قالوا فيمن حلف لا
ياكل اللحم فاكل السمك مع انه تعالى سماه لحما طريا قال واجابوا عن
هذا الحديث تارة بانه مردود عن عائشة قالت كيف يقول صلى الله
عليه وسلم ذلك والله تعالى يقول وما انت بمسمع من في القبور
انك لا تسمع الموتى اقول الحديث المتفق عليه لا يصح ان يكون مردودا
لا سيما ولا منافاة بينه وبين القرآن لان المراد من الموتى الكفار
والنفي منصب على نفي النفع لا على مطلق السمع كقوله تعالى صم
بكم عمي فهم لا يعقلون او على نفي الجواب المترتب على السمع قال البيضاوي
في قوله تعالى لا تسمع الموتى وهو تمثيلهم لما سدوا عن الحق مشاعرهم
ان الله يسمع من يشاء اي يريد به فيوفقه لفهم اياته والاتعاظ

تعالى انه وما انت بمسمع من فى القبور فتوبيخ لتمثيل المصرين على الكفر
بالاموات والمبالغة فى اقناطهم انتهى فالاية من قبيل انك
لا تهدى من احببت ولكن الله يهدى من يشاء ثم قال ونازعه
بان تلك خصوصية له صلى الله عليه وسلم معجزة وزيادة
حسرة على الكافرين اقول يرده قول قتادة الاتى ويرده ان الاختصاص
لا يثبت الا بدليل وهو مفقود ههنا بل السؤال والجواب ينافيانه
قال ونازعه بانه من ضرب المثل اقول ويدفعه جوابه صلى الله
عليه وسلم قال ويشكل عليهم خبر مسلم ان الميت ليسمع قرع نعالهم
اذا انصرفوا اللهم الا ان يخصوا ذلك باول الوضع فى القبر مقدمة
للسؤال جمعا بينه وبين الايتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماعهم
فانه تعالى شبه الكفار بالموتى لافادة بعد سماعهم وهو فرع
عدم سماع الموتى انتهى وهو كما ترى فيه نوع نقص لا يحصل به جمع
مع ان ما ورد من السلام على الموتى يرد على التخصيص باول احوال
الدفن والله اعلم متفق عليه وزاد البخارى قال قتادة احياهم الله
حتى اسمعهم قوله توبيخا وتصغيرا اى تحقيرا ونقمة اى انتقاما وحسرة
وندما اى تحسرا وتندما وكان الازدى اخذ الاختصاص من هذا القول
وهو خلاف قول الجمهور كما هو مبين فى شرح الصدور فى احوال
القبور وفى شرح فقه اكبر لوليه واعادة الروح اى ردها وتعلقها
الى العبد اى جسده بجميع اجزائه او بعضها مجتمعة او متفرقة حق

في المسأله خلافا للمعتزله وبعض الرفضه وقد وردت الاحاديث المتظاهرة
في المبنى المتواترة في المعنى في تحقيق حال البرزخ والعقبى وقد استوفيهما
شيخ مشايخنا الجلال السيوطي في كتابه المسمى بشرح الصدور في
احوال القبور وفي الكتاب الاخر المسمى ببدور السافرة في احوال الاخرة
فعليك بهما ان كنت تريد الاطلاع وارتفاع النزاع من الطباع ومجملة
الادلة قوله تعالى يعرضون عليها غدوا وعشيا اي قبل القيمة وذلك
في القبر بدليل قوله تعالى يوم تقوم الساعة الاية وكذا قوله ولنذيقنهم
من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر وقوله ومن اعرض عن ذكري
فان له معيشة ضنكا الاية وكلامنا هنا ايضا ماخوذ من قول الامام و [illegible]
وضغطة القبر حق وعذابه اي ايلامه حق كائن للكفار كلهم اجمعين ولبعض
المسلمين حق اي عصاة المسلمين كما في نسخة وكذا التنعيم لبعض
المؤمنين حق وقد ورد ان القبر روضة من رياض الجنة او حفرة من
حفر النيران رواه الترمذي والطبراني وفي الحديث ان القبر اول
منازل الاخرة فان نجي منه فما بعده ايسر منه وان لم ينج منه فما
بعده اشد منه رواه الترمذي والنسائي والحاكم [illegible] عن
عثمان بن عفان رضي الله تعالى عنه واعلم ان اهل الحق اتفقوا على ان الله
تعالى يخلق في الميت نوع حيوة في القبر قدر ما يتألم او يتلذذ لكن اختلفوا
في انه هل يعاد الروح عليه والمنقول عن ابي حنيفة التوقف الا ان
كلامه هنا يدل على اعادة الروح [illegible]

ولا يتصور بدون الروح وقيل قد يتصور ألا ترى أن النائم لم يخرج
روحه ويكون روحه متصلا بجسده حتى يتألم في المنام ويتنعم
[illegible] دلالة على إنعام أهل الطاعة وإيلام أهل
المعصية قوله سبحانه ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا
بل أحياء عند ربهم يرزقون فرحين بما آتاهم الآية وقوله تعالى مما
خطيئاتهم أغرقوا فأدخلوا نارا فإن الأصل في وضع الفاء التعقيب
واختلف أنه بالروح أو بالبدن أو بهما وهو الأصح [illegible]
نحققه ولا نشتغل بكيفيته ونشرح قول الإمام ومنها أن المقتول ميت
بأجله المقدر موته [illegible] أهل السنة والجماعة على
[illegible] وممن نقل الإجماع على ذلك محمد بن نصر المروزي
وابن قتيبة وغيرهما واختلف الناس هل تموت الروح أم لا
فقالت طائفة تموت لأنها نفس وكل نفس ذائقة الموت وقال آخرون
لا تموت فإنها خلقت للبقاء وإنما تموت الأبدان وقد دل على ذلك
الأحاديث الواردة في نعيم الأرواح وعذابها بعد المفارقة إلى أن
يرجعها الله تعالى في أجسادها واعلم أن الروح لها بالبدن خمسة
أنواع من التعلق متغاير الأحكام الأول تعلقها في بطن الأم
جنينا الثاني تعلقها به في حال النوم فلها به تعلق من وجه
ومفارقة من وجه الرابع تعلقها به في البرزخ وإنها وإن فارقته
وتجردت عنه فإنها لم تفارقه فراقا كليا بحيث لا يبقى لها إليه [illegible]

البتة فان ردها اليه وقت سلام المسلم عليه ورد اليه يسمع
خفق نعالهم حين يولون عنه وهذا الرد اعادة خاصة لا توجب حيوة
البدن قبل يوم القيمة الخامس تعلقها به يوم بعث الاجساد وهو اكمل
انواع تعلقها اذ لا يقبل البدن معه موتا ولا نوما ولا فسادا
وليس السؤال في البرزخ للروح وحدها كما قال ابن حزم وغيره وافسد
منه قول من قال انه للبدن بلا روح والاحاديث الصحيحة ترد القولين
والحاصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تبع لها واحكام
البرزخ على الارواح والابدان تبع لها واحكام الحشر والنشر على الارواح
والاجساد جميعا و شيخ عبد الحق در ترجمه مشكوة در باب زيارت قبور
عن عائشة رضي الله عنها قالت كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله
بودم من که می در آمدم خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وابو بکر نیز مدفون بود در وی وانی واضع ثوبی و حال آنکه من نهنده وا فکننده بودم
جامه خود را یعنی او را از بدن واقول انما هو زوجی وابی و میگفتم بدل خود
یا اگر پرسند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است
و پدر من که ابی بکر است رضی الله عنه فلما دفن عمر پس هرگاه که دفن کرده شد عمر
رضی الله عنه معهم فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علي ثيابي
پس بخدا نه در آمدم آن خانه را مگر آنکه بسته شده است بر من جامهای من حیاء من عمر
شرم داشتن از عمر که بیگانه بود رواه احمد درین حدیث دلیلی واضح است
بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است احترام میت نزد زیارت وی

[illegible] ادب بر قدر مراتب ایشان چنانکه در حالت حیات ایشان بود

[illegible] زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان

[illegible] اشعة اللمعات حدیث قلیب بدر می نویسد اکثر

[illegible] متفق علیه صحیح است و ثبوت سماع مر اموات را و حصول علم ایشان

را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود آواز نعل

مردم را وقتی که بر میگردد از دفن و همچنین در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

اهل بقیع را آمده است سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد ایشان را و گفت السلام علیکم

ای اهل دار [illegible] یافتید آنچه وعده کرده شده بود و ما ان شاء الله بشما

[illegible] زیرا که خطاب با کسی که نشنود و نفهمد معقول نیست و نزدیک است

[illegible] و در حدیث ترمذی آمده است که چون زیارت کرد عایشه

رضی الله عنها قبر برادر خود عبد الرحمن بن ابی بکر را خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میبودم

در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانچه حالا زیارت کردم انتهی کلامه و نقل کرده است

شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه برآنند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند

در کتاب الایمان که اگر کسی سوگند خورد که کلام نکند فلان را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث

[illegible] میت و قائل اند [illegible]

[illegible] از حدیث مسلم که ناطق است بسماع میت [illegible] نعال مردم

را الا آنکه مخصوص باشد بوقت بازگشتن [illegible] است از برای سوال [illegible]

[illegible] و [illegible] حدیث [illegible] حالت [illegible]

[illegible] از این حدیث [illegible]

بسبب ایشان گاهی با آنکه مخصوص است بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و معجزه وی است
زیاده حسرت است بر کافران و پوشیده نماند که حمل بر این معجزه و اقبال [illegible]
حمل نتوان کرد بروی تا قایم نشود دلیل بر استحاله سماع [illegible]
بران و سبب حواس مراد ادراک را غایب است و مجرد خلق باری تعالی است چنانکه در [illegible]
مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه انبا بطریق مثل است و مراد حقیقت کلام نیست
و این از جواب اول بعیدتر است و مبنای ایشان بر عدم عادت است بر حقیقت [illegible]
و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آنست که این روایت را رد کرده است عایشه رضی الله
عنها که چون این را از عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه
و سلم و حال آنکه میگوید خدای تعالی انک لا تسمع الموتی و ما انت بمسمع من فی
القبور و نیستی تو ای محمد شنوانندۀ کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ
الهمام و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عایشه رضی الله عنها و گفته است
که مراد پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم آنست که گوید شما الآن میدانید که آنچه من میگفتم حق
است و گذشت که وهم کرده است عمر که بجای علم سمع گفت [illegible] عایشه رضی الله عنها [illegible]
سماع موتی را و استدلال کرد باین روایت قرآنی که مذکور شد و لکن علما جواب داده اند
از قول عایشه رضی الله عنها و استدلال او بقرآن و قول [illegible] اند این قول را [illegible]
رضی الله عنها و در مواهب لدنیه نقل کرده از اسمعیلی که گفته بود نزد عایشه [illegible]
روایت [illegible] زیاده بران متصور نباشد لکن سهیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

کافرانند مراد بسماع [illegible] بعدم اجابت است مر حق را بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در
دعوت کفار [illegible] بعدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتی موتی القلوب
[illegible] که وی آن دلهای مرده افتاده است و تحقیق ذکر کرده است
[illegible] محمد بن اسحاق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز با
حسن از وی ایشان مثل حدیث عمر آورده پس گویا که عایشه رضی الله عنها رجوع کرده از انکار
[illegible] آنچه ثابت شده نزد وی از روایت [illegible] صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر
نبود و در [illegible] و در صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند
جماعتی که اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست
[illegible] تعالی [illegible] از حیوة می بخشد که حاصل میشود بدان سماع و درین قول
قتاده [illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بطریق معجزه واقع شده است و تخصیص
با [illegible] بلکه خدای تعالی قادر است که انجا در همه اموات نزد ما پیدا کند از سمع
که باشند در هر زمانی که بود فتدبر و بالله التوفیق و درینجا سخن دیگر است که فضلا [illegible]
[illegible] سماع [illegible] باعتبار آنکه سماع بحاسه سمع می باشد و سمع بجز الی بدن
[illegible] بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم بروح بود که باقی است پس علم
[illegible] مسموعات حاصل باشد نه بوجه ابصار و سمع چنانکه بعض متکلمان
[illegible] تعالی را بعلم مسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارد شده
اخبار و آثار [illegible] علم موتی باحوال زیارت کنندگان [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible]

موتی [illegible] باحوال آخرت و تحقیق دین اسلام چنانکه حکایت کفار [illegible]

[illegible] ممکن است علم باحوال دنیا و اهل دنیا [illegible]

آن باوجود بقای سمع داده است که کافران [illegible]

[illegible] از سوال منکر و نکیر جواب [illegible]

که خبر کنند باهل خود [illegible] باخبار و احوال [illegible]

ولایت [illegible] الی الدنیا و اهل آن [illegible]

دین و کتب [illegible] اعلم ان هذا [illegible]

علی صحة صحیح فی ثبوت السماع للموتی وحصول العلم لهم بما

وکذلک حدیث مسلم ان المیت یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا [illegible]

وما جاء فی زیارته صلی الله علیه وسلم اهل البقیع بالسلام [illegible]

[illegible] بقوله السلام علیکم دار قوم مؤمنین واتاکم ما

توعدون غدا مؤجلون وانا انشاء الله بکم لاحقون فان الخطاب مع

من لا یسمع ولا یفهم مما لا یعقل وکاد یعد من العبث ولیس هذا [illegible]

به علیه الصلوة والسلام بل هی سنة مستمرة [illegible] والتعویل

فی حدیث الترمذی انه لما ارادت عایشة رضی الله عنها [illegible]

بن ابی بکر [illegible] قالت والله [illegible] ما دفنت الا

لو شهدتک ما زرتک فقد ذکروا فی توجیه قوله صلی الله

علیه وسلم [illegible] المیت [illegible] المراد [illegible]

[illegible]

[illegible] فهو منه ان السماع حاصل له لا الرد

[illegible] في شرح الهداية ان اكثر المشايخ [illegible]

[illegible] في كتاب الايمان لو حلف لا يكلمه فكلمه

[illegible] لما يحنث بفهم والميت ليس كذلك واجابوا

[illegible] سماع الميت قرع نعالهم بانه مخصوص با

[illegible] الامر مقدمة للسؤال وهو خلاف الظاهر بل الظاهر ان

[illegible] في القبر ثم اجابوا عن هذا الحديث المذكور

[illegible] تارة بان تلك خصوصية له صلى الله عليه واله وسلم

[illegible] حسرة على الكافرين ولا يخفى ان الحمل على ذلك مجرد

[illegible] ذهب اليه حتى يقوم دليل على [illegible]

[illegible] ذلك ونسبة الحواس للاحساس ولا [illegible]

[illegible] واخرى بان ذلك من ضرب المثل وليس المراد

[illegible] من الاول ومبنى الايمان على العرف لا الحقيقة

واقوى حجة لهم ان هذا مروي عن عائشة حيث قالت كيف

[illegible] ان رسول الله صلى الله عليه وسلم والله تعالى يقول وما

انت بمسمع من في القبور كما قال الشيخ ابن الهمام وفي المواهب اللدنية

[illegible] عائشة وقالت انما اراد النبي صلى الله عليه وسلم انهم الان

[illegible] ان الذي اقول لهم حق ثم قرأت انك لا تسمع الموتى وما انت

[illegible] من في القبور [illegible] قالت انما قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم انهم الآن ليعلمون [illegible]
حق وشرحه القسطلاني بقوله [illegible] وهذا [illegible]
عائشة منكرة لسماع الموتى ولروايته [illegible]
بيتين فانهما يفيدان تحقق عدم سماع [illegible]
لافادة [illegible] وهو فرع عدم سماع الموتى ولكن العلماء على [illegible]
قول عائشة واستدل لا [illegible] القول منه [illegible]
ونقل في المواهب عن الاسمعيلي انه قال [illegible]
والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم ما لا مزيد عليه
لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله يدل على نسخه [illegible]
استحالة وكيف والجمع بين الذي انكرته واثبته غيرها ممكن
لان انك لا تسمع الموتى لا ينافي قوله عليه الصلوة والسلام [illegible]
لان الاسماع هو ابلاغ الصوت من المسمع في اذن السامع [illegible]
هو الذي ابلغهم بان اسمعهم صوت النبي صلى الله عليه وسلم بذلك
انتهى وقد اجيب ايضا بان المراد بالموتى ومن في القبور الكفار مجازا [illegible]
غير نظر الى حقيقة الكلام والمراد بعدم السماع عدم اجابتهم [illegible]
ان الآيتين نزلتا في دعاء الكفار الى الايمان وعدم اجابتهم لذلك انتهى
وقد يقال المراد بالموتى موتى القلوب وبالقبور اجسادهم التي فيها
تلك القلوب الميتة هذا وقد ذكر في المواهب ان من الغريب في المغازي
لابن اسحق رواية يونس بن بكير باسناد جيد عن عائشة مثلها

[illegible] القول منهم واخرجه كالا
[illegible] جمعت عن الانكار وثبت
[illegible] بالمتشبه القضية وذكر
عن عائشة انها قالت
[illegible] انه صلى الله عليه وسلم
[illegible] كان بها الاوجه اولى فلا يرد ما يستقصى
[illegible] بات الصوت لا ادراك المسموع فلما ينبغي
[illegible] عن قوله وقال قتادة [illegible]
[illegible] فقهة وحصرة [illegible]
[illegible] لا في القوة من الحيوان آلة اما بالحياة
بكلمة او بعضه بحيث يتصل به السامع علم
[illegible] كما يذهب عليك انه ليس في هذا قول
[illegible] الله عليه وسلم معجزة له فلا اختصاص
[illegible] على ان تحقق [illegible] في الاصوات كلها
[illegible] تحكى ان [illegible] ان يكون قد ورد بالسمع
[illegible] من اسماع المعجزة الا ولئن تنزلنا
[illegible] في العلم الا في السماع [illegible] بطالما
[illegible] بالصوت واما [illegible] بالروح فهو باق
[illegible] بالقوى الحسية [illegible] وهما المسموعا

والمبصرات لا على وجه الابصار [illegible]

كما قال بعض المتكلمين [illegible]

وقد وردت الاخبار والاثار بعلم الموتى باحوال

احياهم حتى ذكر ان الزائر [illegible]

على الميت انه والحاصل ان احوال الزائرين [illegible]

في حصول العلم للموتى باحوال الاخرة واضحة [illegible]

فليمكن ان يكون العلم باحوال الدنيا [illegible]

ن والمعرفة ببقاء الروح وقد جاء في الحديث ان [illegible]

الشهداء من النعمة والراحة قال الله سبحانه [illegible]

انا اخبرهم بذلك فانزل قوله تعالى ولا تحسبن الذين

[illegible] بل احياء عند ربهم يرزقون الاية و[illegible]

الذين قتلوا اخبروا اخواننا بان [illegible]

[illegible] فقرانا [illegible] ثم نسخ تلاوته وجاء في [illegible]

[illegible] من جواب الملكين بالخير فنوم في القبر [illegible]

العروس فيقول ارجع الى اهلي فاخبرهم [illegible] لعلمه

بالاهل والاخوان والاحباب وقد دلت القران على الكفار العلم

الدنيا والتحسر على اضلال خلانهم اياهم كما قال يا ليتني لم اتخذ فلانا

خليلا واذا كان لهم علم باصحابهم واقرانهم في القبر [illegible]

اولى واقرب وبالجملة الكتاب والسنة تدلان باعلام [illegible]

[illegible] فلا يجوز [illegible] الا الجاهل [illegible]

[illegible] فان قرء القرآن عند القبور فان نوى

[illegible] فان الله تعالى [illegible]

[illegible] وان قرء القرآن عند

[illegible] بصوت القرآن فانه [illegible] وان لم

[illegible] قراءة القرآن [illegible] كان كذا في فتاوى

[illegible] مثل الرطب من غير

[illegible] علم وادراك

[illegible] اموات و[illegible] مخالف دران مگر فرقهٔ اهل هوا [illegible] است که

[illegible] قاصر بود و بر فتوی [illegible]

[illegible] در آخر حیات کاتب آن [illegible] بود و این فتاوی در

[illegible] بعض خواص موجود و تا چندی بعد وفات [illegible]

[illegible] ایشانست سوال چه میفرمایند علمای دین اندرین

[illegible] شعور میماند چنانچه زایران قبر خود را شناسند و [illegible]

[illegible] جواب ایشان را بعد از موت شعور و ادراک باقی میماند

[illegible] فلسفی اجماع و از [illegible] شریف [illegible] عذاب القبر

[illegible] ثابت است [illegible] قرآن [illegible] در کتاب شرح الصدور

فی احوال القبور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی [illegible] باید دید و اثبات

[illegible] القبر [illegible] کلام از مباحث [illegible] است [illegible] بعض از اهل کلام منکر آن [illegible]

[illegible] عذاب [illegible]

در [illegible] زیارت قبور [illegible] یا بنا کرد

[illegible] الله تعالی [illegible] الآخره [illegible]

است که [illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]

[illegible] فیها [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] ویستبشرون [illegible] است و [illegible]

یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بودن [illegible] و اما [illegible]

[illegible] مطابق و الام [illegible]

[illegible] فلاسفه [illegible] شده اند [illegible]

[illegible] ادراک [illegible]

[illegible] سوال اگر ادراک [illegible]

جواب ادراک [illegible]

در آنچه تعلق با امور [illegible] آنچه تعلق با [illegible]

ادراک [illegible]

[illegible] التفات [illegible]

[illegible] زیاده قوی و مشهور [illegible]

[illegible] و لذا [illegible] طعام [illegible]

[illegible] علماء فضلا [illegible]

[illegible] کثرت است [illegible]

[illegible] شده چیزی از باطن [illegible] می تواند [illegible]

[illegible] شاه عبد العزیز صاحب تحفه اثنا عشریه [illegible]

[illegible] باقی [illegible] شوند قوای نفسانی [illegible]

[illegible] الوجود قوای نفسانی و حیوانی [illegible] بقاء [illegible] باشد [illegible] باقی [illegible]

[illegible] فنا [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کار [illegible]

[illegible] نفس باقی همراه [illegible] باشد [illegible]

[illegible] واجب [illegible] اعمال [illegible]

[illegible] اعلام [illegible] کثیر روایات [illegible]

[illegible] واجب الذکر است و آن اینکه [illegible]

[illegible] عوام [illegible] و آن اینکه میگویند که مثلا جلال [illegible] شافعی

[illegible] شافعی [illegible] شافعی [illegible]

[illegible] شافعیه [illegible]

[illegible] مختلفه [illegible] علی التفصیل [illegible]

[illegible]

چہارم بیست تمام تحقیقات فیه وشفا فیه تحقیق [illegible] استدلال [illegible]

اجمالا یکم بیست رابع تحقیقه وشفا فیه [illegible]

[illegible] یکی منکر عدالت وجلالت [illegible]

که این مسئله را که مذکور شد بشرح الصدور [illegible]

واضح است [illegible] اینکه بعینه هم جواب [illegible]

و در جواب سوال بیست سیوم [illegible]

شوده حالا اتباع [illegible]

برای [illegible] حایل است [illegible]

در اجمالا [illegible] بزیارة القبور وعلم الموتی بزوارهم [illegible]

فی الدنیا فی کتاب القبور عن عائشة قالت قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم ما من رجل یزور قبر اخیه ویجلس [illegible]

حتی یقوم واخرج [illegible] والبیهقی فی الشعب عن ابی هریرة قال [illegible]

بقبر کان یعرفه فسلم علیه الا رد علیه السلام

[illegible] البر فی الاستذکار والتمهید عن ابن عباس قال [illegible]

صلی الله علیه وآله وسلم ما من احد یمر بقبر [illegible]

یعرفه فی الدنیا فیسلم علیه الا عرفه ورد علیه [illegible]

عبد الحق [illegible] العقیلی قال قال [illegible] رزین یا رسول [illegible]

الله علیه وسلم ان طریقی علی الموتی فهل من کلام اتکلم به اذا

مررت علیهم قال قل السلام علیکم یا اهل القبور من المسلمین

[illegible] عمر دعوتنا رسول الله اليسمعون قال يسمعون
[illegible] يجيبوا قال قوله لا يستطيعون ان يجيبوا احوا اما
[illegible] يردون جوابا لا يسمع واخرج احمد والحاكم عن
[illegible] اضع ثوبي واقول انما هو ابي و
[illegible] دخلت الا وانا مشدودة على ثيابي حياء
[illegible] الاوسط عن ابن عمر والحاكم وصححه والبيهقي
[illegible] صلى الله عليه وسلم اذا وقف على
[illegible] من احد فيقف عليه ويسلم عليه
[illegible] عند الله فزوروهم وسلموا عليهم
[illegible] لا يسلم عليهم احد الا ردوا عليه الى يوم القيامة
[illegible] البيهقي في الشعب عن محمد بن واسع قال
ان الموتى يعلمون بزوارهم يوم الجمعة ويوما قبله ويوما
[illegible] عن الضحاك قال من زار قبرا يوم السبت قبل طلوع
[illegible] قيل له وكيف ذلك قال لمكان يوم
[illegible] الجمعة قال السبكي عود الروح الى الجسد في القبر ثابت في
الصحيح لسائر الموتى فضلا عن الشهداء وانما النظر في استمرارها
في البدن وفي ان البدن [illegible] بها كحالته في الدنيا او حيا بدون
[illegible] الله فان ملازمة الحياة للروح امر عادي لا
[illegible] او ان البدن يصير بها حيا كحاله في الدنيا مما

يجيء في العقل فان صح به [illegible] وقد ذكرنا [illegible] الحياة [illegible]

[illegible] سوى [illegible] شيئا [illegible] الصلاة [illegible]

الصلاة المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء [illegible]

[illegible] يوم [illegible] سويا [illegible]

في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب [illegible]

[illegible] ام [illegible] هل يكون لها احكام اخر [illegible]

[illegible] فلا [illegible]

[illegible]

معنى علم الباري له على قولين وقال البيهقي في كتاب الاعتقاد

الانبياء بعدما قبضوا ردت اليهم ارواحهم فهم احياء عند

ربهم كالشهداء وقال ابن القيم في مسئلة ارواح [illegible]

قسمان منعمة ومعذبة فاما المعذبة ففي شغل [illegible]

التلاقي واما المنعمة المرسلة غير المحبوسة فتتلاقى

ما كان منها في الدنيا وما يكون من اهل

[illegible] فيه الذي هو على مثل عملها [illegible]

وآله وسلم في الرفيق الاعلى قال تعالى ومن يطع الله والرسول

فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين

والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا وهذه المعية

ثابتة في الدنيا وفي دار البرزخ وفي دار الجزاء والمرء مع من [illegible]

[illegible] الدور الكتب انتهى وقال سيد انه في كتاب البرهان في علوم
[illegible] فان قيل قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا
بل احياء كيف يكونون احياء قلنا يجوز ان يحييهم الله في قبورهم
[illegible] يكونون في [illegible] من الله ثم يحس جميع بدنه بالنعيم واللذات
[illegible] كما يحس جميع بدن الحي ببرودة او حرارة يكون في جزء
[illegible] وقيل المراد ان الاجساد لا تبلى في قبورهم ولا ينقطع
[illegible] فكانهم احياء في قبورهم وقال ابو حيان الاية ليس في تفسير
[illegible] الناس في هذه الحيوة [illegible] قوم [illegible]
[illegible] احياء [illegible] لانا نشاهد فسادها وفناءها وذهب اخرون ان الشهداء
[illegible] والروح ولا يقدح في ذلك عدم شعورنا به فنحن نراهم
[illegible] الاموات وهم احياء كما قال الله تعالى وترى الجبال تحسبها
[illegible] تمر مر السحاب كما ترى النائم على هيئته وهو يرى في
[illegible] ولذلك قال الله تعالى بل احياء ولكن
لا تشعرون [illegible] ذلك خطابا للمؤمنين على انهم لا يدركون هذه
[illegible] الحيوة وهذا تمييز الشهيد عن غيره ولو كان المراد
حيوة الروح فقط لم يحصل له تمييز عن غيره لمشاركة سائر الاموات
في ذلك ولعلم المؤمنين [illegible] حيوة كل احد فلم يكن لقوله
[illegible] تشعرون معنى وقد كشف الله لبعض اوليائه فشاهد ذلك
[illegible] في دلائل النبوة عن بعض الصحابة انه حضر في مكان

فانفتحت طاقة فاذا شيخ على سرير و بين يديه مصحف يقرأ فيه
وامامه روضة خضراء و [illegible] ماجد و علم انه من الاولياء [illegible]
يرى فى صفحة وجهه [illegible] اورد ذالك [illegible] و نيز [illegible]
ماحكاه اليافعى فى روض الرياحين عن بعض الصالحين [illegible]
من العباد والحدثة فبينا انا [illegible] فى [illegible] [illegible]
بليه فطرت فاذا الشيخ جالس فى القبر عليه ثياب بيض [illegible]
وحجره مصحف من ذهب مكتوب بالذهب وهو يقرأ فيه [illegible]
الى وقال لى اقامت [illegible] [illegible] فقلت [illegible]
موضعها عافاك الله فرددتها و درين حكايات كثيره نقل كرده [illegible]
حكايات سابقه بطرق متعدده و بعد ازان نوشته قال اليافعى فى كفاية المعتقد
اخبرنا بعض الاحياء عن بعض الصالحين انه كان ياتى قبره [illegible]
الاوقات ويتحدث معه و پس ازان روايات كثيره از كتب [illegible]
نقل نموده كه برخى ازان بطريق التقاط نقل مى آيد و اخرج ابن ابى [illegible]
كتاب القبور بسند فيه مبهم عن عمر بن الخطاب انه مر بالبقيع
السلام عليكم يا اهل القبور اخبار ما عندنا ان نساءكم قد تزوجن
ودياركم قد سكنت واموالكم قد فرقت فاجابه هاتف يا عمر بن الخطاب
اخبار ما عندنا ان ما قدمناه فقد وجدناه وما انفقناه فقد
ربحنا وما خلفنا فقد خسرناه و اخرج الحاكم فى تاريخ نيسابور و
البيهقى وابن عساكر فى تاريخ دمشق بسند فيه من [illegible]

سعيد بن المسيب قال دخلنا مقابر المدينة مع علي بن ابي طالب فنادى
يا اهل القبور السلام عليكم ورحمة الله تخبرونا باخباركم
ام تريدون ان نخبركم قال فسمعنا صوتا وعليكم السلام ورحمة
الله وبركاته يا امير المومنين اخبرنا بما كان بعدنا فقال علي اما
ازواجكم فقد تزوجن الى اخرها قال فاجابه ميت قد تخرقت الاكفا
ثم قال البيهقي اخبرنا ابو عبد الله الحافظ قال سمعت ابا علي حمزة
بن محمد العلوي قال سمعت هاشم بن محمد العمري يقول اخذني
ابي بالمدينة الى زيارة قبور الشهداء في يوم جمعة بين طلوع الفجر
والشمس فكنت امشي خلفه فلما انتهى الى المقابر رفع صوته فقال
سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار قال فاجيب وعليك السلام
يا ابا عبد الله فالتفت ابي الي فقال انت المجيب يا بني فقلت لا فاخذ
بيدي فجعلني عن يمينه ثم اعاد السلام عليهم ثم جعل كلما سلم عليهم
يرد عليه السلام حتى فعل ذلك ثلث مرات فخر الى ساجدا شكرا
لله تعالى واخرج اللالكائي في السنة عن يحيى بن معين قال
قال لي حفار اعجب ما رايت من هذه المقابر اني سمعت انينا كانين المريض
وسمعت من قبر المؤذن يؤذن وهو يجيبه من القبر واخرج بن عساكر
في تاريخه بسنده من طريق الاعمش عن المنهال ابن عمر قال والله
رايت راس الحسين رضي الله عنه حين حمل وانا بدمشق وبين
يدي الراس رجل يقرا سورة الكهف حتى بلغ قوله تعالى ام حسب

ان اصحب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجبا قال [illegible]
ابلبيان درب فقال اعجب من اصحاب الكهف [illegible]
وقد روى فى الكلام [illegible] الموت عن جماعة باسانيد [illegible]
الروايات در باب كلام احيا با اموات وجواب اموات با احيا نوشته [illegible]
آثار مستندة خرجها ابن ابى الدنيا باسانيدهم وكتبهم وا[illegible]
تقوية لما حكاه اليافعى [illegible] فهو يقول [illegible]
ان ارواح الموتى ترد عليهم [illegible] اوقات [illegible]
هم فى قبورهم [illegible] الله تعالى وخصوصا ليلة [illegible]
ويجلسون [illegible] اهل الغضب قال و[illegible]
الارواح دون الاجساد بالنعيم والعذاب [illegible]
سجين وفى القبر يشترك الروح والجسد وقال [illegible]
يدل على ان الزاير متى جاء علم به المزور وسمع سلامه [illegible]
عليه وهذا عام فى الشهداء وغيرهم وانه لا [illegible]
اصح من اثر الضحاك الدال على التوقيت قال وقد شرع رسول
الله عليه وسلم لامته ان يسلموا على القبور بسلام من يخاطب
من يسمع و[illegible] در باب تقرار ارواح بعد ذكر احاديث و آثار بسيار كه [illegible]
اخرج احمد والحاكم وصححه والبيهقى وابن ابى داود فى البعث وابن ابى
الدنيا فى القبور من طرق عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اولاد المؤمنين فى جبل فى الجنة

فكلمهم اهليهم وسارة حتى يردهم الى ابائهم يوم القيمة ولقد مر شاهده في حديث سمرة في باب عذاب القبر اه ثم نقل ما نورده كلام لا ينافي كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا بحيث تدرك وتسمع وتصلي وتقرء وانما يستغرب هذا لكون الشاهد الدنيوي ليس فيه ما يشابه هذا وامور البرزخ والاخرة على نمط غير المألوف في الدنيا انتهى كله كلام ابن القيم وقال في موضع وللروح من سرعة الحركة والانتقال الذي كلمح البصر ما يقتضي عروجها من القبر الى السماء في ادنى لحظة وشاهد ذلك روح النائم فقد ثبت ان روح النائم تصعد حتى تخترق السبع الطباق وتسجد لله بين يدي العرش ثم ترد الى جسده في ايسر زمان قال حافظ ابن حجر في فتاويه ارواح المؤمنين في عليين وارواح الكفار في سجين ولكل روح بجسدها اتصال معنوي لا يشبه الاتصال في الحيوة الدنيا بل اشبه شيء به حال النائم وان كان هو اشد من حال النائم اتصالا قال وبهذا يجمع بين ما ورد ان مقرها في عليين او سجين وبين ما نقله ابن عبد البر عن الجمهور انها عند افنية قبورها قال ومع ذلك فهي ماذون لها في التصرف وتاوي الى محلها من عليين او سجين قلت ويؤيد ما ذكره من الاذن في التصرف مع كون المقر في عليين ما اخرجه ابن عساكر من طريق ابن اسحق قال حدثني الحسين بن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال بعد قتل جعفر لقد مر بي الليلة جعفر يقتفي

قرا من الملائكة له جناحان مخضبة قوادمهما بالدم [illegible] بيشة
بلدا باليمن واخرج بن عدى من حديث على بن ابى طالب ان رسول
صلى الله عليه واله وسلم قال عرفت جعفرا فى رفقة
يبشرون اهل بيشة بالمطر اخرج الحاكم عن ابن عباس قال
صلى الله عليه وسلم جالسا واسماء بنت عميس قريبة منه اذ رد السلام
وقال يا اسماء هذا جعفر مع جبرئيل وميكائيل مروا فسلموا علينا
انه لقى المشركين يوم كذا وكذا قال فاصبت فى جسدى من مقاديمى
ثلثة وسبعين من [illegible] وضربة ثم اخذت اللواء بيدى [illegible]
ثم اخذت بيدى اليسرى فعوضنى الله من يدى جناحين اطير بهما
مع جبرئيل وميكائيل انزل من الجنة حيث شئت واكل من ثمارها
ما شئت قالت اسماء هنيئا لجعفر ما رزقه الله من الخير لكن اخاف
لا يصدق الناس فاصعد المنبر فاخبر به الناس فصعد المنبر
واثنى عليه ثم قال ان جعفر بن ابى طالب مع جبرئيل وميكائيل
جناحان عوضه الله من يديه فسلم على ثم اخبرهم بما اخبرها
ان [illegible] وقال الحكيم الترمذى الارواح تجول فى البرزخ تبصر
احوال الدنيا والملائكة تتحدث فى السماء عن احوال الادميين و
ارواح تحت العرش وارواح طائرة فى الجنان والى حيث شاءت على
قدرهم من السعى الى الله تعالى ايام الحيوة وذكر البيهقى فى كتاب
عذاب القبر نحوه لما ذكر احاديث [illegible] فى ارواح الشهداء و

ومنها ما في صحيح البخاري عن البراء قال لما توفي ابراهيم بن
النبي صلى الله عليه وسلم ان له مرضعا في الجنة ثم قال فحكم رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم على ابنه ابراهيم بانه يرضع في
الجنة وهو مدفون بالبقيع في مقبرة المدينة استنبط عز الدين بن عبد السلام
[illegible] قد [illegible] ان الروح في القبر يعرض عليها
[illegible] الجنة والنار ولانا امرنا بالسلام على القبور ولولا ان الارواح
[illegible] وحكي عن طائفة من
[illegible] الارواح تموت بموت الاجساد ونسبت الى المعتزلة وقال به
[illegible] قديما ومنهم عبد الاعلى بن وهب بن محمد
بن عمر بن لبابة ومن متاخريهم كالسهيلي وابي بكر بن العربي وقد اشتد
نكير العلماء لهذه المقالة حتى قال سحنون ابن سعيد وغيره هذا قول
اهل البدع والنصوص الكثيرة الدالة على بقاء الارواح بعد مفارقتها
للاجساد ترد ذلك وتبطله والفرق بين حيوة الشهداء وغيرهم من
المؤمنين الذين ارواحهم في الجنة من وجهين احدهما ان ارواح
الشهداء تخلق لها اجساد وهي الطير التي يكون في حواصلها لتكمل
بذلك نعيمها ويكون اكمل من نعيم الارواح المجردة عن الاجساد فان
الشهداء بذلوا اجسادهم للقتل في سبيل الله فعوضوا عنها هذه
الاجساد في البرزخ والثاني انهم يرزقون من الجنة وغيرهم لم يثبت
في حقه مثل ذلك وان جاء انهم يعلقون في شجر الجنة فقيل انما

التعلق وقيل الاكل من الشجرة وبكل حال فالذي لزم مما ذكر ان الشهدا
في كمال نعيم في الاكل والله اعلم وما اخرجه بن السني عن بن مسعود ان
النبي صلى الله عليه واله وسلم كان اذا دخل المقابر [illegible]
عليكم ايتها الارواح الفانية والابدان البالية والعظام النخرة التي
من الدنيا وهي بالله مومنة اللهم ادخل عليها روحا منك وسلاما
منا فانه مع ضعف سنده ماول [illegible] الارواح [illegible]
الاجساد الشاهق واذا [illegible] كره [illegible]
الروح في القبر ولا على [illegible] بل ان لها اتصالا [illegible]
فان للروح شان اخر فيكون في الرفيق الاعلى وهي [illegible] بالبدن [illegible]
اذا سلم المسلم على صاحبها رد عليه السلام وهي في مكانها هناك
وهذا جبرئيل عليه السلام راه النبي صلى الله عليه واله [illegible]
جناح منها جناحين سد الافق وكان يدنو من النبي صلى الله عليه و[illegible]
حين يضع ركبتيه على ركبته ويديه على فخذيه وقلوب المخلصين
من الممكن انه كان يدنوا هذا الدنو وهو في مستقره من السموات وفي
الحديث في روية جبرئيل فرفعت راسي فاذا جبريل صاف قدميه
بين السماء والارض يقول يا محمد صلى الله عليه وسلم انت رسول
الله تعالى وانا جبريل فجعلت لا اصرف بصري الى ناحية الا رايته
كذلك وعلى هذا يحمل نزوله تعالى الى السماء الدنيا ودنوه عشية عرفة
ونحوه فهو منزه عن الحركة والانتقال واياك في الغلط هنا [illegible]

على الشاهد فيعتقد ان الروح من جنس ما يعهد من الاجسام التي اذا
شغلت مكانا لم يمكن ان يكون في غيره وهذا غلط محض وقد راى
النبي صلى الله عليه واله وسلم ليلة الاسراء موسى قايما يصلي
في قبره وراه في السماء السادسة فالروح كانت هناك في مثال ولها
اتصال بالبدن بحيث يصلي في قبره ويرد على من يسلم عليه وهو
في الرفيق الاعلى ولا تنافي بين الامرين فان شان الارواح غير شان
الابدان وقد مثل ذلك بعضهم بالشمس في السماء وشعاعها في
الارض وان كان غير تام المطابقة من حيث ان الشعاع انما عرض
الشمس اما الروح فهي نفسها منزلة وكذلك روية النبي صلى الله
عليه واله وسلم الانبياء ليلة الاسراء في السموات الصحيح انه راى
فيها الارواح في مثال الاجساد مع ورود انهم احياء في قبورهم يصلون
قد قال صلى الله عليه واله وسلم من صلى علي عند قبري سمعته
ومن صلى علي نائيا ابلغته اخرجه البيهقي في الشعب من حديث ابي هريرة
قال ان لله وكل بقبري ملكا اعطاه اسماع الخلائق فلا يصلي علي
احد الى يوم القيمة الا ابلغني باسمه واسم ابيه اخرجه البزار والطبراني
من حديث عمار بن ياسر هذا مع القطع بان روحه في اعلى عليين
مع ارواح الانبياء وهو الرفيق الاعلى فثبت بهذا ان لا منافاة بين
كون الروح في عليين او الجنة او السماء وان لها بالبدن اتصالا
بحيث تدرك وتسمع وتصلي وتقرا وانما يستغرب هذا لكون الشاهد

بعد یوی لیس فیه ما یشابه هذا وامور البرزخ والآخرة علی نحو [illegible]
في الدنیا تا اینجا کلام ابن القیم است ودر باب تأذی المیت [illegible]
می نویسد اخرج الدیلمی عن عائشة رضی الله عنها عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال المیت یؤذیه فی قبره ما یؤذیه فی بیته قال القرطبی یجوز ان
یکون المیت یبلغه من افعال الاحیاء واقوالهم ما یؤذیه بلطیفة یحدثها
الله تعالی لهم من ملک یبلغ [illegible] او دلیل او ما شاء الله تعالی
[illegible] الی الاموات ودر فصل قرات قرآن می نویسد
قال القرطبی وقد قیل ان ثواب القرءة للقاری وللمیت ثواب الاستماع
ولذلک تلحقه الرحمة قال الله واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا
لعلکم ترحمون ولا یبعد من کرم الله تعالی ان یلحقه ثواب القرءة والاستماع
معا ویلحقه ثواب ما یهدی الیه من القرءة وان لم یسمع کالصدقة والدعاء
وفی فتاوی قاضیخان من الحنفیة قرء القرآن عند القبور فان نوی بذلک
ان یونسهم صوت القرآن فانه یقرأ وان لم یقصد ذلک فالله یسمع القرءة
حیث کانت قال القرطبی استند بعض علمائنا علی نفع المیت بالقرءة عند
القبر بحدیث العسیب الذی شقه النبی صلی الله علیه وسلم باثنین
وغرسه وقال لعله یخفف عنهما ما لم ییبسا ودر جای می نویسد اتفق
المسلمین علی ان الروح جسم وهو الذی دل علیه الکتاب والسنة واجماع
الصحابة لوصفها فی الآیات والاحادیث بالتوفی والقبض والامساک
والارسال والتناول والاخراج والخروج والتسنیم والتعذیب والتنعیم

وتتحرك والرضاء والانتقال والتردد في البرزخ وانها تاكل وتشرب
وتفرح وتتالم وتنطق وتعرف وتنكر الى غير ذلك مما هو من صفات الاج
وبهاى تنبيه ذهب اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح
تبقى بعد موت البدن وخالف فيه الفلاسفة ودليلنا قوله تعالى كل نفس
ذائقة الموت والذائق لا بد ان يبقى بعد الذوق وما تقدم من هذا الكتاب
من الايات والاحاديث في بقاء الارواح وتصرفها وتنعيمها وتعذيبها الى غير
[illegible] انتهى ودر بابى [illegible] اختلف في ان الروح [illegible]
[illegible] وحكاه على قولين والصواب [illegible]
مفارقتها الجسد فهي ذائقة الموت بهذا المعنى وان اريد [illegible]
[illegible] بل هي باقية بعد خلقها بالاجماع في نعيم او عذاب وقد اخرج
[illegible] في تاريخ دمشق بسنده الى محمد بن وضاح احد الائمة المالكية قا
[illegible] ذكر له عن رجل يذهب الى ان الارواح
[illegible] تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع وانه
فان قيل باي شيء تتمايز الارواح [illegible] الاشباح حتى تتعارف و
هل تتشكل فالجواب على قاعدة اهل السنة ان الروح ذات
[illegible] تصعد وتنزل وتتصل وتنفصل وتذهب وتجيء وتتحرك و
[illegible] وعلى هذا اكثر من مائة دليل [illegible] منها قوله تعالى ونفس وما
سواها [illegible] مسواة كما قال الذي خلقك فسواك فعدلك
[illegible] كالقالب لنفسه فتسوية البدن تابع لتسوية النفس

قال ومن هذا يعلم انها تاخذ من بدنها صورة تتميز بها عن غيرها وانها
تتأثر وتنفعل عن البدن كما يتأثر البدن وينفعل عنها فيكتسب البدن الطيب
والخبيث منها كما يكتسبها هي منه قال بل تميزها بعد المفارقة يكون اظهر
من تميز الابدان والاشتباه بينها ابعد من اشتباه الابدان فان
الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقلما تشتبه قال ويوضح هذا انا
نشاهد ابدان الانبياء والائمة وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس
ذلك التميز راجعا الى مجرد ابدانهم بل هو بما عرفناه من صفات ارواحهم
وانت ترى اخوين شقيقين مشتبهين في الخلقة غاية الاشتباه و
بين روحيهما غاية التباين الى اخرها قال واذا كانت الملائكة تتميز من غير
ابدان تحملهم وكذالك الحق فالارواح البشرية اولى قسطلاني في مواهب
لدنيه توشيح واما الادراك كالعلم والسماع فلاشك ان ذلك ثابت
له بل ولسائر الموتى حكاه الشيخ زين الدين المراغي و[illegible]
قبر رسول الله صلى الله عليه وسلم توشيح ويلازم الادب والخشوع و
التواضع غاض البصر في مقام الهيبة كما كان يفعل بين يديه في حياته
ويستحضر علمه بوقوفه بين يديه وسماعه سلامه كما هو في حياته
اذ لا فرق بين موته وحياته في مشاهدته لامته ومعرفته باحوالهم
ونياتهم وعزائمهم وخواطرهم وذلك جلي عنده لا خفاء به فان قلت
هذه الصفات مختصة بالله تعالى فالجواب ان من انتقل
الى عالم البرزخ من المؤمنين يعلم احوال الاحياء غالبا وقد وقع

كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك وهو ومواهب عن لوبيد
ومنها انه حي في قبره وكذلك الانبياء ولهذا قيل لا عدة على ازواجه
ويحج ويصلي فيه باذان واقامة وقد حكى ابن زبالة وابن النجار ان
الاذان ترك في ايام الحرة ثلاثة ايام وخرج الناس وسعيد بن المسيب
في المسجد قال سعيد فاستوحشت فدنوت الى القبر فلما حضرت الظهر
سمعت الاذان في القبر فصليت الظهر ثم مضى ذلك الاذان والا
قامة في القبر لكل صلوة حتى مضت ثلث ليال ورجع الناس وعاد
المؤذنون فسمعت اذانهم كما سمعت الاذان في قبر النبي صلى الله
عليه واله وسلم انتهى وقد ثبت ان الانبياء يحجون ويلبون فان قلت
كيف يحجون ويصلون ويلبون وهم اموات في الدار الاخرة وليست
دار عمل فالجواب انهم كالشهداء بل افضل منهم والشهداء احياء
عند ربهم يرزقون فلا يبعد ان يحجوا ويصلوا ونقول ان البرزخ ينسحب
عليه حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال وزيادة الاجور وان
المنقطع في الاخرة انما هو التكليف وقد يحصل الاعمال عن غير تكليف
على سبيل التلذذ بها ولهذا انهم يسبحون ويقرءون القران ومن
هذا سجود النبي صلى الله عليه واله وسلم وقت الشفاعة وقد
قال صاحب التلخيص ان ماله عليه السلام بعد موته قائم على نفقته
وملكه وعده من خصائصه ونقل امام الحرمين عنه ان ما خلفه
يبقى على ما كان في حيوته فكان ينفق منه ابو بكر على اهاله وخدمه

وكان يرى انه باق على ملك النبي صلى الله عليه واله
الانبياء احياء وهذا يقتضي اثبات الحيوة في عالم الدنيا وقد دلت
ذلك على حيوة الشهيد والذي صرح به النووي زوال ملكه عن
ما ترك صدقة على جميع المسلمين لا يختص به ورثته [illegible]
ناطق بموته صلى الله عليه واله وسلم قال الله تعالى انك ميت
وانهم ميتون وقال عليه السلام انى مقبوض وقال الصديق
ان محمدا قد مات واجمع المسلمون على اطلاق ذلك
تقي الدين السبكي بان ذلك الموت غير مستمر وانه صلى الله عليه
واله وسلم احيي بعد الموت ويكون انتقال الملك وهو مشروط
بالموت المستمر الا والحيوة الثانية حيوة اخروية ولا
واقل من حيوة الشهداء وهي ثابتة بالروح بلا انكار و
ان اجساد الانبياء لا تبلى اذ عود الروح الى الجسد ثابت في
سائر الموتى فضلا عن الشهداء فضلا عن الانبياء وانما النظر
استمرارها في البدن وفي ان البدن يصير حيا كحالته
او حيا بدونها وهي حيث شاء الله فان ملازمة الحيوة
عادي لا عقلي فهذا مما يجوزه العقل فان صح سمع اتبع وقد ذكره جماعة
من العلماء ويشهد له صلوة موسى في قبره فان الصلوة
جسدا حيا وكذلك الصفات المذكورة في الانبياء ليلة الاسراء
الاجسام ولا يلزم من كونها حيوة حقيقية ان تكون الابدان

[illegible] في الدنيا من الاحتياج الى الطعام والشراب وغير ذلك من
صفات الاجسام التي نشاهدها بل يكون لهم احكام اخر فليس في العقل
ما يمنع من اثبات الحياة الحقيقية لهم واما الادراكات كالعلم والسماع فلا
شك في ان ذلك ثابت لهم بل ولسائر الموتى حكاه الشيخ زين الدين
[illegible] وقال انه مما يعز وجوده وفي نقله فليتنافس المتنافسون

[illegible] باب زيارة قبر شريف نبيه وينبغي للزائرين ليحضر من الخشوع ما
امكنه ويكون مقصوده في سلامه بين الجهر والاسرار وفي البخاري ان
عمر رضي الله عنه قال لرجلين من اهل الطائف لو كنتما من اهل
البلاد لاوجعتكما ضربا ترفعان اصواتكما في مسجد رسول الله صلى الله
عليه وعلى آله وسلم وقد روي عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه
انه قال لا ينبغي رفع الصوت على نبي حيا ولا ميتا وروي عن عائشة رضي
الله عنها انها كانت تسمع صوت الوتد يوتد والمسمار يضرب في بعض
الدور المطيفة لمسجد النبي صلى الله عليه وسلم فترسل اليهم لا تؤذوا
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قالوا وما عمل علي بن ابي طالب
مصاريع داره الا بالمناصع توقيا لذلك نقله من ذبالة فيجب الادب
معه [illegible] ان كرامتهم لم تنقطع بانتقالهم الى عالم البرزخ عن المؤمنين يعلم احوال
الاحياء [illegible] وقع كثير من ذلك كما هو مسطور في مظنة ذلك من
[illegible] وقد روى ابن المبارك عن سعيد بن المسيب ليس من يوم
الا وتعرض على النبي صلى الله عليه واله وسلم اعمال امته غدوة

وعشية فيعرفهم بسيماهم واعمالهم فلذلك يشهد لهم ويزكيهم و [illegible] من الصلوة والسلام على رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بحضرته الشريفة حيث يسمعه ويرد عليه وقد روى ابو داود من حديث ابي هريرة رضي الله عنه انه صلى الله عليه واله وسلم قال ما من مسلم يسلم علي الا رد الله على روحي حتى ارد عليه السلام وعند ابن ابي شيبة من حديث ابي هريرة مرفوعا من صلى علي عند قبري سمعته ومن صلى علي نائيا ابلغته وعن سليمان ابن سحيم فيما ذكره القاضي عياض في الشفاء قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم في النوم فقلت يا رسول الله هؤلاء الذين ياتونك يسلمون عليك اتفقه سلامهم قال نعم وارد عليهم ولا شك ان حيوة الانبياء عليهم السلام ثابتة مستمرة بعد موتهم ونبينا صلى الله عليه وسلم افضلهم واذا كان كذلك ينبغي ان تكون حياته اكمل واتم من حيوة سائرهم فان قال سقيم الطبع ردي الفهم لو كان حيوته صلى الله عليه وسلم مستمرة ثابتة لما كان لرد روحه معنى كما قال الا رد الله على روحي فيجاب عن ذلك من وجوه احدها ان هذا الكلام ثبوت وصف الحيات دائما للنبوة برد السلام انما هو وصف الحيات لازم لرد السلام اللازم و اللازم يجب وجوده عند ملزومه او ملزوم ملزومه ووصف الحيوة ثابت دائما لان ملزوم ملزومه ثابت دائما وهذا من فنون سحر البيان في اثبات المقصود باكمل انواع البلاغة واجمل فنون

[illegible] التي هي [illegible] من [illegible] البلاغة العظمى ومنها أن ذلك [illegible]
[illegible] والمقامات [illegible] إلى تحصيل من الحضرة التقديسية النبوية
[illegible] عالم [illegible] الأجساد الترابية [illegible] البشرية
فيحصل [illegible] ثم [illegible] شاملا
حتى لو كان المسلمون في كل لمحة أكثر من ألف ألف لوسعهم
ذلك الإقبال النبوي والالتفات الروحاني ولقد رأيت من ذلك
ما يكفيني أن أعبر عنه ولقد أحسن من مثل كيف يرد النبي
صلى الله عليه وسلم على من يسلم عليه في مشارق الأرض
ومغاربها في آن واحد فأنشد قول أبي الطيب كالشمس في وسط
السماء ونورها يغشى البلاد مشارقا ومغاربا ولا ريب أن حاله
صلى الله عليه وسلم في البرزخ أفضل وأكمل من حال الملائكة
هذا سيدنا عزرائيل عليه السلام يقبض مائة ألف روح في وقت
واحد لا يشغله قبض عن قبض وهو مع ذلك مشغول بعبادة الله
مقبل على التسبيح والتقديس فنبينا صلى الله عليه وآله وسلم
حي يصلي ويعبد ربه ويشاهده ولا يزال في حضرة اقترابه متلذذا
بسماع خطابه وقد تقدم الجواب من قوله تعالى إنك ميت وإنهم ميتون
في أواخر ما مضى من المقصد الرابع وروى الدارمي عن سعيد ابن
عبد العزيز قال لما كان أيام الحرة لم يؤذن في مسجد النبي صلى الله
عليه وسلم ولم يبرح سعيد بن المسيب من المسجد كان لا يعرف

وقت الصلوة الا همهمة يسمعها من قبر النبي صلى الله عليه وسلم
وذكره ابن النجار وابن زبالة بلفظ قال سعيد يعني ابن المسيب فلما حضرت
الظهر سمعت الاذان من القبر فصليت ركعتين ثم سمعت الاقامة فصليت
الظهر ثم مضى ذلك الاذان والاقامة في القبر المقدس لكل صلوة حتى
مضت ثلاث ليال يعني ليالي ايام الحرة وقد روى البيهقي وغيره
من حديث انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا
نبياء احياء في قبورهم يصلون وفي رواية ان الانبياء لا يتركون
في قبورهم بعد اربعين ليلة ولكنهم يصلون بين يدي الله حتى ينفخ
في الصور وله شواهد في الصحيح منها قوله صلى الله عليه وسلم
مررت بموسى وهو قائم يصلي في قبره وفي حديث ابي ذر في قصة
المعراج انه لقي الانبياء في السموات وكلموه وكلمهم وقد ذكرت مزيدا
لذلك في حجة الوداع من مقصد عباداته وفي ذكر الخصائص في مقصد
معجزاته وفي مقصد الاسراء والمعراج وهذه الصلوات والحج الصادر من
الانبياء ليس على سبيل التكليف انما هو على سبيل التلذذ ويحتمل
ان يكون في البرزخ فينسحب عليهم حكم الدنيا في استكثارهم من الاعمال
وزيادة الاجور من غير مطالبة بتكليف وبالله التوفيق واذا ثبت
بشهادة قوله تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل
احياء عند ربهم يرزقون حيوة الشهيد ثبت حيوة النبي صلى الله
عليه وسلم بالطريق الاولى والذي عليه جمهور العلماء ان الشهداء

ثم حياتها ثابتة للروح فقط او للجسد معها فعلى عدم البلاء له
فيه قولان وقد صح عن جابر ان اباه وعمرو ابن الجموح كانا ممن استشهد
باحد ودفنا في قبر واحد حتى حفر السيل قبرهما فوجدا لم يتغيرا وكان
احدهما قد جرح فوضع يده على جرحه فدفن وهو كذلك فاميطت
يده عن جرحه ثم ارسلت فرجعت كما كانت وكان بين ذلك وبين
احد ست واربعون سنة وروى عنه عليه السلام انه قال
[illegible] والذي نفسي بيده لا يسلم عليهم احد الى يوم القيمة
الا ردوا عليه رواه البيهقي عن ابي هريرة وقد قال ابن شهاب بلغنا ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اكثروا من الصلوات علي
في الليلة الزهراء واليوم الازهر فانهما يؤديان عنكم وان الارض
لا تاكل اجساد الانبياء رواه ابو داود وابن ماجة ونقل ابن زبالة
لبس ان رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم قال من كلمه
[illegible] لم يؤذن للارض ان تاكل من لحمه وقد ثبت ان نبينا صلى
[illegible] وسلم مات شهيدا باكله يوم خيبر من شاة مسمومة سما
قاتلا من ساعته حتى مات منه بشر بن البراء وصار بقاؤه صلى
الله عليه وسلم معجزة وكان الم السم يتعاهده الى ان مات وكذا
قال في مرض موته ما زالت اكلة خيبر تعاودني حتى كان الان
قطعت ابهري والابهران عرقان يخرجان من القلب يتشعب منهما
الشرايين كما ذكره في الصحاح قال العلماء فجمع الله بذلك بين

البنوة والشهادة انتهى وبازسيكويد فان قلت لو كان الزاهد [illegible]
لادرك كل واحد فالجواب لا يلزم من قيام المعنى بمحل ادراك [illegible]
احد حتى تجتمع الشرائط وتنتفي الموانع وعدم الادراك [illegible]
عدم المدرك وانتفاء الدليل لا يدل على انتفاء [illegible]
لا بد من مراجعة المسلك معرفة ان الرائحة قائمة بالمسك [illegible]
ولما كانت احوال القبر من الامور الاخروية لاجرم لا يدركها
من الاحياء الا من كشف له الغطاء من الاولياء المقربين [illegible]
[illegible] ومن في الآذان والقلب لا يجتمع بالباقي للتضاد [illegible]
[illegible] ثوب. قال ابن اسحق حدثني بعض اهل العلم انه عليه السلام
قال يا اهل القليب بئس العشيرة كنتم كذبتموني وصدقني الناس
فقال عمر بن الخطاب يا رسول الله كيف تكلم اجسادا لا ارواح [illegible]
فقال ما انتم باسمع لما اقول منهم غير انهم لا يستطيعون ان
[illegible] شيئا وقالت عائشة رضي الله عنها ذلك فقال انما اراد النبي
الله عليه وسلم انهم الان ليعلمون ان الذي اقول لهم حق
[illegible] انك لا تسمع الموتى الاية فقولها يدل على انها كانت [illegible]
ذلك مطلقا لقولها انهم الان ليعلمون وقال قتادة احياهم الله
توبيخا وتصغيرا ونقمة وحسرة وفيه رد على من انكر [illegible]
كما روى عن عائشة رضي الله عنها ومن الغريب ان في المغازي
لابن اسحق رواية يونس ابن بكير باسناد جيد عن عائشة [illegible]

فيه ما انتم باسمع لما اقول منهم واخرجه الامام احمد باسناد
فان كان محفوظا فكانها رجعت عن الانكار لما ثبت عندها من
رواية ابة لكونها لم تشهد القصة وقال الاسمعيلى كان
[illegible] والذكاء وكثرة الرواية والغوص على غوامض العلم
ما لا مزيد عليه لكن لا سبيل الى رد رواية الثقة الا بنص مثله
يدل على نسخه او تخصيصه او استحالة فكيف والجمع بين الذى
انكرته واثبته غيرها ممكن لان قوله تعالى انك لا تسمع الموتى لا ينافى
قوله عليه السلام انهم الان يسمعون لان الاسماع هو ابلا
غ الصوت من المسمع فى اذن السامع فالله تعالى هو الذى اسمعهم
بان ابلغهم صوت النبى صلى الله عليه وسلم بذلك واما جوابها بانه
انما قال انهم ليعلمون فان كانت سمعت ذلك فلا ينافى رواية يسمعون
بل يؤيدها وقال السهيلى محصله ان فى نفس الخبر ما يدل على خرق
العادة بذلك لنبيه عليه السلام لقول الصحابة له اتخاطب اقواما
قد جيفوا فاجابهم بما اجابهم قال واذا جاز ان يكونوا فى تلك الحالة
عالمين جاز ان يكونوا سامعين وذلك اما باذان رؤوسهم
اذا قلنا ان الروح يعاد الى الجسد والى بعضه عند المسألة وهو قول
الاكثر من اهل السنة واما باذن القلب او الروح على مذهب من يقول
بتوجه السؤال الى الروح من غير رجوع الى الجسد والى بعضه
قال وقد روى عن عائشة انها احتجت لقوله تعالى وما انت

بمسمع من القبور ان انت الا نذیر و حینئذ الایة [illegible] الی
الصم او تهدی العمی ان الله هو الذی یهدی [illegible]
الی اذان القلوب لا انت وجعل الکفار اصموا
التشبیه بالاموات و بالصم فالله هو الذی
اذا شاء لا نبیه ولا احد فاذا لا تعلق للایة [illegible]
هما انها نزلت فی دعاء الکفار الی الایمان الثانی انه انما نفی
بنبیه ان یکون هو المسمع لهم وصدق الله فانه لا یسمعهم اذا
لا هو یفعل ما یشاء وهو علی کل شیء قدیر معتزله استدلال کرده
اند چنانچه عینی در شرح صحیح بخاری در باب المیت یسمع خفق النعال نوشته
یستفاد منه اثبات عذاب القبر وهو مذهب اهل السنة والجماعة
وانکر ذلک ضرار بن عمرو وبشر المریسی واکثر المتاخرین من المعتزلة
فی ذلک بقوله تعالی لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی اذ
یذوقون فی الجنة موتا سوی الموتة الاولی ولو صاروا احیاء
فی القبور لذاقوا موتتین لا موتة واحدة وبقوله تعالی وما انت
بمسمع من فی القبور فان الغرض من سیاق الایة تشبیه الکفار باهل
القبور فی عدم الاسماع و بعد ازان جواب داده در تفسیر بیضاوی در ذیل
کریمه لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء ولکن لا
تشعرون می نویسد و فیها دلالة علی ان الارواح جواهر قائمة بانفسها
مغایرة لما یحس به من البدن تبقی بعد الموت دراکة و [illegible]

[illegible] الفقهاء [illegible] التابعين [illegible] الايات [illegible] وعلى هذا
فحمد [illegible] اصحابنا [illegible] رضي الله عنهم [illegible] وضربه [illegible]
[illegible] باين طور
[illegible] دعا بان
طور الٰهی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است چنانچه از فقه اکبر ملا علی
قاری مفهوم می شود و نیز در قواعد الایمان فی علم الکلام و معرفة الایمان تصنیف
ملا شیخ علی [illegible] مذکور است عبارته بلکه اگر بحرمت مصطفی گویند شاید در دعای استفتاح
اللهم [illegible] بحق الشهر الحرام والمشعر الحرام وقبر نبیک علیه السلام ماثور در ولیست انا بحق
فلان نقص [illegible] نباید قواعد الایمان و معرفة الایمان اینوقت موجود نیست فاما
شرح فقه اکبر موجود از دیدنش واضح میگردد که استشهاد مجیبان صرف برای
احتیاط است چه ملا علی قاری بعد نقل کراهت بحق فلان وغیره و نقل اختلاف
[illegible] الفرعی نویسد قلت وفي دعاء اللهم انی اسئلك بحق السائلین علیك
و بحق ممشای الیك فالمراد بالحق الحرمة او الحق الذي وعده بمقتضی
الرحمة یعنی منع که برای بحق گفتن است در دلیل آن نوشته که اذ لیس لاحد
علی الله حق پس مراد آنست که حق وجوبی بر خدا کسی را نیست پس بحق فلان
باین معنی مکروه است و بحق فلان که وارد است مراد درینجا از حق حرمه است
یا حق بفضل [illegible] بحرمت نبی و ولی دران مذکور نیست و ذکر بحرمة و معنی حق
است یعنی از حق رحمه مراد است پس بحق گفتن روا و منع کرده شد در سراجیه
می نویسد وجاء فی الآثار ما دل علی الجواز و تفسیر عزیزی نوشته است که

در روایت توبهٔ حضرت آدم یعنی اسئلک بحق محمد آمده است [illegible]
که مذهب اهل سنت نیست وآنچه در کتب فقه ممنوع است حق [illegible] است بر
که افعال عباد را مخلوق عباد دانند پس جزای آن افعال
بسکه در زمان سابق مذهب معتزله رواج بسیار داشته
هم مذهب ایشان میشد فقها از استعمال این لفظ منع نمودند تا خیال کسی بآن مذهب
نرود **سوال** اگر اهل مشرق بگویند یا رسول الله یا اولیاء الله و اگر اهل مغرب گویند
یا رسول الله یا اولیاء الله جایز است یا نه **جواب** در ندا کردن غایبان
نبی و غیر نبی فرق است اگر نبی را ندا کنند برای ایصال درود یا سلام [illegible]
جواز است تخصیص ندا برای ایصال درود و سلام محض غلط است ندا برای ایصال
درود و سلام هم جایز است و برای استمداد هم جایز است خواه نبی باشد خواه ولی
چنانچه سابق مفصلا در مبحث استمداد گذشت و تمام میگردد این نزاع بآنچه
[illegible] جواب استادهم می نویسد که برای انجاح حاجت صلوة الحاجت ثابت است
[illegible] حدیث هم قوی و مذکور است انتهی و دران ندا نبی برای استمداد
که در بحث استمداد از حصن حصین و شرح آن از ملا علی قاری نقل نموده ام صلوة
الحاجت [illegible] طرق دارد یکی از آن این هم هست قوله بدو جهت یکی آنکه در حدیث [illegible]
وارد است که ملائکه از طرف حق تعالی بر همین مقرر اند که هر که بر نبی صلی الله علیه و سلم صلوة
یا سلام میفرستد ملائکه به پیغمبر علیه السلام میرسانند میگوییم که رسانیدن سلام
بسوی نبی ایها النبی هم صحیح تر طریق ثابت در صحیح بخاری و صحیح مسلم وغیرهما از ابن
مسعود رضی الله عنه مرویست قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه

[illegible] قلنا السلام على الله قبل عباده السلام على جبرئيل السلام
على ميكائيل السلام على فلان فلما انصرف النبي صلى الله عليه وآله
وسلم قال لا تقولوا السلام على الله فان الله هو السلام فاذا جلس
احدكم في الصلوة فليقل التحيات لله والصلوات والطيبات السلام
عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى
عباد الله الصالحين فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء
والارض ودر شفاء قاضي عياض مي نويسد هذا احد مواطن التسليم عليه
وسنة اول التشهد وقد روى مالك عن ابن عمر انه كان يقول
ذلك اذا فرغ من تشهده واراد ان يسلم واستحب مالك في المبسوط
ان يسلم بمثل ذلك قبل السلام قال محمد بن مسلمة اراد ما جاء
عن عائشة وابن عمر انهما كانا يقولان عند سلامهما السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
السلام عليكم واستحب اهل العلم ان ينوي الانسان حين سلامه
كل عبد صالح في السماء والارض من الملائكة وبني آدم والجن ملا علي قاري
در شرح مشكوة در شرح حديث صلوا علي فان صلوتكم تبلغني حيث كنتم
مي نويسد قال القاضي وذلك ان النفوس الزكية القدسية اذا تجردت
عن العلائق البدنية عرجت واتصلت بالملأ الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى
الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملك لها وفيه سر يطلع عليه
من يسر له [illegible] ودر شرح حديث ان [illegible]

فيه خلق آدم وفيه قبض روحه وفيه النفخة وفيه الصعقة فاكثروا
على الصلوة فيه فان صلوتكم معروضة على قالوا يا رسول الله كيف
تعرض صلوتنا عليك وقد ارمت قال ان الله حرم على الارض اجساد
الانبياء مى نويسد سائر الاموات ايضا يسمعون السلام والكلام ويعرض
عليهم اعمال اقاربهم في بعض الايام ثم الانبياء تكون حيوتهم على نحو
في الاكمل وتحصل لبعض ورثتهم من الشهداء والاولياء والعلماء الحظ الاوفر
بحفظ ابدانهم الطاهرة بل بالتلذذ بالصلوة والقرءة ونحوهما في
قبورهم الطاهرة الى قيام الساعة الآخرة ودر شرح حديث ابى الدرداء
مى نويسد ان الله حرم على الارض اى منعها منعا كليا ان تاكل اجساد
الانبياء اى جميع اجزائهم فلا فرق لهم في الحالين ولذا قيل اولياء الله لا
يموتون ولكن ينتقلون من دار الى دار وفيه اشارة الى ان العرض
على مجموع الروح والجسد منهم بخلاف غيرهم ومن في معناهم من الشهداء
والاولياء فان عرض الامور ومعرفة الاشياء انما هو بارواحهم مع
بعض اجسادهم دويم اينكه در التحيات خطاب براى رسانيدن سلام وارد شده پس
بنا برين اگر كسى گويد يا رسول الله پس براى رسانيدن درود يا سلام جايز است ودر
حق ديگر اشخاص سواى نبى اين قسم وارد نشده رسانيدن سلام بصالحين ورسيدن آن
با آنان از همان حديث تشهد ثابت گرديده وآمدن سلام به نبى بصيغه خطاب نه
بلفظ غيبت در تشهد وجهى دارد كه علماى محدثين بيان فرموده اند وآن اينكه از خصائص
آنحضرت صلى الله عليه وسلم است جواز نداء در صلوة كه از نداى غير آنحضرت نماز فا

میشود ملا علی قاری در شرح مشکوة می نویسد وجواز الخطاب من خصوصیاته صلی الله
علیه وسلم اذ لو قیل لغیره حاضرا او غایبا السلام علیك بطلت صلوته و در
لمعات می نویسد فان قیل کیف شرع هذا اللفظ وهو خطاب بشر مع کونه
منهیا عنه فی الصلوة فالجواب ان ذلك من خصائصه صلی الله علیه
وسلم پس ندا در حق غیر نبی ممنوع و محظور خواهد بود و بدلیل عموم آیات قرآنی که مخصص
ملاحظه نموده خواهد شد این فقره عند التامل محض بی معنی است چه آنچه ظاهر است از آن مستفاد
بیقین که از آیات مذکوره حرمت ندا عموما ثابت مگر بسبب ورود جز ندای نبی برای رسانیدن
سلام خاص است از آن و این معنی درست نمی نشیند چرا که مجیب در ما لحق معاد آیات
کفر و شرک بودن ندای غیر خدا قرار داده خاص در عام داخل پس ندای نبی
هم در ندای معاد آیات داخل باید پس حاصل آنکه یک قسم شرک و کفر که ندای نبی برای
سلام رسانیدن است خاص و جایز باقی اقسام شرک ناجایز بدل ندا الاصنام علاوه
بران عام هرگاه که خصوص لاحق می شود قطعی و یقینی باقی نمیماند این امر در اصول
مقرر و مسلم است حاشیه خوان هم میدانند پس قباحتی بدتر از اول لازم شده
و اگر کسی غیر خدا را باین اعتقاد ندا میکند که من هرگاه که فلان کس را ندا میکنم او می
شنود یا قدرت مستقله در انجاح حاجات میدارد و یا در عالم متصرف است یا شریک
تدبیر در کارخانجات الهی میدارد پس در این صورت شریک گردانیدن است بخدا
غیر خدا را و برای رفع همین امر جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم مبعوث شده اند
در علم غیب و قدرت مطلق و تصرف در امور عالم شریک با خدا تعالی نباید ساخت پس
این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است حقیقت این است که هرگاه

یعنی اعتقاد کنند که فلانی بذات خود بی اسماع خدا میشنود و عالم است که زنده
باشد یا مرده نبی باشد یا غیر نبی سماع سلام باشد یا غیر سلام یا قدرت مستقله
در انجاح حاجات دارد یا در عالم متصرف است یا شرکت تدبیر در کارخانجات الهی
دارد پس این اعتقاد موجب کفر و شرک است اگرچه ندا نکند موقوف بر ندا کردن نیست
پس قول مجیب که این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک است بی محل است
علاوه بران از کلامش ظاهر که ندای غیر خدا منحصر درین اعتقاد نیست بلکه ندای غیر را
باین اعتقاد که من هرگاه فلانی را ندا میکنم خدا که علم ذاتی خاصه اوست او را میشنواند
و آن شخص قدرت مستقله در انجاح حاجات ندارد و نه در عالم متصرف است و نه شریک
تدبیر در کارخانجات الهی است بلکه بنده مقرب و ولی اوست و دعای او در حضرت
الوهیت نسبت بدعای من قبولیت زاید دارد و این قسم ندا کردن غیر خدا را شرک
و کفر نیست و همین صورت مطلوب سائل بود که مومن از ولی الله بجز این اعتقاد
نمیدارد و ازین قسم اغماض نموده محض برای تغلیط ندای نبی را برای سلام و
نوشته یا نبی را داخل شرک کرده داد و حال آنکه این امر خلاف عبارت خودش
هم هست غایة الامر اینکه حسب اعتقاد فاسد خویش میگفت که این قسم شرک است و
سوای آن شرک نیست و آنکه شرک نیست ازان ندای نبی برای سلام وارد نشد
نبی برای استمداد و ندای غیر نبی برای سلام و هم برای استمداد و از قسم
اول تشبه یا جایز و ثانی مباح یا ناجایز و ظاهر است این تغلیط ازان جهت است که اعتقاد
این فرقه چنان است که ندا کردن اموات از دور با اعتقاد استماع شان اعتقاد
نمودن علم غیب است اموات را گویا سماع خدا اعتقاد کنند و این امر صریح البطلان

و ابطال آن معلوم هر کس گردیده است لهذا آن را سپرده او شود و اول معنی علم غیب را
باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد شاه عبد العزیز در تفسیر سوره جن می‌نویسد غیب نام
چیزیست که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غایب باشد نه حاضر بالمشاهده و بوجدان
دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر آن در نیاید تا بدان استدلال
دریافت شود و این غیب مختلف میباشد پیش کور مادرزاد عالم الوان غیب است
و عالم اصوات و نغمات و امثال آن شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و
پیش فرشته الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این
قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غایب است غیب مطلق است
مثل وقت آمدن قیامت و احکام تکوینیه و تشریعیه باری تعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل
حقایق ذات و صفات او تعالی است علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص
او تعالی نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را
بوجهی که منع تلبیس و اشتباه و خطا بکلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه
اصلا نماند و همین اطلاع دادن لائق است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت
پس اطلاع منجمین و اطبا و کاهنین و رمالان و جفریان و فالبینان که علم ایشان
بعض حوادث کونیه از راه استدلال و علامات ظنیه یا اخبار محتمل الصدق و الکذب جنیان
و شیاطین تخمینی و ظنی میباشد نه یقینی و اولیا را هرچند علم الهامی یقینی
بحقایق ذات و صفات یا وقایع کونیه حاصل می‌شود اما تلبیس و اشتباه بجمیع الوجوه
احتمال منقطع نمی‌گردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا بر آن متحقق گردد و ملک را اظهار
غیب با ایشان و انتقال صور غیبیه در آئینه وجدان ایشان است و لهذا تکلیف

عالم بران تحقق نشود الی آخر ما قال پس اظهار بر غیب مختص انبیا شد مگر کسی را که پسند
میکند و آنکس رسول می باشد خواه از جنس ملک باشد خواه از جنس بشر و هم در تفسیر
مذکور می نویسد و درینجا باید دانست که صاحب کشاف بنا بر مذهب اعتزال خود در تحت
این آیه گفته است فی هذا ابطال الکرامات لان الذین تضاف الیهم
وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل الی آخر ما قال لکن با وجود
ادعای دانشمندی این حرف ازو بسیار بعید واقع شده زیرا که این آیه نفی
اطلاع بر غیب بوجهیکه رفع تلبیس و اشتباه بکلی دران حاصل شود از غیر رسولان میکند
نه نفی اطلاع بر غیب مطلقا چه جای آنکه کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت که
اظهار شخص بر غیب چیز دیگر است و اظهار غیب بر شخص چیزی دیگر از نفی آن نفی این
لازم نمی آید و اولیا را اگرچه اظهار بر غیب حاصل نیست اما اظهار غیب بر ایشان جایز و واقع
است الی آخر ما قال و بعد اکثری از علمای اهل سنت و جماعت که فرق در اظهار شخص
بر غیب و اظهار غیب بر شخص نکرده اند میگویند که مراد از غیب درین آیه احکام شرعیه اند
که تکلیف آنها عام بر مکلفین می باشد و اگر از غیب مطلق مراد باشد لازم آید که نبی محض
خضر علیه السلام را اطلاع بر هیچ امر غیبی حاصل نشود زیرا که در آیه حصر علم غیب بر لفظ
رسول فرموده و رسول اخص از نبی است ازین اطلاع بر احکام شرعیه جدیده و آن
خاصه رسول است که در نبی یافته نمیشود و بعض از ایشان گفته اند که حصر ملحوظ بقید اصالت
است یعنی بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبر است و اولیا را اطلاع بر غیب بطریق
وراثت و تبعیت حاصل میشود چنانچه نور قمر مستفاد است از نور شمس و حصر بر چیزی که
بالاصالت باشد و نفی آنچیز از آنچه در آن به تبعیت و وراثت باشد مجازی است

متعارف و مشهور داخل تاویل بیت و بعضی از قدمای مفسرین اہل سنت گفته اند
که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچکس را سوای پیغمبران حاصل نمیشود
لکن درین کلام خللها است الی آخر ما قال دویم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع
بر موجودات نفس الامریه است که قبل از ظهور آن موجودات در خارج حاصل شود
گو مطالعه نقوش لوح محفوظ باشد یا بلا مطالعه زیرا که مراد از اطلاع بر کتاب
اطلاع بر مضامین مرقومه در ان کتاب می شود نه دیدن نقوش لوح باشد و این
معنی اولیاء الله را نیز حاصل میگردد پس دیدن و ندیدن برابر شد سیوم آنکه اطلاع بر
لوح محفوظ بمطالعه و دیدن نقوش نیز از بعض اولیاء بتواتر منقول است پس اختصاص
و حصر صحیح نخواهد بود ملا علی قاری در مرقاة در شرح حدیث جبرئیل که مسمی است
بام الاحادیث می نویسد فان قلت قد سأل جبرئیل عن الساعة مع
علمه بانه تعالی قال لا یعلمها الا هو فما التوفیق بین الایة وبین ما
اشتهر عن العرفاء من الاخبار الغیبیة کما قال الشیخ الکبیر ابو
عبد الله فی معتقده ونعتقد ان العبد ینقل فی الاحوال حتی
یصیر الی نعت الروحانیة فیعلم الغیب وتطوی له الارض ویمشی علی
الماء ویغیب عن الابصار فالجواب اما عن الاول فللتنبیه بذلك
علی انه لیس له الجواب عما لا علم له به ولا الاستنکاف عن قول
لا ادری الذی هو نصف العلم کانهم قالوا الجواب عنه مما
قد سلف بحسن السؤال الذی هو نصف العلم فتم العلم [illegible]
واما عن الثانی فلان الغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع

علیه ملک ولا نبی مرسل و اما اللواحق فهو ما اظهره الله علی
بعض اعیانه لوجه علمه وخرج ذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا
اضافیا وذلک اذا تنورت الروح القدسیه وازداد نورانیتها و
اشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیه ذات القلب عن
صداء الطبیعة والمواظبة علی العمل وفیضان الانوار الالهیة حتی
یقوی النور وینبسط فی فضاء قلبه فینعکس فیه النقوش المرتسمه
فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی
بل یتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا
فکیف لغیره پس سماع موتی نداء احیاء را باسماع خدا در برزخ چگونه در علم
غیب داخل باشد و اعتقادش چگونه شرک گردد شاه عبد العزیز در الهیات تحفه
اثنا عشریه می نویسد حاصل آنکه چون روح از بدن جدا شد قوای نباتی از و جدا
میشوند قوای نفسانی وحیوانی و اگر وجود قوای نفسانی وحیوانی فیضانا یا ابقاء
مشروط باشد بوجود قوای نباتی و مزاج لازم آید که ملائکه را شعور و ادراک حسی
و حرکت و غضب و دفع منافر نباشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه
است که بتوسط شکلی و بدنی کار میکنند لیکن آنکه نفس نباتی همراه داشته باشند فرق
همین است که ملائکه را موافق اعمال تنعم و تعذیب نیست و ارواح را بحسب اعمال گذشته
تنعم و تعذیب خواهد بود انتهی و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم از انس
روایت کرده اند من سأل الله الجنة ثلاث مرات قالت الجنة اللهم ادخله
الجنة ومن استجار من النار ثلاث مرات قالت النار اللهم

اجرای امر بالذات و شراح حدیث نوشته اند که مراد و قول جنت و نار است بحقیقت
و نیست دران بعدی و استبعادی که الله تعالی میفرماید و تقول هل من مزید
و جایز است که مراد خزنه و حفظه جنت و نار باشند و جلال الدین سیوطی در بدور سافره
میگوید اخرج الترمذی و حسنه و ابن ماجة عن معاذ بن جبل عن
النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تؤذی امرأة زوجها الا قالت
زوجته من الحور العین لا تؤذیه الخ و اخرج الطبرانی عن ابی امامه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا انصرف المنصرف
من الصلوة و لم یقل اللهم اجرنی من النار و ادخلنی الجنة و زوجنی
من الحور العین قالت الملائکة ویح هذا العجزان یستجیر بالله من
جهنم و قالت الجنة ویحک هذا العجزان یسأل الله و قالت الحور اعجزان
یسأل الله تعالی الحور العین پس هرگاه که ملایکه و حور جنت بلکه جنت و نار که از
قسم جماد اند می شنوند کلام احیا را بلکه ملک و حور را در جنت علم دعا نکردن او میگردد
پس ارواح کامله که در جنت و برزخ باشند کلام احیا را که بخوبی ثابت و علم یاد کردن احیا
حاصل شد شرک از کجا آمد تحقیق درین مقام آنست که افعال عباد همه مخلوق خدا اند و درین
حکم احیا و اموات آدم و ملک و غیره همه یکسان اگر کسی عقیده دارد یا آدمی زنده یا مرده را کدام
فعل مستقل و خالق داند کفر است کلام و سماع احیا هم نیست مگر بخلق و قدرت او تعالی اگر
او تعالی بخواهد کلام کند و بشنود و اگر نخواهد نشنود و اگرچه صور اسرافیل در گوش او دمیده
شود و تا قیام القیامة ارواح اموات هم می شنوند تا آنکه خدا بشنواند و یا سماع خدا
می شنوند و کلام میکنند و یا افعال میسازند و چنانچه بیان فائده ثالثه در مسئله اولی گذشت

طرقی برای سمع و غیره بر یک نهاده که بران طریق هم در افراد و انواع تفاوتهای بی شمار پیدا
کرده باصره یکی را از باصرهٔ دیگری و سامعه یکی را از سامعهٔ دیگری و علی هذا القیاس و بر طرق
خاصه مخلوقه هم قدرت و مشیت او نگردیده هر گاه که خواست دران طرق هم تصرف نموده همچنان در
عالم مجرد یعنی ملک و روح مفارق هم طرق حیات و علم و ادراک و سامعه و غیره نهاده که افعال
و اعمال ایشان در ارض معلوم و مدرک ایشان گردد بر آسمان و جنت و برزخ علی تفاوت
المراتب باعلام الله و اسماعه و صفات و افعال آن عالم از صفات و افعال این عالم بطور
دیگر اند مثلا ابدان در حیات دنیا محتاج بطعام و شراب اند دران عالم چنان نیست و سمع
که درین عالم بر قرع صماخ سامعه بقوت مادیه موقوف است دران بچنان نیست و می تواند که
کسیکه انکار سماع موتی میکند همین سماع است بلکه آن عالم اشبه و اقرب است بعالم ملکوت
و لهذا افعال آن عالم قوی از افعال این عالم می باشند چه سماع دنیا آنچه مسموع نمیشود
بسبب بعد فاصله یا حیلولهٔ حاجب و غیره دران عالم میشود و این عوایق مانع آن نمیشوند در برزخ
مساعده کنند که امور برزخ را بر امور دنیا قیاس نباید کرد و تردد و انکار ملاحدهٔ طبعیه درین
احکام مجرد استبعاد است بخلاف معتاد یعنی قدرت الله را در عالم مادی محسوس عادی منحصر
دیدند و لهذا بجهت است که در معجزات و کرامات انبیا و اولیا کلام میکنند بی باید میکنند و این امر
ناشی است از جهل بقدرت قدیر مطلق علاوه بران میگوییم که این استبعاد بخلاف معتاد
منافی امکان نیست فاما ملاحده که اعتقاد معاد و حشر و ثواب و عذاب و تکلیفات و نبوات
ندارند کلام خاص درباب برزخ چندان از ایشان مستبعد نیست محل کمال غرابت این است
که بعضی متسمین بزی اسلام هم کلام نالایم بر زبان می آرند و روایات صحیحه صریحه قویه در فهم
را بر طاق نسیان گذاشته روایتی ضعیف المتن و السند ضعیف الدلاله که بفهم شان

موید هم باشد متصرفات بعیده در مجالس اعلان میکنند و این از ثابت است شرعا چنانچه
بالا گذشت و نیست در آن رایحه از شرک بلکه انکار آن خطاست و همین قدر کافیست برای
ندای و خطاب شان و آنچه که مولوی اسمعیل نوشته که بزرگان را چنان تصور نموده اند
که از دور و نزدیک برابر میشنوند این شرک است خبطی است عجیب مقام حیرانی است که از غیر مجنون
چگونه سر زند و ابنا عشق همه دیوانه گردیدند که با این کلام بیمعنی تفوه میکنند معلوم نمی شود که از این قول
یعنی از دور و نزدیک یکسان شنیدن خاصه خداست چه اراده دارند یا وجود یکه خدا از قرب
و بعد مکان منزه است و نسبت او با جمیع امکنه یکسان و تصریح نموده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
شده است هم قرب مکانی نیست و آنانکه خطاب میکنند ارواح کاملان را می شنوانند خدا تعالی
در عالم برزخ و جنت کلام احیا را بطریقی که خواسته است و این امر شرعا ثابت است با شرک هیچ علاقه
ندارد و معلوم نیست که از دور و نزدیک چه اراده نمود اگر قبر مقصود است پس محل و مستقر روح
اگر چه قبر هم کلام کنند نمی شنود روح مدتها بیگانه است از برزخ و جنت و اگر برزخ و جنت که محل
ارواح است مقصود است پس نسبت برزخ و جنت با قبر و دیگر امکنه یکسان قرب و بعد چیزی
ندارد و اجر زیارت مرتب است بر تعلقی که روح را از جنت و برزخ با آن حاصل است و لهذا
میگویند که استعانت نزدیک قبر و افاضه قویست از دور و آنچه بجای خود مبین است
ظاهرا ارواح را محبوس در قبور تصور نموده قیاس بر احیا ساخت که عادة از دور نمی
شنوند و از نزدیک می شنوند و یا برزخ را دور تصور نموده استبعاد شنیدن ارواح
نمود و این قیاس چنانکه گذشت فاسد است حال ارواح بعد مفارقت ابدان مثل
ملایکه میگردد بر آن قیاس باید کرد در تفسیر عزیزی نوشته روح را قرب و بعد مکانی
مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستاره را

صفت اسمان را در دن چاه می تواند دید پس این قسم ندا کردن غیر خدا را موجب کفر و شرک
است چنانچه آیات قرانی و احادیث نبوی صلی الله علیه وسلم و روایات فقهیه بر همین
دلالت دارد الا کسی که از اعتقاد علم ذاتی و دانستن غیب و قدرت مستقل و تصرف در عالم
و شرک دیده پرکنار لازم نمی آید پس ندا هم کفر است مگر لفظ چنانچه که درین عبارت
واقع است محض غلط که ازین آیات و احادیث و روایات فقهیه که نقل نموده اصلا
حکم ندا ظاهر نیست چنانچه مفصلا می آید در بعضی آیات که لفظ دعا وارد است مرادف
ندا قرار دادن مغالطه عامه این فرقه است اکابر این طریق که بر مطلق ندا الی تفصیل کفر
مجیب هم مجملا ادا کرده راست می نمایند قال الله تعالی قل لا یعلم من فی السموات
والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان یبعثون صاف ظاهر است
که این آیه شریفه افاده اختصاص علم غیب بحضرت باری عز شانه می نماید و دران کلام
نبود کلام در ندا و این آیه افاده آن نمیکند ومن اضل ممن یدعون من دون الله
من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غفلون وقال الله تعالی
ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذا
من الظالمین وقال الله تعالی قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله لا
یملکون مثقال ذرة فی السماء ولا فی الارض وما لهم فیهما من شرک
وما له منهم من ظهیر و دیگر آیات [illegible] این فرقه [illegible]
قرانی را بلحاظ سوانه [illegible] تنها [illegible]
و خلفاء آنها سیر [illegible] از صحابه [illegible]
نموده احکام تکفیر خود برایشان بنا نموده اند [illegible]

از اصل شیخ [illegible] سجده [illegible] است و باتباع آن [illegible] کتاب [illegible] سجده [illegible]
هم هرجا که در قرآن و حدیث لفظ دعا یافته ترجمه آن بنده نموده این آیات هم از همانجاست مگر گویند فرق است در آن
سوری این معنی بالتصریح انکه [illegible] مطلق [illegible] است و بنا بر [illegible] ظاهر [illegible] الطریق [illegible] شرک [illegible]
این آیات را بغوی [illegible] شده [illegible] تفسیر [illegible] عبادت از آنحضرت صلعم منقولست جلال الدین سیوطی در تفسیر [illegible]

مرفوعا در تفسیر سوره فاطر می نویسد اخرج احمد واصحاب السنن والحاکم وابن
حبان عن النعمان بن بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
سلم ان الدعاء هو العبادة ثم قرء ادعونی استجب لکم ان الذین
یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ودر مدارک [illegible]
وقال ربکم ادعونی اعبدونی استجب لکم اثبکم فالدعاء بمعنی العبادة
کثیر فی القرآن ویدل علیه ان الذین یستکبرون عن عبادتی وقال
علیه السلام الدعاء العبادة وقرء الایة وسیاتی مفصلا ودر صحاح
[illegible] تفسیر [illegible] دعا را بمعنی عبادة موجود بوده همه جا قائم بود چنانچه این تفصیل
در رساله ما مسطور است [illegible] تفسیر این آیات [illegible] اول در تفسیر ابو حیان اندلسی
[illegible] جلال الدین سیوطی در اتقان [illegible] آن [illegible] می نویسد ومن
اضل استفهام [illegible] ای لا احد اضل ای ابلغ فی
الضلال [illegible] الاصنام [illegible] لا قدرة لها علی استجابة دعائهم
مادامت الدنیا ای لا یجیبون لهم ابدا ولذلک [illegible]
استجابتهم بقوله الی یوم القیامة ومع ذلک [illegible] بادهم
[illegible] فی الاخرة اعداء لهم فلیس لهم فی الدنیا [illegible] وهم

عليهم فى الآخرة صريح ودر بيضاوى نوشته ومن اضل ممن يدعوا من
دون الله من لا يستجيب له انكار ان يكون احد اضل من المشركين حيث
تركوا عبادة السميع العليم المجيب القادر الخبير الى عبادة من لا يستجيب لهم
لو سمع دعاهم فضلا ان يعلم سرائرهم ويراعى مصالحهم ودر مدارك
ايم يدعوا بمعنى يعبد ومن دون الله را باصنام تفسير نموده آيه دويم جلال الدين سيوطى
در اتقان نوشته الدعاء ورد على اوجه العبادة نحو ولا تدعوا من
دون الله الخ ودر مدارك نوشته اذا من الظالمين اذا جزاء الشرط و
جواب سوال مقدر كان سائلا سال عن عبادة الاوثان لانه
لا ظلم افحش من الشرك وقال بعد تمام ما ملخصه النهى عن عبادة
الاوثان ، ووصفها لا تنفع ولا تضر ان الله هو الضار النافع الذى
ان اصابك بضر لم يقدر على كشفه الا وحده دون كل احد
فكيف الجماد التى لا شعور لها وكذا ان اراد بخير لم يقدر واحد ان
يرد ما يريده بك من الفضل والاحسان فكيف الاوثان فهو الحقيق
اذن بان يتوجه اليه العبادة دون ما آيه سيوم بيضاوى مينويسد
قل للمشركين ادعوا الذين زعمتموهم آلهة من دون الله فالمعنى
ادعوهم فيما يهمكم من جلب نفع او دفع ضر لعلهم يستجيبون لكم
ان صح دعوتكم ودر تفسير واحدى مى نويسد قل لكفار مكه ادعوا الذين
زعمتم انهم الله من دون الله قال مقاتل يقول ادعوهم ليكشفوا
عنكم الضر الذى نزل بكم فى سنى الجوع ثم اعرض عنهم فقال لا يملكون

مثقال ذرة فی السموٰت ولا فی الارض الخ الغرض این آیات را بر کفر و شرک
بودن ندا حمل کردن تفسیر نیست بلکه تحریف است و اما احادیث پس از انجمله این است
قالت احد کهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه وقولی ما الذی
کنت تقولین و نیز در حدیث شریف عن عایشه رضی الله عنها قالت من
اخبرک ان محمدا صلی الله علیه وسلم یعلم الخمس التی قال الله تعالی
ان الله عنده علم الساعة الایة فقد اعظم الفریة کذا فی المسلم
وایضا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والله لا ادری والله
لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم کذا فی المشکوة و دیگر احادیث
سوی احادیث مذکوره بسیار اند بطریق نمونه همین قدر ذکر نموده شد اما فقهی پس این است
ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء الا ما اعلمهم الله
احیانا وذکر الحنفیة فیه تصریحا بالکفر باعتقاد ان النبی صلی الله علیه
وسلم یعلم الغیب لمعارضة قوله تعالی قل لا یعلم من فی السموٰت والارض
الغیب الا الله کذا فی شرح فقه الاکبر لملا علی قاری قال فی البزازیة و
غیره من کتب الفقه من قال ان ارواح المشائخ حاضرة یعلم یکفر
کذا قال الشیخ فخر الدین ابو سعید عثمان الحیانی بن سلیمان الحنفی فی
رساله ومن ظن ان المیت یتصرف فی الامور دون الله واعتقد بذلک
کفر کذا فی البحر الرائق هر کسیکه گونه فهم داشته باشد ظاهر است که حاصل این احادیث
و روایات فقهیه نیست مگر اختصاص علم غیب بخدا و کفر بودن اعتقاد علم غیب بغیر خدا
و دعوی مجیب که بران این احادیث و روایات سند آورده چیزی دیگر یعنی هذا

پس حاصل بجز این نیست که جهال اینقدر بدانند که مسئله از آیه و حدیث و فقه نوشته است
حال آنکه محض بی اصل نوشته است و هرکجا بیکه در جواب سوالیکه بالای این سوال
جواب نوشته بعوض اعمال احیا بر اموات و دعا اموات برای احیا تسلیم نموده
بنا بر استمداد جواز ندا و حی نامده و اثبات جواز ندا در بحث استمداد بتفصیل گذشت
از اینجا باید دید مولوی رفیع الدین صاحب کثرة ندای اموات را چه قدر ستوده و در رساله
ندائیه کما ینبغی تحقیق این مسئله گردیده **سوال** اذان بر قبر دادن بعد از دفن
میت جایز است یا نه **جواب** اذان دادن بعد از دفن بدعت و مکروه است
زیرا که معهود از سنت نیست و آنچه معهود از سنت نیست بموجب روایات کتب فقه
مکروه می باشد و عبارة الکتب هکذا ایکره عند القبر ما لم یعهد من
السنة والمعهود منها لیس الا زیارته والدعاء عنده قائما کما فی
فتح القدیر والبحر الرائق والنهر الفائق والفتاوی العالمگیری پس
ازین روایات واضح شد که اذان بر قبر پس بکار است اصرار کند و این را سنت
داند در حق او کراهت شدیده خواهد شد اول تمام کلام را باید دید بعد از آن معنی آن
باید فهمید پس از آن اگر بدلالت مطابقه صریح مضمون منطبق باشد [illegible] سوال با آن
وقت نوشتن جواب مطابقه ندارد و مشار الیه جواب نوشته که مکروه است روایات فقهی
اینجا نمی آورد که در حکم کراهت اذان مصرح می بود اینکه عبارت را بخوبی فقه
نقل نموده و بعضی [illegible] را دیده و دانسته برای تغلیط عوام [illegible] کتمان
کنان بر ده راست نمودن که از شان مفتی بعید است [illegible] فتح القدیر
است دیگران که ناقص برده همه از فتح القدیر [illegible] فتح القدیر این است

ویکره النوم عند القبر وقضاء الحاجة بل اولی وکل ما لم یعهد من السنة
والمعهود منها لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما کما کان یفعل
صلی الله علیه وسلم فی الخروج الی البقیع ویقول السلام
علیکم دار قوم مومنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون اسئل الله
لی ولکم العافیة واختلف فی اجلاس القاری لیقرء عند القبر والمختار
عدم الکراهة اصل مذهب این طایفه اگر بر قبر رفته بگوید السلام علیکم دار قوم
مومنین بیک فکره کلام جایز نیست محض اغلوطه مجیب اینکه معهود از سنت زیارت و دعا
نزد قبر و بجز معهود نیست مکروه است و اذان دعا نیست پس مکروه شد و منشا درین خطا
از خطا در معنی دعا ست که بدان معنی اذان از دعا خارج است و وجه خطا اینکه در فتح القدیر
در خاتمه بیان کلام موجود گشت بیدن فاسیان برای قرائت نزد قبر مذهب مختار مکروه
نیست حال آنکه چنانچه اذان از معنی خاص دعا خارج قرائت قرآن هم از آن خارج پس تنها
و تعارض در بیان یک مقام لازم میگردد و چه که مجیب با وجود نقل عبارت از
فتح القدیر بسبب عدم فهم تعارض انتقام هم که بچه معنی اشتهر [illegible] لازم می آید
دیگر قباحت که لازم می آید هم آن است که مجیب [illegible] از ان اینکه همان فتح القدیر
در مقصد ثالث از خاتمه کتاب الحج نوشته و تعبیر [illegible] ما سبق ذکر کردیم مخالف
آنست دیگر آنکه اگر مراد از دعا معنی [illegible] مجیب باشند تا این قصر یعنی والمعهود من
السنة لیس الا زیارتها والدعاء عندها قائما غلط میگردد چه بسیاری سوای
آن از سنت معهود است چنانچه می آید و حقیقت اینست که دعا بمعنی طلب اولی بالذات علی
حضرته [illegible] قسم می آید و انچه مراد از دعا ذکر است و این اطلاق در عرف

شرح حصین شایع ترمذی و ابن ماجه از جابر رضی الله عنه روایت نموده اند که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم افضل الدعاء الحمد لله و امام احمد حنبل و ترمذی از سعد رضی الله عنه
روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوة ذی
النون اذ دعا به وهو فی بطن الحوت لا اله الا انت سبحانك انی
کنت من الظالمین و بخاری و مسلم از موسی اشعری روایت نموده قال کنا مع رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی سفر فجعل الناس یجهرون بالتکبیر
فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایها الناس اربعوا علی
انفسکم انکم لا تدعون اصم ولا غائبا انکم تدعون سمیعا بصیرا
و در شرح السنة از ابی سعید خدری مرویست قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال موسی علیه السلام یا رب علمنی شیئا اذکرك به
او ادعوك فقال یا موسی قل لا اله الا الله الی اخر الحدیث و ملا علی
قاری در شرح حصن حصین نوشته کل دعاء ذکر و کل ذکر متضمن للدعاء
لما فیه من عرض الثناء و تعریض بالعطاء و در مرقاة در شرح حدیث جابر
انه کل دعاء ذکر و کل ذکر دعا و در شرح حدیث موسی اشعری در فایده زاید کردن
بصیر نوشته والاولی هو ان یقال لما کان الدعاء یشمل العبادة الفعلیة
والقولیة اتی بهما جمیعا و در کتب حدیث کتاب الدعوات مشتمل بر همه انواع بیان شده
حالا ذکر میکنم انچه از احادیث و روایات فقه درین باب بما رسیده است در مشکوة
عن جابر رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم الی سعد
بن معاذ رضی الله عنه حین توفی فلما صلی علیه رسول الله صلی الله

علیه وسلم ووضع فی قبره وسوی علیه سبح رسول الله صلی الله علیه
وسلم فسبحنا طویلا ثم کبر فکبرنا فقیل یا رسول الله لم سبحت ثم کبرت
قال لقد تضایق علی هذا العبد الصالح قبره حتی فرجه الله تعالی عنه
رواه احمد وملا علی قاری در شرح مشکوة وقال الطیبی حتی متعلق بمحذوف
ای ما زلت اکبر وتکبرون واسبح وتسبحون حتی فرجه الله انتهی والا
نسب تقدیم التسبیح والتکبیر علی هذا لاطفاء الغضب الالهی ولذا ورد
استحباب التکبیر عند رویة الحریق ۱۲ م ودر مشکوة است عن عثمان رضی الله
عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ من دفن المیت وقف
علیه فقال استغفروا لاخیکم ثم سلوا له بالتثبیت فانه الآن یسئل
رواه ابو داود ملا علی قاری در شرح مینویسد ای ادعوا له بدعاء
التثبیت یعنی قولوا ثبته الله تعالی بالقول الثابت او اللهم ثبته بالقول
الثابت وهو کلمة الشهادة عند منکر ونکیر وهذا افضل من التلقین
المختلف فیه ولکن اکثر الناس عنه غافلون قال الخطابی ولیس فیه
دلالة علی التلقین عند الدفن کما هو العادة ولا نجد فیه حدیثا مشهورا
ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله تعالی وعرض الاعتقاد علی المیت والحاضرین
والدعاء له وللمسلمین والارغام لمنکر الحشر وکل ذلک حسن الی اخره وقال
ابن حجر فیه ایماء الی تلقین المیت بعد تمام دفنه وکیفیته مشهورة
وهو سنة علی المعتمد من مذهبنا خلافا لمن زعم انه بدعة کیف
وفیه حدیث صحیح یعمل به فی الفضائل اتفاقا بل اعتضد بشواهد

يرتقي بها الى درجة المحسن وفي الاذكار عن الشافعي واصحابه انه يستحب ان
يقرء على القبر بعد الدفن اول سورة البقرة وخاتمتها قال الطيبي وفي رواية
يقرء اول البقرة عند راس الميت وخاتمتها عند رجليه و شيخ عبد الحق در
ترجمه مشكوة نوشته درين حديث دليل است كه دعاى زندگان سود كننده است مرده ها را
و طلب آمرزش ايشان او را سبب رحمت همين است مذهب مشايخ اهل سنت و جماعت
رضوان الله عليهم اجمعين و در عقايد نوشته اند في دعاء الاحياء للاموات وصدقة
عنهم نفع لهم و اين دعا و طلب تثبيت غير تلقين ميت است كه بعد از دفن كنند و مستحب است
نزد بسيارى از شافعيه و بعضى از حنفيه و حديثى از ابى امامه رضي الله عنه آمده است كه گفت رسول
خدا صلى الله عليه وسلم چون مرد يكى از برادران شما و دفن كرديد او را و ريختيد بروى خاك
بايد كه بايستد مردى از شما نزد قبر وى و بگويد يا فلان بن فلانه يعنى ميت ميشنود آنرا
وليكن جواب نميدهد پس بگويد يا فلان بن فلانه چون باز ميشنود برخيزد و نشيند در قبر پس
بگويد يا فلان بن فلانه درين نوبت ميگويد ارشاد بكن مرا رحمت كند خدا تعالى ترا وليكن
شما نمى شنويد پس بگويد ياد كن آن كلمه را كه برآمدة تو بران از دنيا شهادة ان لا اله الا
الله و ان محمدا عبده و رسوله راضى شده كه خداى پروردگار تست و محمد پيغمبر
تست و اسلام دين تست و قرآن امام تو چون گفت اين را ميگيرد يكى از منكر و نكير دست
ديگرى را و ميگويد بيرون آييد از پيش اين بنده چه كار داريم با وى اكنون كه حق سبحانه
تعالى تلقين كرد او را حجت مردى گفت يا رسول الله اگر نام مادر ميت ندانم چه گويم بكه
نسبت كنيم او را فرمود نسبت كن بحوا كه مادر همه است انتهى و خواندن اول سوره بقرة تا مفلحون
و آخر آن از آمن الرسول نيز آمده است اگر ختم قرآن كند اولى و افضل باشد و از بعضى علما

شنیده شده است که اگر مسئله از مسائل فقه ذکر کنند نیز فضیلت دارد و باعث نزول رحمت است
و مختار است که مناسب حال ذکر مسئله فرایض است و خواندن قرآن بر سر قبر مکروه نیست
خلافا لبعضهم کما قال الشیخ ابن الهمام و هم در مشکوة است عن عمرو ابن العاص قال
لابنه و هو فی سیاق الموت اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار
فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا ثم اقیموا حول قبری قدر ما
تنحر جزور و یقسم لحمها حتی استانس بکم واعلم ماذا اراجع به رسل
ربی رواه مسلم شیخ عبد الحق در ترجمه گفته یعنی چون دفن کنید مرا بریزید
بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این دلالت میکند باین که میت احساس
میکند و سوال که میشود و با نچه در دنیا کرده میشود زنده و عن عبد الله بن عمر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه
واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند راسه فاتحة البقرة وعند رجلیه
بخاتمة البقرة رواه البیهقی فی شعب الایمان قال والصحیح انه موقوف
علیه شیخ عبد الحق در ترجمه نوشته و در آثار آمده است قرأت فاتحة الکتاب
و معوذتین و قل هو الله احد و کردن ثواب آن برای اهل قبور آمده است و در شرح
الصدور در باب ما یقال عند الدفن مسطور است اخرج الطبرانی والبیهقی فی
الشعب عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول
اذا مات احدکم فلا تحبسوه واسرعوا به الی قبره ولیقرأ عند رأسه
فاتحة الکتاب وعند البیهقی فاتحة البقرة وعند رجلیه بخاتمة سورة
البقرة واخرج الطبرانی عن عبد الرحمن بن العلاء بن اللجلاج قال قال لی

يا بني اذا وضعتني في لحدي فقل بسم الله وعلى ملة رسول الله ثم سن
على التراب سنا ثم اقرء عند راسي فاتحة البقرة وخاتمتها فان رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك واخرج ابن قتيبة عن قتادة
ان انسا دفن ابناله فقال اللهم جاف الارض عن جنبه وصعد روحه
وتقبله وتلقاه منك بروح واخرج ابن ماجة والبيهقي في سننه
عن المسيب قال حضرت ابن عمر في جنازة فلما وضعها في اللحد قال بسم الله
وفي سبيل الله فلما اخذ في تسوية اللحد قال اللهم اجرها من الشيطان ومن
عذاب القبر فلما سوى الكثيب عليها قام جانب القبر ثم قال اللهم
جاف الارض عن جنبيها وصعد روحها وتلقاه منك رضوانا ثم قال
سمعت من رسول الله واخرج ابن ابي شيبة عن مجاهد انه كان يقول
بسم الله وفي سبيل الله اللهم افسح له في قبره ونور له فيه والحقه بنبيه
واخرج ابن ابي شيبة في المصنف عن خيثمة قال كانوا يستحبون اذا دفنوا
الميت ان يقول بسم الله وفي سبيل الله وعلى ملة رسول الله صلى الله
عليه وسلم اللهم اجره من عذاب القبر وعذاب النار ومن شر الشيطان
الرجيم واخرج سعيد بن منصور عن بن مسعود قال كان رسول الله صلى
الله عليه وسلم يقف على القبر بعد ما سوى عليه فيقول اللهم نزل
بك صاحبنا وخلف الدنيا خلف ظهره اللهم ثبت عند المسئلة منطقه
ولا تبتله في قبره بما لا طاقة له به واخرج الطبراني في الكبير بسند
عن ابي امامة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا مات

احد من اخوانكم فسويتم التراب عليه فليقم احدكم عند راس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة يستوي قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة يقول ارشدنا رحمك الله ولكن لا تشعرون فليقل اذكر ما خرجت عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقران اماما فان منكرا ونكيرا ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه ويقول انطلق بنا ما نقعد عند من لقن حجته فيكون الله حجيجه دونهما قال رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه الى حوا يا فلان بن حوا واخرج ابن منده من وجه اخر عن ابي امامة الباهلي قال اذا مت فدفنتني فليقم انسان عند راسي فليقل يا صدي بن عجلان اذكر ما كنت عليه في الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله اخرج سعيد بن منصور عن راشد بن سعد وحمزة بن سعد حبيب وحكيم بن عمير قالوا اذا سوي على الميت قبره وانصرف الناس عنه كان يستحب ان يقال للميت عند قبره قل لا اله الا الله ثلاث مرات يا فلان قل ربي الله وديني الاسلام ونبيي محمد صلى الله عليه وسلم ثم ينصرف تنبيه قال الاجري يستحب الوقوف بعد الدفن قليلا والدعاء للميت مستقبل وجهه بالثبات فيقال اللهم هذا عبدك وانت اعلم به منا ولا نعلم منه الا خيرا وقد اجلسته لتسأله اللهم فثبته بالقول الثابت في الاخرة كما ثبته في الدنيا اللهم ارحمه والحقه بنبيه ولا تضلنا بعده ولا تحرمنا اجره

وقال الترمذي الحكيم في نوادر الاصول الوقوف على القبر وسوال التثبيت
في وقت الدفن مدد للميت بعد الصلوٰة لان الصلوٰة بجماعة المسلمين
كالعسكر له قد اجتمعوا بباب الملك يشفعون له والوقوف على القبر
وسوال التثبيت مدد العسكر وتلك ساعة شغل الميت لانه مستقبله
هول المطلع وسوال الفتانين وفصل قرءة القران للميت او على القبر
بعد ان كفن اختلف في وصول ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة
الثلثة على الوصول وخالف امامنا الشافعي رضي الله عنه واما القرءة
على القبر فجزم بمشروعيتها اصحابنا وغيرهم واخرج الخلال في جامعه
عن الشعبي قال كانت الانصار اذا مات لهم الميت اختلفوا الى قبره يقرءون
له القرءان واخرج الدارقطني والسلفي عن علي مرفوعا من مر على المقابر
وقرء قل هو الله احد احدى عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطى
من الاجر بعدد الاموات واخرج عبد العزيز صاحب الخلال بسنده
عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
من دخل المقابر فقرء سورة يس خفف الله عنهم وكان له بعدد من
فيها حسنات وفي فتاوى قاضيخان ان من اراد قرءة القران عند القبور
فان نوى بذلك ان يونسه صوت القران فانه يقرء وان لم
يقصد ذلك فالله يسمع القرءة حيث كانت [illegible] بكمال
صدت بزبان [illegible]
فصل الدفن في المقبرة التي فيها قبور الصالحين وفضل الدفن في البيت

ان يجلسوا ساعة عند القبر بعد الفراغ بقدر ما ينحر جزور ويقسم لحمها
يتلون القران ويدعون للميت كذا في الجوهرة النيرة قراءة القران عند
القبور عند محمد رضي الله عنه لا يكره ومشايخنا رحمهم الله تعالى
اخذوا بقوله وهل ينتفع والمختار انه ينتفع هكذا في المضمرات وسيجئ
وفي التهذيب يستحب زيارة القبور وكيفية الزيارة كزيارته ذلك الميت
في حيوته من القرب والبعد كذا في خزانة الفتاوى واذا اراد زيارة القبور
يستحب له ان يصلي في بيته ركعتين يقرء في كل ركعة الفاتحة وآية
الكرسي مرة واحدة والاخلاص ثلث مرة ويجعل ثوابه للميت يبعث الله
تعالى الى الميت في قبره نورا ويكتب للمصلي ثوابا جزيلا ثم لا يشتغل بما لا يعنيه
في الطريق فاذا بلغ المقبرة يخلع نعليه ثم يقف مستدبر القبلة مستقبلا لوجه
الميت ويقول السلام عليكم يا اهل القبور ثم يقرء سورة الفاتحة وآية
الكرسي ثم يقرء سورة اذا زلزلت والهاكم التكاثر كذا في الغرائب يا سكوت
وان قرء القران عند القبور ان نوى بذلك ان يونسه صوت
القران فانه يقرء وان لم يقصد ذلك فالله تعالى يسمع قرءة القران
حيث كانت كذا في فتاوى قاضيخان ولو رات رجل واجلس
على قبره من يقرء الاصح انه لا يكره وهو قول محمد رحمة الله عليه
كذا في المضمرات ومن سبب اذا امر بقبره في شبابه من غير علة
لا باس به كذا في السراجية ويحكى عن ابي بكر بن سعيد انه قال يستحب عند
زيارة القبور قراءة سورة الاخلاص سبع مرات فانه بلغني من قرءها

سبع مرات ان کان ذلك غير مغفور يغفر له وان کان مغفورا غفر لهذ
القارى ووهب ثوابه للميت كذا فى الذخيرة وان قرءها ثمانية مرات
فهى احسن ومن اراد غاية الكمال فليزد عليها بالتصحيح ولا ينتقل سورا
اخرى ومن قرء على قبر بسم الله وعلى ملة رسول الله ارتفع الجواب ذ
والضيق والظلمة عن صاحب القبر اربعين سنة ونيز گفته ووضع الورد
والرياحين على القبور حسن ودر زيارت قبر نبى صلى الله عليه وسلم گفته است
بالا گذشت ودر بحر الرائق نوشته ولا باس بقرءة القران عند القبور وانما
يكون افضل ويجوز ان يخفف الله من اهل القبور شيئا من عذاب
القبر او يقطعه عند دعاء القارى وتلاوته وفيه ورد اثار من دخل المقابر
فقرء سوره يس خفف الله عنهم يومئذ وكان له بعدد من فيها
من الحسنات شيخ الاسلام در كشف الغطا گفته ومستحب است كه چون از قبر فارغ شوند
بنشينند نزد قبر ساعتى بمقدار زمانيكه نحر كرده شود شتر دران وقسمت كرده شود گوشت اورا و
تلاوت كنند قران را ودعا كنند براى ميت كذا فى الجوهرة ووصيت كرده بود عمرو بن عاص
بر پسر خود را وقت موت خود بنشستن بعد دفن وگفت تا انس گيرم بشما وبدانم كه بچه چيز باز ميگردانم
وجواب ميدهم فرستاده هاى پروردگار خود را كه در قبر آمده سوال كنند ودر خزانه است
چون ميت را در گور بنهند از و سوال كنند درين حالت سوره ملك بايد خواند وثواب آن
بايد بخشيد تا جواب سوال اورا آسان گردد ودر حديث خواندن افتتاح سوره بقره يا مفلحون
نزد ميت واختتام آن از امن الرسول تا آخر نزد سر وپاى او بعد از دفن آمده طيبى گفته
مستحب است همچنين شنيديم ما از بعض علما كه مستحب است ذكر مسئله از مسائل فقه در اوقات

ومتعارف ذکر مسئله از علم فرایض است در وسیلة النجاة از اذکار نقل نموده و یستحب ان
یقعد عند القبر بعد الفراغ ساعة قدر ما ینحر جزور و تقسم لحمها و یشتغل
القاعدون بتلاوة القرآن والدعاء للمیت والوعظ والحکایات لاهل الخیر
والصالحین روینا فی صحیح مسلم عن عمرو بن العاص قال اذا دفنتمونی اقیموا
حول قبری قدر ما ینحر جزور و تقسم لحمها حتی استانس بکم وانظر ماذا
اراجع رسل ربی و از ذیل مجمع البحار نقل نموده ثم سلوا الله بالتثبیت لیس فیه
دلاله علی التلقین للمیت ولا باس به اذ لیس فیه الا ذکر الله وعرض الشهادتین
علی المیت والحاضرین والدعاء لهم فکله حسن واتفق کثیر علی التلقین و از
مفتاح الجنان نقل نموده چون بسر گورستان رسد از جانب قبله در آید و بگوید السلام من اهل
لا اله الا الله علی اهل لا اله الا الله وکیف وجدتم قول لا اله الا الله اللهم
احشرنا فی زمرة من قال لا اله الا الله ولا تنسانا قول لا اله الا الله محمد
رسول الله و برابر روی مرده بنشیند فاتحه و اذا زلزلت الارض بخواند و این
دعا بخواند الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه ولا یدوم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا فردا وترا لم یتخذ صاحبة ولا
ولدا واشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله محمد النبی الامی عنا ما
هو اهله و آیه شهد الله انه لا اله الا هو تا سریع الحساب و از ذخیرة الفقها
نقل نموده چون سلام کردی تکبیر بگوی و حکمت در تکبیر آنست بر اهل گورستان که رسول علیه السلام
فرموده است اذا رأیتم الحریق فکبروا چون آتش در جایی افتد و از دست شما برنیاید
که فرو نشانید تکبیر بگوئید که آتش بتکبیر فرو نشیند چون عذاب قبر با آتش است و

شما بان بعیر سید تکبیری باید گفت تا مردکان از آتش دوزخ خلاص یابند ملا علی قاری در شرح
عین العلم نوشته ویقرء القران ما تیسر ففی صحیح مسلم عن ابی أمامه الباهلی اقرؤا
القران فانه یاتی یوم القیمة شفیعا لاصحابه ثم یسبح ویدعوا بالرحمة والمغفرة
لنفسه وللمومنین فان الاذکار کلها نافعة له فی تلک الدار وعن حماد
من مر بالمقابر فلم یعتبر لنفسه ولم یدع لهم فقد خان نفسه وخانهم
وورد قراءة یس فی الشاهد ای فی الاحادیث المشهورة والاخلاص سبعا
ای سبع مرات والمشهور انه یقرء ثلاث مرات لانه بمنزلة ختم القران بجمیع
الایات فی روایه العقیلی عن دجاء الغنوی من قرء قل هو الله احد ثلاث
مرات فکانما قرء القران اجمع و دعائی از مفاتیح نقل نموده من زار قبر مومن
فقال اللهم بحق محمد وال محمد لا تعذب هذا المیت رفع الله العذاب عنه
الی یوم ینفخ فی الصور عینی در شرح صحیح بخاری بذیل باب موعظة المحدث عند القبر
وقعود اصحابه حوله می نویسد: ما مصلحة الحی فمثل ان یجتمع قوم عند قبر
وفیهم من یعظهم ویذکرهم الموت واحوال الاخرة واما مصلحة المیت فمثل
ان یجتمعوا عنده لقرءة القران والذکر فان المیت ینتفع به وروی ابو داود
بحدیث معقل بن یسار قال قال النبی صلی الله علیه وسلم اقرؤا یس علی
موتاکم واخرجه النسائی وابن ماجة ایضا فالحدیث یدل علی ان المیت
ینتفع بقرءة القران عنده وهو حجة علی من قال بان المیت لا ینتفع بقرءة
الحی الغرض امثال این روایات در کتب فقه بکثرت موجود که تطویل موجب ملال است جمل
یک از احادیث وروایات مختصر سوای زیارت ودعا یعنی در عرض محجوب و مشروع علیه قرءة القرا

و تسبیح و تکبیر و تهلیل و جمله اذکار حتی که وعظ و حکایات صالحین وگفتن مسئله فقهیه ثابت کردیم
پس دعوی مجیب لبیب که بدعت است اذان که مبنی بود بر عدم معهود بودن چیزی بجز زیارت و دعا
بخوبی باطل گردیده و فهم غلطش ظاهر گردید. که مراد ابن همام نه آنست که مجیب تراشیده که مخالف جمهور
و خلاف حدیث و فقه بلکه مخالف و معارض بکلام خودش میگردد و مقصود ابن همام
این است که خواب کردن و قضاء حاجت نمودن نزد قبر و جمیع آنچه معهود نیست مکروه است
که در آن توهین قبر است و معهود از سنت نیست مگر تعظیم قبور و ذکر خیر از آن قسطلانی در مواهب
گفته زیارة القبر تعظیم و در حدیث آمده الا فزوروها ولا تقولوا هجرا یعنی فحش مگوئید
و کلام قبیح مکنید و بعضی از علمای این فرقه باین نوع تلبیس میکنند که مشروعیت اذان صرف برای
اعلام نماز است پس دیگران بدعت است و حرام و دیگر آنکه برای نماز باشد فضل
نیست بلکه لغو است و این جهالت محض است در مشکوة مرویست عن ابی هریرة رضی
الله عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام بلال رضی
الله عنه ینادی فلما سکت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال
مثل هذا یقینا دخل الجنة رواه النسائی ملا علی قاری در شرح نوشته
من قال مثل هذا القول ای مجیبا او حاکیا او مطلقا و این حدیث را ابن حبان
در صحیح خود آورده و حاکم گفت که اسنادش صحیح است ملا علی قاری از میرک نقل نموده پس
ثابت شد که فضل اذان خاص نیست چنانچه مخالفان فهمیده اند و هم مشروعیت اذان خاص
برای نماز نیست برای غیر نماز هم مسنون است چنانچه اذان در گوش راست مولود و
اقامت در گوش چپ هم مسنون است و برای سوء خلق انسان و دابه هم مسنون است
ملا علی قاری در مرقاة نوشته و قال ابن حجر [illegible]

به وقت الصلوٰة اصالة وخرج بها الاذان الذی يسن لغير الصلوٰة كا
الاذان فی اذن المولود اليمنی والاقامة فی اليسری وليس ايضا عند الهم
وسوء الخلق لخبر الديلمی عن علی رآنی النبی صلی الله عليه وسلم حزينا فقال
يا ابن ابی طالب انی اراك حزينا فمر بعض اهلك يؤذن فی اذنك فانه درء
للهم فجربته فوجدته كذلك وقال كل من رواته الی علی جربه فوجده
كذلك وروی الديلمی عنه قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم
من ساء خلقه من انسان او دابة فاذنوا فی اذنه انتهی **سوال**
معانقه كردن بازيان روز عيد جائز است يا نه **جواب** معانقه برای قدوم از حديث
ثابت است چنانچه در مشكوة مذكور است وتخصيص روز عيد از حديث ثابت نشده موافق
قياس مصافحه عقب عصر وفجر كه سابق مذكور شد مكروه خواهد بود مدعای مجيب اگر حصر ثبوت
معانقه در قدوم است پس آن محض غلط بلی قدوم از حضر هم ثابت است در مشكوة شريف
مرويست عن اسيد بن حضير رجل من الانصار قال بينما هو يحدث
القوم وكان فيه مزاح بينما يضحكهم فطعنه النبی صلی الله عليه وسلم
فی خاصرته بعود فقال اصبرنی فقال اصطبر قال ان عليك قميصا
وليس علی قميص فرفع النبی صلی الله عليه وسلم عن قميصه فاحتضنه
وجعل يقبل كشحه قال انما اردت هذا يا رسول الله صلی الله عليه
وسلم وعن ابی ايوب بن بشير عن رجل من عنزة قال قلت لابی ذر هل كان
رسول الله صلی الله عليه وسلم يصافحكم اذا لقيتموه قال ما لقيته قط
الا صافحنی وبعث الی ذات يوم ولم اكن فی اهلی فلما جئت اخبرت انه ارسل

الی غایته وهو علی سریره فالتزمنی وکانت تلک اجود واجود شیخ عبد الحق
در ترجمه سفر السعادت نوشته است که معانقه در حال غیبت و قدوم از سفر آمده از باب آنکه محبت
و روایت عن یعلی قال ان حسنا وحسینا استبقا الی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فضمهما الیه الحدیث و در اول باب گفته معانقه اگر وقت باشد مشروع
است خصوصا در قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و بعد نقل اختلافات
نوشته اند شیخ ابو منصور ماتریدی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شهوت
بود مکروه است و آنچه بر وجه بر و کرامت باشد مشروع و گفته اند که خلاف در معانقه ایست که برهنه
تن باشد اما با قمیص و جبه لا باس به است باجماع و هو الصحیح کذا فی الکافی و در ذیل حدیث
ابی ذر گفته بعضی گفته اند که مکروه است که بر سبیل تملق و تعظیم بود و جایز است اگر بتودیع و قدوم سفر
باشد یا بجهت طول عهد ملاقات یا غلبه شوق و حب فی الله بود انتهی پس تخصیص معانقه
بقدوم باطل است زیرا آنچه شیخ گفته و تخصیص بروز عید از حدیث شریف ثابت نشده پس معلوم شد که اگر
حدیث شریف ثابت نیست مستحب نگردید و نفی آن هم از حدیث شریف ثابت نشده که مکروه
و حرام گردد پس باقی نماند مگر مباح آنچه گفته موافق قیاس نیست بلکه
باشد مکروه خواهد بود فقط و در اینجا از اصل تصریح خود فرموده اند که حدیث ثابت
نه است کراهت وارد او بلکه محتاج قیاس شده و مقیس علیه غلطی بود چنانچه
گذشت که مکروه است پس قیاس هم غلط شد و کراهت معانقه در روز عید
و در ایضاح گفته اما المعانقة بعد الصلاة پس از آن اقاویل علما است
که تعیین کنند و بعضی روایات آمده است که ترک کردن
چنانچه در فتاوی عالمگیری مرقوم است و اما بعد الوضوء فلا

ظاهر الروایة کذا فی العینی شرح الهدایه و فی معراج الدرایة و نحن نعمل بهما بعد
الموت و عند الدفن کذا فی المضمرات انتهی اکتفا به نقل اختلاف ثبات مفتی میت و نه
ازان سایل استفتی ورنه همین یک جواب برای جمله سایل فروعه کفایت میکند بلکه تفتیش
و تحقیق کند که مختار و معمول علیه و راجح چیست بعد ازان جواب بنویسد و کسانیکه ازان نقل
میکند و حواله او میدهد مختار صاحب کتاب را نسبت باو باید کرد نه قولی را که صاحب کتاب نقل
نموده رد آن کرده باشد و آن را اختیار نموده باشد و آن هم تصرف عال این است
که مجیب عبارت عالمگیری را بزیاده کردن لفظ فی در فقره و فی معراج الدرایه بر مطلب خود راست
نمود گویا مطلب عالمگیری این است که تلقین کرده نشود نزد ما و در ظاهر روایت همچنان است در عینی
پس قول اول ثابت شد و در معراج الدرایت این است که ما عمل میکنیم بهر دو پس قول دوم
ثابت شد حال آنکه این چنان نیست صاحب عالمگیری عدم تلقین در ظاهر الروایت از عینی
و معراج الدرایت نقل کرده و آنرا قابل عمل ندانسته بطریق تعریض میگوید ما عمل میکنیم بهر دو
تلقین نزد موت و نزد دفن و همچنان است در مضمرات پس از عالمگیری ثابت میگردد عمل
بهر دو تلقین پس کسیکه استناد کند بعالمگیری او را میباید نوشت عمل بهر دو تلقین در جواب
و لطف این است که این فقره را عینی هم خود نقل نکرده است بلکه از شرح وجیز نقل کرده
بشرح و بسط نموده عبارته و فی شرح الوجیز و لا یلح علیه و لا یواجهه بل
یذکر بین یدیه و هذا التلقین مستحب بالاجماع و اما التلقین بعد الموت
فلا یلقن عندنا فی ظاهر الروایة و عند الشافعی یستحب ان یلقن بعد
الدفن فیقال یا عبد الله یا امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا
من شهادة ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و ان الجنة حق و النار

حق والبعث حق وان الساعة اٰتية لا ريب فيها وان الله يبعث
من في القبور وانك رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله عليه
وسلم نبيا ورسولا وبالقرآن اماما وبالكعبة قبلة وبالمومنين اخوانا
فظاهر قولهم لقنوا موتاكم كذا في شرح الوجيز قلت روى الطبراني عن
ابي امامة رضي الله عنه اذا انا مت فاصنعوا بي كما امرنا رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان نصنع بموتانا امرنا رسول الله صلى الله عليه
وسلم فقال اذا مات احد من اخوانكم فسويتم التراب على قبره فليقم
احدكم على راس قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة فانه يسمعه ولا يجيب ثم
يقول يا فلان بن فلانة فانه يستوي قاعدا ثم يقول يا فلان بن فلانة
فانه يقول ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تشعرون فليقل اذكر ما خرجت
عليه من الدنيا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله
وانك رضيت بالله ربا وبمحمد نبيا وبالاسلام دينا وبالقرآن اماما فان منكرا
ونكيرا ياخذ كل واحد منهما بيد صاحبه ويقول انطلق بنا ما نقعد عند
من لقن حجته فقال رجل يا رسول الله فان لم يعرف امه قال ينسبه
الى امه حواء عليها السلام يا فلان بن حواء اسناده صحيح وقد قواه
الضياء في احكامه كذا قيل ولكن الراوي عن ابي امامة سعيد الاودي
وقد [illegible] ابي حاتم [illegible] الضياء وفي الظهيرية جوز بعض
المشائخ التلقين بعد الدفن ولا امر يفعل قلت وكيف لا يفعل [illegible]
[illegible] عليه السلام امر بالتلقين بعد الدفن فيقول يا فلان بن فلان

گفته یا فلان اذکر دینک الذی کنت علیه رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا و القرآن اماما و بالکعبة قبلة الغرض اگر امثال این روایات از کتب معتمده معتبره استقصا نموده آید دفتری گردد الحاصل بروایات این اکابر ثقات که شمس الائمه و امام صغار و امام ظهیر الدین مرغینانی و قاضیخان وغیره در طبقه ثانیه و مجتهدین فی المسائل معدود و کرمانی و ابن همام و عینی در تمام حنفیه ممتاز و از کتب که نقل کردیم همه معتمد بودن تلقین بمذهب امام اعظم و مذهب اهل سنت و بودن مانع تلقین از معتزله بخوبی ظاهر پس اگر بسبب اختلاط معتزله در حنفیه که بالا ذکر کردیم در کدام کتاب روایه منع تلقین یا نسبت آن بامام اعظم وغیره برآید اعتبار را نشاید تا آنکه برای تصدیق او و تکذیب و تخطیه این همه اعلام اختیار کرده شود و ترجیحش بر همه التزام نموده آید با آن تحقق در روایت و فقاهت برین همه با ترجیح صریح داشته باشد و نیست مگر بندرت در کلام کوهستانیان و سکنه افغانستان که دون از طبقه خامسه و ایشان را قدرت بر تمییز در اقوی و قوی و ضعیف و ظاهر المذهب و ظاهر الروایات و روایات نادره هم حاصل نیست و اقوال مردوده و روایات ضعیفه هم در کتاب شان بسیار شدند و آن شان بمجرد الکتب فقها که عبارت از اصحاب طبقات خمسه است معتبر نیست که ایشان بسبب اصطلاح فقیه نیستند و مطلق به تقلید روایات و مراعات اصول آشنائی ندارند و کتب شان از هر گونه رطب و یابس پر می باشد و آن کتابها باین علل قابل فتوی نیستند خصوصا در صورت مخالفت با همچو اعلام

سوال زیارت قبور زنان را جایز است چنانچه مردان را جایز شده است یا نه

جواب زیارت قبور مردان جایز است بشرطیکه موافق سنت باشد نه زنان را بار میگوید و زنان را زیارت قبور بقول اصح مکروه تحریمی است چنانچه

درستلی مرقوم است ويستحب زيارة القبور للرجال وتكره للنساء و در كتاب
مجالس واعظيه مى نويسد و اما النساء فلا يحل لهن ان يخرجن الى المقابر
لما روى عن ابى هريرة انه عليه السلام قال لعن الله زوارات القبور
وعن ابن عباس قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم زائرات
القبور والمتخذين عليها المساجد والسرج كذا فى المشكوة و در نصاب
الاحتساب آمده كه سئل القاضى عن جواز خروج النساء للمقابر والفساد فى
مثل هذا وانما يسئل عن مقدار ما يلحقها من اللعن واعلم انها كلما
نويت الخروج كانت فى لعنة الله وملائكته عليهم السلام واذا خرجت
يلحقها الشياطين من كل جانب واذا اتت القبر يلعنها روح الميت واذا
رجعت كانت فى لعنة الله الخ حتى تعود وفى حديث ايما امرأة خرجت
الى مقبرة لعنها ملائكة السموات السبع وملائكة الارضين السبع
فتمشى فى لعنة الله وايما امرأة دعت للميت خيرا فى بيتها يعطيها الله تعالى
ثواب حجة وعمرة و روى عن سلمان وابى هريرة انه عليه السلام
ذات يوم خرج من المسجد فوقف على باب داره فاتت ابنته فاطمة
رضى الله عنها فقال لها من اين جئت فقالت خرجت الى منزل فلان
التى ماتت فقال هل ذهبت قبرها فقالت معاذ الله ان
بعد ما سمعت فقال لو ذهبت قبرها لم تجدى رائحة الجنة انتهى و قاضى ثناء الله
پانى پتى در رسالة ما لا بد آورده كه زيارت قبور مردان را جائز است نه زنان را
كه مجيب دعوى كراهت تحريمى زيارت قبور زنان را بقول اصح دعوى ميشود

المشركين انكرت الاحياء ويستحب تلقين الميت بعد الدفن والدعاء
ايضا فيه من عدة الاولياء سئل شمس الائمة عن ذلك فقال لا
يؤمر به ولا ينهى عنه ان فعلوا خير سئل الحلوائي عن ذلك فقال قد
فعله بعض مشايخنا ولا نهي ولا نأمر ولا نجد من يقول لا بدعه
في الجواهر لما سئل عن التلقين قال ما راه المسلمون حسنا فهو
عند الله حسن [illegible] والتلقين بعد الدفن مشروع
عند اهل السنة [illegible] الى بعث سنادى قاضيخان حكى
عن الامام ظهير الدين انه لقن بعض الائمة واوصاني بتلقينه فلقنته
فجوزه [illegible] لما سئل القاضي عبد الكرماني عنه قال ما راه
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن [illegible] في ذلك حديثين [illegible]
[illegible] وان [illegible] قال النبي
[illegible] عند اهل السنة ويلقي قوله يا فلان ابن فلان اذكر
ما كنت عليه وقل رضيت بالله ربا وبالاسلام دينا وبمحمد صلى الله
عليه وسلم نبيا فسئل يا رسول الله فان لم يعرف اسمه قال
الى حوا [illegible] والزاهد الصفار في كتابه
تلخيص الادلة ينبغي ان يلقن الميت على مذهب الامام الاعظم
رضي الله عنه ومن لم يلقن فهو على مذهب الاعتزال وكيفية التلقين
[illegible] الخطابي [illegible] واستعمرات
[illegible]

تلقین میکرد و بعض یاران خود را بعد از دفن وصیت کرده تا تلقین وی بعد از دفن کنند و لله قائلیم
بالفرض تلقین الشیخ کنند بعد هم میگویند که اعتقاد الشیخ ابو القاسم [illegible] بالجمله [illegible]
صاحب ابن [illegible] که قایل [illegible] سؤال [illegible] [illegible]
ابتدای سؤال تلقین [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] است که تلقین کرده شود وصیت [illegible] اعظم [illegible] تلقین میکنند [illegible]
[illegible] احتمال هست که [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] است [illegible]

[illegible]

الی اخر ما ذکرناه من شرح الوهبانیة وقال الحلوانی لا ینهی ولا یؤمر به
قال قاضیخان انکان التلقین لا ینفع لا یضر ایضا فیجوز وحکی عن
ظهیر الدین المرغینانی انه لقن بعض الائمة من السلف بعد دفنه و
اوصی ان یلقن هو ایضا بعد دفنه کذا فی عباب المفتی باید دانست که مسئله
تلقین بعد موت از مسائل مهمه و بنای اکثر مسائل دین جدید از انکار سمع اموات و استمداد
از ایشان و غیر هما است چنانچه گذشت و عجیب تر آنکه مسائل انکار فقها را از این استمداد
مبنی نمود بر عدم سماع موتی نزد ایشان و عدم سماع را بر ارتکاب مجاز و لقنوا موتاکم در دلا
متقاعها با آن طمطراق فقهای کاذبه جولانیها نمود و از این مسئله اغماض نموده و اینجا هم بطریق
سهل در گذشت بشنوید که انکار تلقین بعد موت باین جهت که مبنی میشود مذهب معتزله
است و مذهب اهل سنت و جماعت جواز و استحباب است چنانچه از کلام محققین و معتمدین
این امر نقل میکنم اول در فتح القدیر نوشته فقیل یحمل حقیقته صادقا و نسب
الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة و دلائل مانعین را ذکر
کرده جوابها داده که مفصل بالا مذکور است و هم عینی در شرح هدایه اثبات و تصحیح تلقین
بعد دفن نموده و مانعین را جواب داده و قول انکار را رد کرده و از شمس الائمه حلوانی و قاضیخان
و ظهیر الدین مرغینانی جواز آن نقل نموده بحواله کتاب عباب نموده و از مرغینانی حکایت
کرده که یکی از ائمه سلف را بعد دفن تلقین کرده و وصیت نموده که مرا هم بعد دفن تلقین کنند
و در عبارت تکمله قبل از عبارت منقوله اینجا ست و ما از او در ما سبق نقل کرده ایم گفته که
نزد اهل سنت میت جواب تلقین کننده میدهد که آخر کلام میت کلمه شهادت بودن حاصل
نمیشود بدین سبب در لقنوا موتاکم شهادة ان لا اله الا الله مجاز اختیار کرده میشود

ور زاد اللبیب مرقوم است اذا فرغ من تقبیره سن تلقینه روی ابو امامة
اذا مات احدکم فسویتم علیه التراب فلیقم احدکم علی رأس
قبره ثم لیقل یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا برحمک الله ولکن
لا تشعرون فیقول اذکر ما خرجت علیه من دار الدنیا شهادة ان
لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانت رضیت بالله ربا
بالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقران اماما فان منکرا ونکیرا یقولان
ما نقعد عند هذا وقد لقن حجته حرر وقد اورد الزاهد الصفار فی
کتاب تلخیص الادلة وینبغی ان یلقن المیت علی مذهب الامام الاعظم
والمقتدی المقدم ومن یلقن فهو علی مذهب الاعتزال وبیان ذلک
فی التلخیص وکیفیة التلقین هذا بسم الله الرحمن الرحیم یثبت الله الذین
امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة یا عبد الله یا امة الله
هذا بیت الوحشة هذا بیت الوحدة هذا بیت الغربة هذا بیت
الحسرة والله امته هذا اول منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک
الملکان الکریمان المخلوقان الماموران لا یفزعانک ولا یضرانک الا
باذن الله فیسالانک عن ربک وعن دینک ونبیک لا تخف ولا
تحزن فقل لهما الله ربی ومحمد نبیی والاسلام دینی والقران امامی
والکعبة قبلتی والمومنون اخوانی وانا اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له اعتقادا بربوبیة وان محمدا عبده ورسوله ونبیه و
صفیه ارسله بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره

لهذا اینجا تصریح باصح قول کراهت تحریمی نیاورده که اینجا زیارت ظاهر است لفظ جایز بی

قید [illegible] کراهت باشد قبور زنان را جایز است بقول اصح چنانچه

[illegible] مرقوم است وقال الاصح ان الرخصة ثابتة لهما و در عالمگیری

[illegible] ظاهر قول محمد يقتضى الجواز للنساء ايضا لانه لم يخص الرجال

وفى الاشربة اختلاف المشائخ فى زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة

السرخسى الاصح انه لا بأس بها و در جامع الرموز مرقوم است وزيارة القبور

مستحبة للرجال وكذا للنساء على الاصح و در مختار الفتاوى مرقوم است ولا

بأس بزيارة القبور وهو قول ابى حنيفة وظاهر قوله يقتضى الجواز

للنساء ايضا لانه لم يخص الرجال وفى الاشربة اختلاف المشائخ

فى زيارة القبور للنساء قال شمس الائمة السرخسى الاصح انه لا بأس بها

و در [illegible] مرقوم است [illegible] وقال الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال

والنساء جميعا فقد روى ان عائشة رضى الله عنها كانت تزور قبر

رسول الله صلى الله عليه وسلم فى كل وقت وانها لما خرجت حاجة

زارت قبر اخيها عبد الرحمن و سائر کتب معتبره مرقوم است ولا بأس [illegible]

والحجب بزيارة القبور [illegible] مرقوم است در کشف الغطا [illegible]

الا ان [illegible] للرجال [illegible] للنساء [illegible]

لما روى ان فاطمة [illegible]

قال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم [illegible]

لا قال لو بلغت معهم الكدى [illegible]

الرخصة ثابتة للرجال والنساء جميعا در در المختار می نویسد لا باس بزيارة القبور
ولو للنساء لحديث كنت نهيتكم الا فزوروها الخ و شیخ الاسلام در کشف الغطا
بعد نقل اختلاف [illegible] غرایب گفته ظاهر مذهب امام محمد اقتضا میکند جواز زیارت زنان را
[illegible] الا [illegible] گفته اصح آنست که باکی نیست بزیارت زنان [illegible]
[illegible] شیخ اجل در فتح المنان فی تایید مذهب النعمان گفته اکثر علما [illegible]
[illegible] زنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کراهت تحریمی [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] آن حضرت صلی الله علیه وسلم [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة انتهی
قال فی الاشباه ناقلا عن شرح المختار للمص قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء
التوقف انتهی با اباحت است کما هو مذهب طایفه و رای معتزله یا حرمت
کما هو مکتوب فی الدر پس ازین روایات معلوم شد که اصل در اشیا یا حرمت است
یا اباحت یا توقف اگر مذهب حرمت یا توقف داشته شود پس مقرر کردن یوم عرس از طرف خود
نباید ساخت که در حرمت خواهند افتاد یا در امری خواهند افتاد که حال او معلوم نیست بنای خود
بر اصل اشباه و ذکر اختلاف و بودن اباحت رای معتزله و نقل عبارت کتب همه ناشی است
از نفهمیدن اصل مسئله و مطالب عبارات مذکوره و معانی لفظ توقف و اباحت و تحریف و
تصرف در نقل علاوه بر آن اما تصرف در نقل پس اول در نقل اشباه چه تمام عبارت اشباه
اینست هل الاصل فی الاشیاء الاباحة حتی یدل الدلیل و هو مذهب
الشافعی رح او التحریم و نسبه الشافعی الی ابی حنیفة رح و فی البدایة المختار
ان لا حکم للافعال قبل الشرع والحکم عندنا وان کان ازلیا فالمراد ههنا عدم
تعلقه بالفعل قبل الشرع فانتفی المتعلق لعدم فایدته انتهی و فی شرح المنار
للمص الاشیاء فی الاصل علی الاباحة عند بعض الحنفیة ومنهم الکرخی و قال
بعض اصحاب الحدیث الاصل فیه الحظر قال بعض اصحابنا الاصل فیه التوقف
بمعنی انه لابد لها من حکم لکن لم نقف علیه بالعقل انتهی و فی الهدایة
من فصل الحداد ان الاباحة اصل انتهی اینست عبارت اشباه پس ازان
صرف بریک فقره اکتفا نمودن و ازان هم لفظ بعض را سر قلم نموده بنظر جهال بودن
توقف مذهب حنفیه گفتن واحد جلوه دادن مباح و عرس حرام لا حول ولا قوة الا بالله

وعبارت در المختار این ہست واورد علیه فی البحر المباح بناء علی ما هو المنصور من ان الاصل فی الاشیاء التوقف الا ان الفقهاء کثیرا ما یلهجون بان الاصل الاباحة فالتعریف بناء علیه پس بحذف اجرای حکم ونیز تشدید جمله المنصور ان الاصل فی الاشیاء التوقف ونسبت نمودنش در المختار باظهار اینکه مذهب و مختار صاحب کتاب است بر خلاف واقع از دیانت بسیار بعید است وظاهر گردید که مجیب در در المختار در بیان مباح اعتراض واقع است که لفظا ورد بران منادی میکند یعنی تعریف مستندا ایراد کرده شد مباح وقول او الا ان الفقهاء الخ جواب او است ودر رد ثانیه در المختار که نقل نموده از نقل تمام عبارت اینجا ظاهر میگردد که او در نقش درین محل قطع کل تمام عبارت را نقل نکرده و حاشیه بعد ازین بیان نموده خواهد شد بعد تحقیق مسئله که همین را بیان کرده در باب استیلاء الکفار وان غلبوا علی اموالنا ولو عبدا مؤمنا واحرزوها بدارهم ملکوها لان الاستیلاء ورد علی مباح لان الصحیح من مذهب اهل السنة ان الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة بل لان العصمة من جملة الاحکام المشروعة ولم یخاطبوا بها فبقی فی حقهم مالا غیر معصوم فیملکونه حاصل مسئله آنکه اصالت واباحت شرعیه واینکه اصل در اشیا چیست باید شنید وچون بنای این مسئله بر حسن وقبح ذاتی یعنی عقلی وشرعی است لهذا بالاجمال بقدر ضروری تکلم می آید تا مطلب ذهن نشین گردد حسن یعنی استحقاق مدح وثواب خدا تعالی وقبح بمعنی استحقاق ذم وعقاب نزد اشاعره شرعی است فقط پس هرچه شارع بدان امر کرد حسن است وانچه نهی کرد قبیح است واگر امر منقلب کردی حسن قبیح گردد وقبیح حسن ونزد ماتریدیه ومعتزله عقلی است

یعنی موقوف بر شرع نیست لیکن فرق است در هر دو مذهب نزد ماتریدیه این حسن و قبح مستلزم
حکمی از خدا در حق بنده نیست تا آنکه خدا حکم نکند هیچ حکم در اینجا نیست پس ترک [illegible] احکام در زمانه
فترت عقاب نیست و از اینجاست که بلوغ دعوت در تکلیف شرط است پس کافری که دعوت باو
نرسیده مکلف بایمان نیست و در آخرت مواخذه بکفر خواهد شد بخلاف معتزله که واجب میکنند
آن حسن و قبح حکم را پس اگر شرع نبودی و رسولی مرسل نشدی افعال موجود بودی [illegible]
احکام حسب تفصیلی که الان [illegible] ثابت است و واجب [illegible] بودند و فعل صالح برای ایشان
مباح می بود البته و مراد از حکم در اینجا اشتغال ذمه [illegible] بفعل و از حنفیه ابو منصور ماتریدی
و فخر الاسلام و صدر الشریعه و غیره گفته اند عقل گاه مستقل میشود در ادراک بعضی احکام خدا
پس واجب کرد اکثر ایمان را و حرام کرد کفر را و آنچه لایق نیست بجناب او [illegible] اصل [illegible]
قرار یافته اول مذهب اشعریه که حسن و قبح شرعی [illegible] و حکم [illegible] و دوم مذهب ماتریدیه که حسن و قبح
عقلی است و موجب حکم نیست و نه کاشف از حکم [illegible] و اختیار کرد آن را صاحب
تقریر و اتباع کرد او را صاحب مسلم و گفته که نتایج [illegible] اتفاقات [illegible] موافق اشعریه [illegible]
مذهب سیوم حسن و قبح عقلی است و مدار حکم و آن مذهب معتزله و فخر الاسلام و غیره [illegible]
نزد معتزله بنابر وجوب عمل بمقتضای عقل واجب [illegible] بحسب عقل [illegible]
نیست و نیست خلافی میان معتزله و اهل سنت در اینکه حکم اگرچه [illegible] قدیم است لیکن [illegible]
است که بعض [illegible] لیکن معتزله [illegible] موقوف بر شرع نیست
لیکن بعضی [illegible] است که [illegible] فعل بعقل [illegible] شارع
و ماتریدیه پس موجب حکم الهیه کلام نفسی [illegible] تعلق [illegible]
است [illegible] پس [illegible] حکم [illegible]

موافق اند معتزله را اما جمهور ماتریدیه موافق اند با اشاعره که نزد جمهور اهل سنت نیست ظهور حکم شرع
وان به بعثت است پس معلوم میشود قبل بعثت و خلافیکه منقول است در اهل سنت که اصل
اباحت است وان مختار اکثر حنفیه و شافعیه با حظر که مذهب بعضی ایشان است و صدر الاسلام
گفته که اصل اباحت است در اموال و حظر در انفس و گویا که این تعبیر قول حنفیه و شافعیه
است و بادی الرای مخالف می نماید با آنچه مذکور شد از نبودن حکم قبل بعثت و موافق میکند
معتزله قائله با باحت اصلیه جوابش اینکه کدام زمان بر انسان از بعثت نبی صفی الله خالی
نگذشته از آدم تا ایندم پس خلاف حاصل میکرد و در هیچ یک زمانه از ازمنه حکم با باحت
مطلقا و به تحریم مطلقا پس نیست خلاف مگر در زمان فترت که شریعت مندرس گردیده
بتغییر یا بتبدیل حاصل اینکه اگر بکسی نرسیده باشد خبر بعد اندراس شریعت و جهل احکام پس
این جهل عذر است نزد اکثر حنفیه و شافعیه پس معامله کرده میشود با جمیع افعال معامله مباح
یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانکه در مباح و این را اباحت اصلی نام نهاده اند پس قول
با باحت اصلیه مبنی است بر زمان فترت قبل شریعت یعنی اباحت بمعنی شرعی نیست بل بمعنی
نفی حرج است در فعل و ترک بسبب عدم وصول شرع و عدم وجوب مواخذه بر این اباحت اصلیه
اگرچه در ان کلامی است و فی التوضیح نوشته و فیه نظر لان الاباحة الاصلیة لیست حکما شرعیا
فلا یکون الحکم بها نسخا و شرح آن را بتفصیل بیان نموده است و معتزله تقسیم کرده اند افعال
اختیاریه را باآنکه [illegible] معلوم کرده پس منقسم است باقسام خمسه یعنی وجوب و ندب
و اباحت و تحریم و کراهت و اگر [illegible] معلوم نکردد و در [illegible] معتزله را قبل شرع
[illegible] اول اباحت وان مذهب معتزله بصره است دوم [illegible] مذهب معتزله
بغداد [illegible] توقف [illegible] مشهور آنست که مذهب [illegible]

است و مراد بتوقف بر طریق متقدم عدم العلم بحکم و بر طریق شیخ عدم حکم است این همه که گفته شد بحث
اباحت اصلیه بود و قبل نقب محصلش آنکه اباحت اصلیه عبارت است از آنکه قبل بعثت نباشد و اباحت
اصلیه که مختار اکثر حنفیه و شافعیه است امری دیگر در تلویح نوشته وهذه المسئلة تورد فی
اصول الشافعية والاشاعرة على التنزل الى مذهب المعتزلة في ان العقل
حاكم بالحسن والقبح والا فالفعل قبل البعثة لا يوصف عندهم بشيء من الاحكام
حالا باید دانست که اباحت اصلیه شرعیه ورای اباحت اصلیه عقلیه است چه اباحت اصلیه عقلیه
خطاب نیست و لهذا میگویند که قابل نیست برای نسخ و اباحت شرعیه عبارت است از خطاب
شارع بالتخییر و آن عبارت است از خطاب شرع به تخییر و اباحت اصلیه نوعی است از
خطاب بالتخییر چه جایی که مدرک شرعی حرج فعل و ترک معدوم باشد پس اینجا مدرک شرعی
برای حکم تخییر یعنی عدم مدرک شرعی برای فعل و ترک مدرک شرعی است برای حکم شرع
بتخییر پس آن حکم شرعی است بخلاف معتزله اباحتیه میگویند که اباحت در عرف شرع عبارت
است از عدم حرج در فعل و ترک و نزد اهل سنت عبارت است از حکم شارع به آن پس تخییر که
خطاب متعلق نشد و مشتمل مصلحت و مفسده نیست مباح باتفاق معتزله و اهل سنت اباحت نزد
معتزله پس از آن جهت که اباحت در عرف شرع معنی عدم حرج در فعل و ترک است و آن بجای
است و نزد جمهور از جهت آنکه چیزی که در و مدرک شرعی برای حرج در فعل و ترک معدوم است
پس معدوم شدن او مدرک شرعی است بحکم شارع بتخییر در مبنی الاصول مرقوم لا حکم
قبل وروده الشرع وقسم المعتزلة الافعال الاختيارية التي يقضي العقل
فيها بالحسن والقبح الى الخمسة والتي لا يقضي فيها بحسن ولا قبح ثالثها التوقف
عن الحظر والاباحة باز میگویند الاباحة حکم شرعی خلافا لبعض المعتزلة

فانهم قالوالمباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذلك ثابت قبل الشرع و
بعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية وانما الاباحة خطاب
الشارع قاضى عضد در شرح مختصر نوشته لا حكم لافعال العقلاء قبل الش
وقد قسم المعتزلة الافعال الاختيارية الى ما لا يقضى العقل فيها بحسن و
لا قبح ولهم فيها ثلثة مذاهب الحظر والاباحة والتوقف عنهما والى
غيرها وهو ينقسم عندهم الى الاقسام الخمسة التى هى ثمّ من واجب
ومندوب ومحظور ومكروه ومباح بازميكويد الاباحة حكم شرعى خلافا
لبعض المعتزلة فانهم يقولون المباح ما انتفى الحرج فى فعله وتركه وذلك
ثابت قبل الشرع وبعده ونحن ننكر ان ذلك اباحة شرعية بل الاباحة
خطاب الشارع بذلك فاضل مرزاجان در حاشيه شرح عضدى مينويسد قوله
خلافا لبعض المعتزلة هم الذين قالوا الافعال الاختيارية التى لا يدرك
العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوها عنهما مباحة قبل الشر
بالاباحة الاصلية لانه تعالى خلق العبد وما ينتفع به فالحكمة تقتضى
اباحته له دفعا للعبث وحاصل النزاع يرجع الى ان الاباحة فى لسان الشرع
هل هو عدم الحرج فى فعله وتركه او حكم الشارع بذلك والتحقيق ان ما لا
يدرك العقل اشتمالها على المصلحة والمفسدة وخلوه عنهما او لم يتعلق به
الخطاب والكاشف عنها لعصرنجا مباح بالاتفاق الا ان عند هؤلاء البعض
من جهة ان الاباحة فى عرف الشرع بمعنى عدم الحرج فى فعله وتركه
وهذا لك وعند الجمهور ان كلما عدم المدرك الشرعى للحرج

فی فعله وترکه فذلك مدرك شرعی بحکم الشارع بالتعيين بينهما وبسلم النبو
مرقوم لا خلاف فی ان الحکم وان کان فی کل فعل قديما لکن يجوز ان لا يعلم
قبل البعثة بعض منه بخصوصية اتفاقا اما عند المعتزلة فلانه وان کان
ذاتيا لکن منه ما لا يدرك علة الحسن والقبح فيه واما عند غيرهم فلان
الموجب وان کان الکلام النفسی القديم لکن لما کان ظهوره بالتعلق الحادث
بحدوث البعثة فلا حکم متحقق قبلها فلا حرج عند مولينا نظام الدين
وشرح عند غيرهم وثبت من اهل السنة کالاشاعرة والماتريدية ودر
فلا حکم متحقق قبلها ثبت بل لا حکم اصلا الا بالوقوف عليه قال
صاحب المسلم واما الخلاف المنقول بين اهل السنة ان الاصل فی
الافعال الاباحة کما هو مختار اکثر الحنفية والشافعية او الحظر کما ذهب
اليه غيرهم قال صدر الاسلام الاصل الاباحة فی الاموال والحظر فی
الانفس فقيل بعد الشرع بالادلة السمعية ای دلت علی ان ما لم يقم
دليل التحريم ماذون فيه او ممنوع عنه وفيه ما فيه وقال فی الحاشية
اذ يظهر من تتبع کلامهم ان الخلاف قبل ورود الشرع ومن ثم لم يجعلوا
رفع الاباحة الاصلية نسخا بعدم خطاب الشرع قال مولينا بحر العلوم
فان قيل فعلی ما ذکر کيف يصح الخلاف بين اهل السنة فی ان الاصل
الاباحة او التحريم اجاب بقوله واما الخلاف المنقول الخ وقال و
نقل فی تقرير الحق فالمهد مقدمة اولا هی انه لو مر علی انسان زمان
يبعث فيه البتة نبی مع دين لان شريعة ادم عليه السلام کان

بأن النبي [illegible] عليه السلام وشريعته عليه السلام الى ابراهيم
عليه السلام وكانت شريعته عامة للكل فما نسخت في حقه [illegible] قام
غيره مقامه كشرع موسى وعيسى عليهما السلام في حق بني اسرائيل
ونحن في حق غيرهم كما كان الى [illegible] شريعتنا بخصه الباقية الى قيام
الساعة [illegible] عليه قوله تعالى وما من امة الا خلا فيها نذير
وقوله تعالى ايحسب الانسان ان يترك سدى واذا [illegible]. هذا وقول
[illegible] الخلاف [illegible] هو [illegible]
[illegible] مطلقا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وجعل الاحكام [illegible]
[illegible] مطلقا [illegible]
وقوله [illegible] كان [illegible] والذي ذهب اليه [illegible]
[illegible] وهذا هو [illegible] الامام [illegible] الاسلام [illegible]
فقول [illegible] الاصلية [illegible]
[illegible] فاما هذا الى [illegible]
[illegible] الفقه [illegible]
[illegible]
[illegible]

في الوجه في معرفة البحث عنه حتى تظهر جلية الحال وتلخيصه انها بمعنى
عدم الحرج في الفعل والترك بعدم المانع والموجب وهذا ليس بمنكر من احد
سوى المعتزلة القائلين بلزوم حكم الحسن والقبح حتى ان من قال بالحظر
ايضا يقول بها صاحب مسلم بعد ان ذكر ثبت حسن وقبح عقلي بمعنى استحقاق مدح وثواب
ذم ومعاقبة ان ثبت عند الاشاعرة شرعي اي بجعله فقط فما امر به حسن
وما نهي عنه قبيح ولو انعكس الامر لانعكس الامر وعندنا وعند المعتزلة عقلي
اي لا يتوقف على الشرع لكن عندنا لا يستلزم حكما في العبد بل يصير موجبا
لاستحقاق الحكم من الحكيم الذي لا يرجح المرجوح فما لم يحكم ليس ثمة
حكم ومن ههنا اشترطنا بلوغ الدعوة في التكليف خلافا للمعتزلة و
الامامية والكرامية والبراهمة فانه عندهم يوجب الحكم ولولا الشارع
وكانت الافعال موجبة للاحكام قالوا ومنها ما هو ضروري ومنه نظري
ومنه ما لا يدرك الا بالشرع كحسن صوم اخر رمضان وقبح صوم اول
شوال فانه لا سبيل للعقل اليه لكن الشرع كشف عن حسن وقبح ذاتيين
ثم نقول اما المعتزلة فقسموا الافعال الاختيارية الى ما يدرك لها جهة
محسنة او مقبحة فتنقسم الى الاقسام الخمسة المذكورة والى ما ليس كذلك
ولهم فيه قبل الشرع ثلاثة اقوال الاباحة وفي الشرح وهو قول معتزلة
البصرة والحظر وهو قول معتزلة بغداد الثالث التوقف وفي الشرح و
اشتهر انه مذهب الشيخ ابي الحسن الاشعري وابي بكر الصيرفي والتوقف
لو قصد لا لانه لا حكم في اقوال المعتزلة فتريد به الحكم وهو المناسب

للشيخ فان الاشعرية عن آخرهم ينفون الحكم قبل البعثة قال صاحب المسلم
الاباحة حكم شرعي لانه خطاب الشرع بتخيير والاباحة الاصلية نوع منه
لان كلما عدم فيه المدرك الشرعي للحرج في فعله وتركه فذلك مدرك
شرعي لحكم الشارع بالتخيير فهي لا يكون الا بعد الشرع خلافا لبعض المعتزلة
وقال مولانا بحر العلوم اي عدم المدرك الشرعي لهما مدرك شرعي
لحكم الشرع بالتخيير والاباحة الاصلية لا يكون الا في موضع عدم المدرك
الشرعي للحرج في الفعل والترك بل لحكم بخصوصية اصلا فالاباحة
الاصلية فيها حكم بالتخيير فهي لا يكون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلة
فانهم يقولون بالاباحة وغيرها من الاحكام قبل الشرع حاصل عبارت
مرقومه اینکه نزد معتزله حسن وقبح عقلی موجب حکم است پس اشیا بحسن وقبح آن معلوم
منقسم باقسام خمسه قبل شرع وبعد شرع لیکن مداخلت شارع در اشیا برای معرفت
حسن وقبح آن بعض مقامها میکند ونزد بعض فرق از معتزله مباح واین اباحت اصلیه معتزله
اباحت حقیقیه وحکم است واشعریه وماتریدیه ازان منکر اند زیرا که قبل شرع حکم نیست
واطلاق توقف هم که در کتب ایشان هست بمعنی عدم حکم است واباحت اصلیه که مختار
اکثر حنفیه وشافعیه است نسبت بزبان فقها اباحت حقیقیه نیست ونه حکم نزد ایشان وغیر آن
مغایر اباحت اصلیه معتزله واباحت اصلیه بعد شرع علاوه هر دو اباحت اصلیه مذکور است که
دران حکم است چه اباحت شرعیه عبارت است از خطاب شرع بتخییر واباحت اصلیه هم نوعیست از
خطاب تخییر چه عدم مدرک شرعی حرج در فعل وترک مدرک شرعیست برای حکم شرع بتخییر واین اباحت
اصلیه ثابت نمیشود مگر جاییکه مدرک شرعی برای حرج در فعل وترک معدوم باشد بالاصالة

عبارت مذکوره جواب [illegible] تفسیر الاحمدی [illegible]

که اصل فی الاشیاء الاباحة [illegible] خلاف الجمهور فان

تفسیر احمدی الاصل هو الحرمة یعنی اند قایلین بودن [illegible] که اصل اباحت قایل اند

اصل است که باین آیه استدلال کنند و آن یک طایفه است بخلاف جمهور که نزد ایشان

اصل حرمت است یعنی جمهور که قایل به بودن حکم در اصل قایل اند [illegible] میگویند ظاهر که جمهور

اهل سنت [illegible] چرا اصل حکم در اصل منکر با حرمت و اباحت [illegible] و اگر مراد با اباحت اباحت

اصلیه [illegible] درست نمی آید چه بتصریح نزد ایمه فن اصول ثابت که مذهب اکثر حنفیه و شافعیه

اباحت است و حرمت مذهب مرجوح و مجهول علاوه بران قول احمدی با روایت اشباه

که خودش نقل نموده متعارض چه دران مصرح که الصحیح من مذهب اهل السنة ان

الاصل فی الاشیاء التوقف والاباحة رای المعتزلة همچنان در روایت دیگر [illegible]

که بان لفظ استناد نموده اینست المشهور ان الاصل فی الاشیاء التوقف و همچنین

در روایت [illegible] اشباه قال اصحابنا الاصل فی الاشیاء التوقف پس هرگاه

که روایات نقل نموده اش هم باهم متخالف لازم می آید که همه ازینها استدلال ساقط شوند

و اگر از اباحت اباحت اصلیه شرعیه مراد باشد پس دران خلافی و نزاعی در ایمه اصول منقول نیست و قطع

از مخالفت سیاق تفسیر احمدی با دیگر روایت منقوله اش و احتمال خطا در بودن لفظ جمهور

بجای طایفه و بالعکس آخر عبارت تفسیر احمدی اباحت تام وار دارد انچه تعیب قرار داده یعنی بعد

پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم چیزی که حکم آن بیان نشده باشد حرام باشد چه بتصریح حکم اباحت

دران صورت موجود و انچه از تفصیل اقسام اباحت بیان کردیم همه ازان ظاهر [illegible]

جمیع و محرم و ترجیح محرم از امام فخر الاسلام نقل نموده [illegible] قال و هذا بناء علی قول من

جعل الاباحة اصلا ولسنا نقول هذا في اصل الوضع لان الناس لم يتركوا سدى
في شيء من الزمان وانما هذا بناء على زمان الفترة قبل شرعنا فيقتضي ان
جعل المحرم ناسخا بناء على قول من جعل الاباحة اصلا في الاشياء
كالكرخي وابي بكر الرازي وطائفة من الفقهاء الحنفية والشافعية وعامة
المعتزلة ولسنا نقول بكون الاباحة اصلا في الوضع لان عباد الله تعالى
لم يتركوا سدى اي مهملا في شيء من الزمان ولو كان الاباحة اصلا
كانوا مهملين غير مكلفين وانما جعل المبيح اصلا والمحرم ناسخا بناء
على زمان الفترة بين عيسى ومحمد عليهما الصلاة والسلام [illegible]
[illegible] الاباحة [illegible] ثم بعث نبينا عليه السلام [illegible]
الحرمة [illegible] اصلا [illegible] ثم يكون الاصل
عند [illegible] ان يكون الشيء حراما بعينه كالربوا والخمر او لغيره كاكل
مال الغير [illegible] كاكل الخبز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا بالله
[illegible] التعريف [illegible]
[illegible] واجب [illegible]
[illegible] الاصل [illegible]
[illegible]

مبنی است بر عرف فقها فقط اینجا مراد از اباحت اباحت اصلیه حقیقیه نیست که مخالف جمهور اهل
سنت است چه از اصل حکم در اصل منکر اند و آنچه مبنای مورد است که اصل در اشیا توقف
است مراد از توقف نه آنست که حکمی است از اباحت و حرمت و غیره مگر معلوم نیست چه آن
متفرع است بر بودن حکم در اصل و لیس فلیس بلکه مراد به توقف عدم حکم است و معنی روایت
کتاب مذکوره از باب الاستیلا اینست که اگر اهل شرک بدار خود احراز کنند مالک آن اموال
میشوند بدین جهت که مستولی شدند بر مباح چرا که صحیح از مذهب اهل سنت آنست که اصل
در اشیا توقف است یعنی عدم حکم و مباح حکم است پس نیست مباح بر مذهب اهل سنت چه کفار
مکلف بفروع نیستند پس باحکام مشروعه مخاطب نشدند پس اطلاق مباح قبل از خطاب شرع
بر مذهب اهل سنت راست نمی آید و اباحت که حکم است قبل خطاب شرع رای معتزله است بلکه
سبب ملک آنست که عصمت از جمله احکام مشروعه است و کفار مخاطب بعصمت نیستند پس
باقی ماند در حق ایشان حال غیر معصوم پس مالک خواهند شد پس ظاهر که مراد از
توقف عدم حکم است نه توقف در اباحت و حرمت چنانکه مجیب فهمیده است که آن موقوف
به حکم است و حکم نیست و اگر بالفرض این معنی ادعا کرده شود پس قول او لان العصمة الخ
راست نمی آید و اباحت را که رای معتزله گفته غیر اباحت است که در کتاب الطهارة بفقها نسبت
کرده و الا التعارض لازم می آید و واضح باد که مقصود از ذکر معانی روایات بیان این امر است که
آوردن مجیب این روایات را بی محل است نه تصحیح و تسلیم آن که تصحیح و تطبیق و رفع تعارض
بر مستدل است نه ذمه ما و آنچه محشین بر صاحب در المختار درین خصوص کلام نموده اند در
سوالی مذکور در هر کتابی هر مسئله که مخدوش باشد حجت این طایفه است صاحب در المختار
که علت استیلا علی المباح را نفی میکنند آن منفی مقوله صاحب هدایه و شمس الائمه و امثال

شان است که نوشته اند لان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا للملک
وظاهر که صاحب رد المحتار در جنب آن اعیان چه رتبه دارد و در غلط او شک نیست و طرفه اینکه در
استدلال خود بآن قرار نموده است برانچه ازان قرار ساخته از اباحه و کلام در عبارت
اشباه بعد از انکه تمام عبارت را نقل کردیم حاجت نباشد که ازان صاف ظاهر که کلام در اباحت
اصلیه حقیقیه است و از قائلین بتوقف معتزله مراد اند و برین امر دلیلی از همان عبارت ظاهر
چه صاحب اشباه معنی توقف هم بیان کرده است و عجیب هم بود این حال از عبارت اشباه
حذف اول و آخر صرف بریک فقره آنهم باسقاط لفظ بعض اکتفا نموده پس دیده مجیب در اصل
شئی که باحرمت است نزد جمهور یا توقف یا اباحه کما هو مذهب طائفه ورای معتزله هم همین است
محض لغو ولی اصل ناشی از سوء فهم و عدم تحقیق مسئله از ناواقفان فن و تفهیم مطالب کتب و
تحریف و تصرف است قصه خوانی چیزی دیگر فقاهت چیزی دیگر از نقل عبارات کتب بی فهم مطلب
و بی عرض بر فقها فتوی راست نمی شود مفتی را واجب که در صورت اختلاف روایت تحقیق راجح
و مرجوح و معمول و متروک و ضعیف و قوی دریافت نموده راجح و معمول و قوی را اختیار
نماید ولی اینکه خود در ورطه تحیر افتاده است تا به دیگران معلوم و هر مسئله از فنی که محل تحقیق
او باشد باید گرفت نه از فن دیگر که ضمنا استطرادا ذکر مسئله اتفاق افتاده باشد نقل کنند
مبحث این مسئله علم اصول است و ما از انجا حقیقت مسئله را تفصیل بیان نمودیم ازان بخوبی
ثابت که از اباحت حقیقیه مذهب معتزله جمهور اهل سنت منکر و اباحت اصلیه فقهیه مختار اکثر حنفیه و
شافعیه و در اباحت اصلیه شرعیه اختلاف کسی از معتمدین منقول نیست پس نسبت حرمت اصل بجمهور
و توقف بمعنی مزعومش بمذهب صحیح اهل سنت محض غلط است حالا عمل فقها بر اباحت از دیگر
کتب هم نقل میکنیم صاحب اشباه در همان قاعده می نویسد وفی الهدایة من فصل

الحمد اذان الاباحة اصل ودر قاعده تعارض دليل تحريم واباحت وتقديم تحريم مى نويسد
وعلله الاصوليون بتقليل النسخ لانه لو قدم المبيح لزم تكرار النسخ
لان الاصل فى الاشياء الاباحة بايد فهميد كه مراد از اباحت در اينجا اباحت اصليه
مقرره است وهرچند درين استدلال بحثى لزوم نسخ كلاميست طويل فاما اقرار اباحت بعد اصل
از اصوليين ثابت است وحموى در شرح اشباه ونظائر در شرح قول بان الاصل فى
الاشياء الاباحة مى نويسد ذكر العلامة قاسم بن قطلوبغا فى بعض تعليقاته
ان المختار ان الاصل الاباحة عند جمهور اصحابنا وقيده فخر الا
سلام بزمن الفترة فقال ان الناس لم يتركوا سدى فى شىء من الزمان
وانما هذا بناء على زمن الفترة لاختلاف الشرائع ووقوع التحريفات فلم
يبق الاعتماد والوثوق على شىء من الشرائع فظهرت الاباحة بمعنى عدم
العقاب بما لم يوجد له محرم ولا مبيح انتهى ودليل هذا القول قوله تعالى
خلق لكم ما فى الارض جميعا اخبر بانه خلقه لنا على وجه المنة علينا
وابلغ وجوه المنة اطلاق الانتفاع فثبتت الاباحة ودر شرح [illegible]
ماتن والحكم عندنا وان كان ازليا مى نويسد جواب سوال مقدر وهو تقريره
ان يقال اذا كان الحكم عندكم ازليا ثابتا قبل الشرع كيف صرحوا
بانه لا حكم قبل الشرع وتقرير الجواب بان قدم الحكم وان كان ازليا لكن
تعلقه بافعال المكلفين ليس بازلى والمراد منها عدم تعلق الحكم
التنجيزى [illegible] قبل الشرع لعدم الفائدة بانه لو تعلق فتعلقه اما للفائدة
الاداء وهو غير ممكن قبل الشرع لانه [illegible]

وقته وذلك موقوف على العلم به بكيفيته ولا علم بشيء من ذلك قبل الشرع
بقوله تعالى وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا واما فايدة ترتب العقاب
على الترك وهو منتفي ايضا قبل الشرع لعدم الفايدة ودر شرح قول ماتن النهاية
المجول في توسيه فيعلم منه حل شرب الدخان ودر شرح وقايه در شرح ما ليس بحدث
ليس بنجس مي نويسد لما حكم بحرمة المسفوح بقي غير المسفوح على اصله وهو
الحل ويلزم منه الطهارة واحاديث نبوي هم صراحة بر اباحت اشياء مسكوت عن
ابن عباس رضي الله عنه قال كان اهل الجاهلية ياكلون اشياء ويتركون
اشياء تقذرا فبعث الله نبيه وانزل كتابه واحل حلاله وحرم حرامه
فما احل فهو حلال وما حرم فهو حرام وما سكت فهو عفو شرح عبد الحق
در ترجمه مشكوة در ذيل الحديث نوشته اينجا استدلال ميشود كه اصل در اشيا اباحت است
ودر آخر ميكويد تحقيق ثابت شده است تحريم بعض اشيا اكر چه نيست زياده بر كتاب وليكن ابن
عباس خوانده كتاب را ونخواسته است الا حيثيت كثرت آن يا مرمي رضي الله عنه آنچه
آن بوده است كه به اثار كه تحريم شده مكر بوحي وحاصل نيست بهوا [illegible] مطلب [illegible]
ودر مشكوة از ابي ثعلبة خشني روايت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان
الله فرض فرائض فلا تضيعوها وحرم حرمات فلا تنتهكوها وحد حدودا
فلا تعتدوها وسكت عن اشياء من غير نسيان فلا تبحثوا عنها ملا على قاري
در شرح نوشته دل على ان الاصل في الاشياء الاباحة ودر مشكوة حديث ابن عباس
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الامر ثلاثة امر بين
رشده فاتبعه وامر بين غيه فاجتنبه وامر اختلف فيه فكله الى الله

عز وجل ثم توبیه وقیل الاولی ان تفسیر هذا الحدیث بما ورد فی اخر الفصل
الثالث من حدیث ابی ثعلبة ودر تفسیر مدارك تحت آیه قل لا اجد فیما اوحی
الی الآیة مینویسد وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه
لا بهوی النفس الا عجمی از مسائل جزئیه که ثبوت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم وخلفا
راشدین وائمه اربعه نرسیده وفقها بتصریح نموده اند باباحت بلکه باستحباب آن ازکتب معتبره
نقل میکنم یکی از آن تلفظ بنیت در صلوة که در متون وشروح وکتب فتاوی استحباب آن مذکور
وبهم مشایخ جمهور تنها نیز در فتاوی مرقوم والقصد مع لفظ افضل ودر مختصر وقایه ومع اللفظ افضل
ودر برجندی شرح مختصر وقایه مینویسد وفی شرح الطحاوی الافضل ان یشتغل قلبه
بالنیة ولسانه بالذکر ... بالرفع در هدایه اما الذکر باللسان فلا معتبر به
ویحسن ذلك لاجتماع عزیمته ودر محیط الذکر باللسان سنة فینبغی ان یقول
اللهم انی ارید صلوة کذا فیسرها لی وتقبلها منی با وجودیکه ثبوت آن از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وخلفاء راشدین وائمه اربعه نیست وملاحده ظاهریه که از اکابر فرقه مبتدعه اند
گفتگو کرده مثل تقریر عجیب ایراد نموده اند با جمهور حنفیه وشافعیه این ایرادات را قابل التفات
واعتبار نپنداشته ودر بحر الرائق قد اختلف کلام المشایخ فی التلفظ باللسان فذکره
فی منیة المصلی انه مستحب وهو المختار وصححه فی المجتبی وفی الهدایه والکافی
والتبیین انه یحسن لاجتماع عزیمته وفی الاختیار معزیا الی محمد بن الحسن انه
سنة وهکذا فی المحیط والبدایع وفی القنیة انه بدعة الا ان لا یمکن اقامتها
فی القلب الا باجرائها علی اللسان فحینئذ یباح ونقل عن بعضهم الکراهة
وظاهر ما فی فتح القدیر انه بدعة فانه قال قال بعض الحفاظ لم یثبت عن رسول الله

صلى الله عليه وسلم من طريق صحيح ولا ضعيف انه كان يقول عند الافتتا
اصلى كذا ولا عن احد من الصحابة والتابعين بل المنقول انه صلى الله عليه
وسلم اذا قام للصلوة كبر وهي بدعة انتهى وقد يفهم من قول المصنف لا
جتماع عزيمته انه لا يحسن لغير هذا القصد وهذا لان الانسان قد يغلب عليه
تفرق خاطره فاذا ذكر بلسانه كان عونا على جمعه ثم رايته في التجنيس قال
والنية بالقلب لانه عمله والتكلم لا معتبر به ومن اختاره اختاره لتجتمع عزيمته
انتهى عبارة الفتح القدير باز صاحب بحر الرائق ميگويد وزاد في شرح المنية انه لم ينقل
عن الائمة الاربعة فتحرر من هذا انه بدعة حسنة عند قصد جمع العزيمة
وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامة الامصار فلعل
القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله عليه وسلم
ملا على قاري در شرح مشكوة مي نويسد الاكثر على ان الجمع بينهما مستحب ليحصل
تعقل معنى النية واستحضارها ثم قال صاحب الهداية ويحسن لاجتماع عزيمته
قال المحقق ابن الهمام قال بعض الحفاظ لم يثبت عن رسول الله صلى الله عليه
وسلم الى آخره وبعد تمام عبارت فتح القدير كه بالا مذكور شد نوشته وقيل لا يجوز التلفظ
بالنية فانه بدعة والمتابعة كما يكون في الفعل يكون في الترك ايضا فمن
واظب على فعل لم يفعله الشارع فهو مبتدع وقد يقال نسلم انها بدعة لكنها
مستحسنة استحسنها المشايخ للاستعانة على استحضار النية لمن احتاج اليها
وهو صلى الله عليه وسلم واصحابه كانوا في مقام الجمع والحضور فلم يكونوا
يحتاجون الى الاستحضار المذكور وقيل التلفظ شرط لصحة الصلوة ثانيه

الى الغلط والخطاء ومخالفة الاجماع لكن له محمل عندنا مختص بمن ابتلي بالوسوسة
في تحصيل النية وعجز عن ادائها فانه قيل في حقه اذا تلفظ بالنية تنشط
منه الشرط دفعا للحرج وبعد نقل كلام ابن قيم في رد تلفظ وهذه عشرون عام لم ينقل
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح ولا ضعيف ولا مسند
ولا مرسل لفظة واحدة منها البتة بل ولا عن احد من الصحابة ولا استحسنه احد
من التابعين ولا الائمة الاربعة وبعد ذكر كلام جمال الدين محدث فيروزابادي كفته
قال القسطلاني في المواهب بالجملة لم ينقل احد انه عليه السلام تلفظ بالنية
ولا علم احدا من الصحابة التلفظ بها ولا اقر على ذلك بل المنقول عنه
في السيرة انه قال مفتاح الصلوة الطهور وتحليلها التسليم الى اخرها
واطنب ابن التيمية البدي في رد الاستحباب واكثر من الاستدلال بما في
ذكره طول بحثنا عن التصريح ولاسيما والذي استقر عليه اصحابنا استحباب
التلفظ بها ملا علي قاري وشرح فقه الاكبر وكذا لبس تاج الرقصة منكر وكذا عمامة
غيرهم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه الصلوة والسلام
من تشبه بقوم فهو منهم اما اذا كان في ديارهم وما صوره بان يمشي مكرها
على اثارهم فلا ضرورة واما جواب بعض العلماء في مقام الانكار عليه بان قلنسوة
الاولياء بدعة فليس في محله فانا ممنوعون من التشبه بالكفرة واهل
البدعة في شعارهم لا ممنوعون عن كل بدعة ولو كانت مباحة سوا
كانت من افعال اهل السنة او من افعال الكفرة واهل البدعة فالمدار
على الشعار وصرح في تتمات منية المصلي مرقوم وبعده الانكار وكره الطعام

عن ابي حنيفه انه قال لا اراه شيئا قال ابو بكر الزاهدي معناه ليس
بواجب ولا مسنون بل هي مباح لا بدعة وعن محمد انه كرهها قال ولكن يستحب
اذا اتاه ما يسره من حصول نعمة او دفع نقمة وبه قال الشافعي فيكبر
مستقبل القبلة ويسجد فيحمد الله ويشكره ويسبح ثم يكبر فيرفع راسه اما بغير
سبب فليس بقربة ولا مكروه واما ما يفعل عقب الصلوة فمكروه لان
الجهال يعتقدونها سنة او واجبة وكل مباح يؤدي اليه فمكروه انتهى
والفتوى على ان سجدة الشكر جائزة مستحبة لا مكروهة [illegible]
ولا باس بقول الرجل لغيره يوم العيد تقبل الله منا ومنكم [illegible]
واستحسن المتاخرون تثويب الصلوة كلها [illegible] ويثوب [illegible]
والاقامة للكل ولما تعارفوه الا في المغرب [illegible] التسليم بعد الاذان حدث
في ربيع الاخر سنة سبعمائة واحدى وثمانين في عشاء ليلة الاثنين [illegible]
ثم بعد عشر سنين احدث في الكل الا المغرب ثم فيها مرتين وهو بدعة حسنة
[illegible] الواقفين ليس
[illegible] في موضع [illegible]
الا بلعنة وقيل يستحب كذا في [illegible]
اليوم [illegible] بلا كراهة [illegible]
[illegible] ذكر الخلفاء الراشدين [illegible]
القهستاني [illegible] وصفه بما ليس فيه [illegible]
[illegible] ولا باس [illegible]

روایت شوده خلط الحوائج یوم عاشوراء لم یرد فیه اثر قوی ولا باس و در ما ثبت ب
یوم عاشوراء معظم یستحب فیه الصوم قبل الاکتحال یوم عاشوراء کانت سنة
ولکن لما صار علامة لمبغضی اهل البیت وجب ترکه از جامع صغیر و شرح ظهیری روایت
کرده ویکره التعشیر والنقط والمتاخرین وانه باسا لان العجم لا یمکن لهم التلاوة
الا بالنقط واما کتبه اسامی السور وعدد الآی ونحوها فهی بدعة حسنة و از علا
ترجمانی روایت میکند لا باس بالوقوف والتعشیر فی المصحف و از شرف الائمه مکی نقل شوده
القرءة علی القبور بدعة حسنة و از یحیی نقل شوده امام یعتاد کل غداة معه
قراءة آیة الکرسی و آخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا باس به والافضل
الاخفاء و از وبری نقل شوده ولا باس باجتماعهم علی قرءة الاخلاص جهرا عند
ختم القران ولو قرء واحد واستمع الباقون فهو اولی و از سرخسی نقل شوده
یکره للقوم ان یقرء والقران جملة لتضمنها ترک الاستماع والانصات المامور
بهما و از فتاوی کرمانی روایت شوده لا باس به و در شرح وقایه در باب الجنائز نوشته
استحسن المتاخرون العامة در فتاوی عالمگیری مینویسد لا باس بکتابة اسامی السور
وعدد الآی وهو وان کان احداثا فهو بدعة حسنة وکم من شیء کان احداثا
وهو بدعة حسنة وکم من شیء یختلف باختلاف الزمان والمکان کذا فی جواهر
الاخلاطی و بعد ازان مینویسد سئل الفقیه ابو جعفر عن قوم قرء والقراءة و برد
کبروا بعد ذلک جهرا قال ان ارادوا بذلک الشکر لا باس و هم مینویسد لا باس
باجتماعهم علی قراءة الاخلاص جهرا عند ختم القران ولو قرء واحد واستمع
الباقون فهو اولی کذا فی القنیه ویستحب له ان یجمع اهله و ولده عند الختم

ویدعو لهم کذا فی الینابیع و در قاضیخان نوشته تکلموا فی الدعاء عند ختم القرآن فی
شهر رمضان وعند ختم القرآن بالجماعة واستحسنه المتأخرون فلا یمنع من ذلك
وقراءة سورة الاخلاص ثلث مرة عند ختم القرآن استحسنه مشایخ العراق
الا فی المکتوبة و در فتاوی عالمگیری مینویسد قرءة الفاتحة بعد المکتوبة لاجل
المهمات مخافتة او جهرا مع الجمع مکروهة واختیار قاضی بدیع الدین انه لا یکره
واختیار القاضی الامام جلال الدین انه ان کانت الصلوة بعدها سنة یکره والا
فلا کذا فی التاتارخانیة قوم یجتمعون ویقرءون الفاتحة جهرا دعاء لا
یمنعون عادة والاولی المخافتة وفی الخجندی امام یعتاد کل غداة مع الجماعة
قرءة اية الکرسی واخر البقرة وشهد الله ونحوها جهرا لا بأس به والافضل
الاخفاء قرءة قل هو الله ثلث مرات عقب الختم لم یستحسنها بعض المشایخ
واستحسنها اکثر المشایخ و در بحر الرائق از تجنیس در ذکر خطبه آورده وذکر الخلفاء الراشدین
مستحسن بذلك جری التوارث وبه ذکر العمین غرض امثال این مسئله اکثر تشنیع کرد
آید فرقی گروه و اصل مذهب فرقه مبتدعه همین است هرچه منقول نباشد مکروه و حرام و این
امر اجابتا تلبیسا جداگانه و تمویهات رنگارنگ بیان میکنند مناسب نمود که این همه مغالطات
بجهت مناسبت مقام در اینجا ذکر کنم وقبل از شروع امری واجب التنبیه دریافت باید نمود
که اطلاق مکروه در عرف شرع بمعانی متعدده آمده از انجمله ترک اولی است و این معنی اگرچه مما
از ما سبق معلوم شد فاما در اینجا تصریحی هم بیان نموده می شود در عضدی می نویسد
ثالثها ترك الاولی یقال ترك الصلوة الضحی مکروه وان لم یرد فیه نهی لکثرة
الفضیلة فیها فکان فی ترکها حط مرتبة و اطلاق میکنند مکروه و مراد از آن کراهة

بجمعه و غیره شیء خاص نمیباشد چنانکه ابو حنیفه گفته حج پیاده مکروه است چه نفس مراد او انست که
سوء خلق باشد یا طاقت مشی نداشته باشد ازان مکروه است نه مطلقا که قربت است و بدعت
لازم میگردد چنانچه در فتح القدیر بتصریح نوشته در جواب سوال چهل و هشتم می نویسد فاتحه مروجه
و مشهوره اصلی ندارد زیرا که از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و تابعین رضی الله عنهم
بطوریکه معمول فیما بین الناس است منقول نیست پس امریکه منقول از آنحضرت صلی الله علیه و
آله وسلم و صحابه نباشد غیر مشروع چنانچه صاحب هدایه چندجا عدم نقل را از آنحضرت صلی
الله علیه وسلم و صحابه رضی الله عنهم دلیل گرفته است منها فی کتاب الصلوة فی فصل
الاوقات التی تکره فیه الصلوات قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر باکثر من
رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوة ومنها ما
قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام لم یفعل مع حرصه
علی الصلوة آوردن این هر دو روایت برای تائید دعوی بی اصل خود نهایت بی فهمی است که عدم
نقل چیزی دیگر و نقل عدم چیزی دیگر و فایده قید مع حرصه را فهمیدن نصیب اعدا صاحب هدایه
این است که ترک کردن آنحضرت نفل را درین وقت با وجود حرص بر احراز فضیلت که منقول است
ازان باثبات میرسد که نفل را دران وقت مکروه میدانسته اند دیگر چه میخواهند عینی در شرح هدایه
قال الا تری ولو لم یکره لفعل قلت هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه
عدم زیادة النبی علیه السلام علی رکعتی الفجر ولذا قال الاکمل ان الترک
مع حرصه علیه السلام علی احراز فضیلة النفل دلیل الکراهة وقال
فیما مضی من حدیث مسلم رواه عن ابن عمر عن حفصة رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا طلع الفجر لا یصلی الا

خفيفتين وهذا يدل على انه عليه السلام ما كان يزيد على ركعتي الفجر مع حرصه
على احراز فضيلة النوافل وفي تخفيف القراءة في ركعتي الفجر قول عمر سمعت
النبي عليه السلام يقرأ فيهما قل يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وفي الاسو
بيح الاسلام والنبي بما سوى ركعتي الفجر فيه لا تحل في الوقت وقال النبي في
تصحيح قوله ولا يتنفل في المصلى قبل صلوة العيد لانه عليه السلام لم يفعل
مع حرصه على الصلوة وقد روى الائمة الستة عن سعيد بن جبير عن ابن
عباس رضي الله ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج فصلى يوم العيد ركعتين لم يصل
قبلها ولا بعدها وروى ابن ماجة في سننه من حديث عطاء بن يسار عن
ابي سعيد الخدري قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يصلي
قبل العيد شيئا فاذا رجع الى منزله صلى ركعتين ومنها ما قال في كتاب الحج
من احرم وفي بيته او في قفص معه صيد فليس عليه ارساله وقال
الشافعي عليه ان يرسله لانه متعرض للصيد بامساكه في ملكه فصار
كما اذا كان في يده لنا ان الصحابة رضوان الله عليهم كانوا يحرمون
وفي بيوتهم صيود ودواجن ولم ينقل عنهم ارسالها وبذلك جرت العادة
الفاشية وهي من احدى الحجج اورد ان ابن همام دليل بر دعوى حالي انجه مثبت
چه صورت [illegible] امری که منقول نیست غیر مشروع است ومثال مسئله اینکه اگر کسی احرام کند
ودر خانه اش یا در قفسی که با او است جانوری باشد بر وی آن [illegible] واجب نیست چرا
[illegible] صحابه [illegible] احرام [illegible] ونقل [illegible]
[illegible]

بانتجار دیده که صیاد احرام جانور را رها می کنند عادت مستمره

وارد و واصل شده یعنی حجت بودن عادت مستمره که بازوی دین جدید بشکند عینی در شرح هدایه
نوشته لنا ان الصحابة رضی الله عنهم کانوا یحرمون وفی بیوتهم صیود و
واجن رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه حدثنا ابو بکر بن عیاش عن یزید
بن ابی زیاد عن عبد الله الحارث کنا نحج ونترک عند اهلنا ما لنا من الصید
ما یرسلهم حدثنا عبد السلام بن حرب عن لیث عن مجاهد عن علی رضی
الله عنه رأی مع الناس واجنا و هم محرمون فلو باهوا بارساله و لو نقل
عنهم ارساله ای لو نقل عن الصحابة ارسال الدواجن بعد الاحرام وبذلک
جرت العادة الناشئة وهی من احد الحجج ای العادة الناشئة من احدی الحجج
التی یحکم بها قال علیه السلام ما راه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن قال
الکاکی العادة الناشئة مثل الاجماع القولی حالا که عدم انطباق عبارات هدایه بر مدعای شان
بیان نمودیم میخواهیم که بطلان دعوی او از تصریحات صاحب هدایه شان و هم صاحب هدایه بجایها
متعدده با وجود تصریح خودش به نبودن چیزی در عهد آنحضرت و صحابه حکم بجواز انشا میکند از جمله آنست
که نوشته التثویب فی الفجر حی علی الصلوة حی علی الفلاح مرتین بین الاذان والاقامة
حسن وکره فی سائر الصلوات ومعناه العود ای الاعلام بعد الاعلام وهو علی حسب
ما تعارفوه وهذا التثویب احدثه علماء الکوفة بعد عهد الصحابة رضی الله عنهم
لتغیر احوال الناس وخصوا الفجر به لما ذکرنا والمتاخرون استحسنوه فی الصلوة
کلها لظهور التوانی فی الامور الدینیة وبعد ذکر کراهة تعشیر ونقط مصحف از جهت
قول ابن مسعود رضی الله عنه جردوا القرآن نوشته قالوا فی زماننا لا بد للعجم من دلالة فترک
ذلک اخلال بالحفظ وهجران القرآن فیکون حسنا واطلاق لا باس که بر امثال

این امور در همان هدایه بجاهای کثیره است لا باس بتحلیة المصحف لما فیه من تعظیمه
وصار کنقش المسجد بالجص والساج وماء الذهب ۹ لا باس بان ینقش المسجد بالجص
والساج وماء الذهب وقوله لا باس به یشیر الی انه لا یوجر علیه لکنه لا یاثم
به وقیل هو قربة وصاحب هدایه بجاهای متعدده حکم اصل بودن اباحت بتصریح نوشته است در باب
حداد و جبا نحوه در عبارت اشباه گذشت و در باب التقاط نوشته فیبقی اصل الاباحة للحاجة
و در باب استیلاء کفار نوشته لنا ان الاستیلاء ورد علی مال مباح فینعقد سببا
للملک وصاحب در المختار عین تعلیل مختار را نفی نموده از راه قصور فهم با یراد تعلیلی دیگر خلاف اکابر
خود پرداخته که نشنیده که بلی آن اصل شامله تعلیل او هم تمام میشود و بعد نقل روایات هدایه نقل
روایت قرءة الکافرون مع الجمع مکروه لانها بدعة لم ینقل من الصحابة والتابعین
از عالمگیری و نصاب الاحتساب نزد خود او تحقیق داده و اثبات دعوی نموده این قدر نمی فهمد که
مذهب مخالف ایمه مجتهدین و احادیث صحیحه و خلاف متون و شروح بلکه خلاف اصول و فروع
بیک روایت عالمگیری که بر آن کدام علامت مختار و مفتی به بودنش نیست و هم اول و آخر آن
بر روایت دیگر روایات کثیره خلاف دلیل سر روایت مذکوره بتصریح اختیار ایمه معتمدین موجود چنانچه
سابق گذشت چگونه ثابت شدن می تواند این اصحاب فتوی هر گونه روایات در کتب جمع
میکنند قابل استناد همان روایت است که مختار و مفتی به و معمول باشد و این دریافت نمیشود
مگر بتصریح معتمدین و خدمت و ممارست فن اصول و در نصاب الاحتساب حواله کدام کتاب هم نموده
و ظاهر که صاحب نصاب نه از آن طبقه است که گفتنش بلی حواله بر طبقات مستندین سند باشد
محققین فقها از هم چو جاهل مقدمه نوشته اند که اری بدعت است مگر حسنه در تتمه منیه نوشته
لا باس به و معنی روایت ایکه واجب دانسته خواندن مکروه است چه منقول از صحابه و تابعین نیست

چنانچه بعضی روایات کراهت شیئی در بیان عالمگیری موجود است ویکره ان یوقت شیئا
من القرآن لشیء من الصلوة قال الطحاوی والاسبیجابی هذا اذا راه حتما
واجبا بحیث لا یجوز غیره او رای قرأة غیره مکروهة واما اذا قرأ لاجل الیسر
علیه او تبرکا بقرأته فلا کراهة فی ذلک ولکن یشترط ان یقرأ غیرها احیانا
لئلا یظن الجاهل ان غیرها لا یجوز هکذا فی التبیین [illegible] نوشته ومنها ان یکون
الخطیب لابسا ثوب اسود یغلب علیه الابریسم او متمسکا بسیف مذهب فهو
فاسق والانکار علیه واجب فاما جبة اسود فلیس بمکروه ولکنه لیس بمحبوب
اذ احب الثیاب الی الله البیض ومن قال انه مکروه وبدعة اراد به انه لم
یکن فی العصر الاول ولکن اذا لم یر فیه نهی فهی مقصودة وهذا [illegible] فیه
ولعلهم ارادوا بالکراهة خلاف الاولی ودر جواب سوال چهارم که سائلی از [illegible]
بدعت سوال کرده نوشته که مفهوم بدعت چه [illegible] اند فی البحر الرائق البدعة ما احدث
علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم من علم او عمل او
حال بنوع شبهة او استحسان وجعل دینا قویما وصراطا مستقیما انتهی ودیگر
چند معانی بیان نموده ودر جواب سوال پنجاهم می نویسد که مفهوم بدعت را بیان کرده
انکه ما احدث علی خلاف الحق المتلقی عن رسول الله الخ پس روایات [illegible]
که بدعت ضلالة [illegible] انتهی این حکم کمال ضلالت است چه این معنی نقل کرد از بحر الرائق وصاحب
[illegible] کتاب موجود
وابن حجر در فتح المبین نوشته والحاصل ان البدعة الحسنة متفق علی ندبها وهی
[illegible] است تعریف سنت نزد [illegible] الطریقة المسلوکة فی الدین است و بدعت خلاف ان

فلا ینبغی [illegible] بدعة و[illegible] ترک [illegible] [illegible]

وآن جنس هم پیدا نشد سنی می باشد چنانکه یک تعریف سنت [illegible] عن النبی [illegible]

بروایات [illegible] عالم ثبت عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سنت هم [illegible] سوال

یعنی دو چهارم نوشته چنانکه بدعت اصطلاحی [illegible] بر [illegible] می باشد چنانکه [illegible]

کتب فقه معلوم میشود و نیز این هم معلوم [illegible] دلیل [illegible] است چنانکه ذکر کردیم که مطلق بدعت اطلاق [illegible]

ولا حقیقتی [illegible] سنی بدعت است یا حسنه و لفظ چنانچه که کلام [illegible] است چنانچه [illegible]

[illegible] باید که عبارتی نقل میکنیم تا از آن ظاهر شود که چنانکه مطلق بدعت اطلاق میکنند [illegible]

[illegible] سوال [illegible] نیست [illegible] واحسن [illegible] و آن [illegible]

[illegible] است اضطراب [illegible] در کلام و هم [illegible] در عقاید و [illegible] در اقوال و افعال [illegible]

بعید باشد [illegible] غیر مشروع بودن غیر منقول [illegible]

و افعال احتمال اباحت دارد و بنای جواب سوال چهارم هم [illegible]

[illegible] سیوم و چهل [illegible] و چهل و ششم و چهل و هفتم و چهل و هشتم [illegible]

[illegible] و شصت و نهم [illegible]

[illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible] آنحضرت صلی الله علیه و سلم [illegible] قول [illegible]

حال [illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسود برابر است که در جواب سوال چهاردهم اند سوم سلامی در رونمای مینویسد در شریعت محمدی
اصل این چیزها یافته نمی شود مگر ظاهر فعال انقسیم چیزها که دادن سلامی در رونمای است مباح است
در جواب سوال هفدهم از دادن مردمان برادری حجام را چیزی وقت پوشانیدن لباس نوشه را
مینویسد دادن مردمان برادری وغیره وقت حجام را درست است درجه اباحت دارد و در جواب
سوال بیست هشتم دادن و تقسیم نمودن چیزی بفقرا و مساکین وقت رخصت شدن برات مینویسد
تصدق کردن برای فقرا و مساکین هیچ گاه ممنوع نیست در جواب سوال سی و دوم در تعزیت میت
رفتن و هر دو دست برداشته سوره فاتحه خواندن می نویسد اما دست برداشتن برای
دعا وقت تعزیت ظاهرا جواز است زیرا که در حدیث شریف رفع یدین در دعا مطلقا ثابت شد پس
درین وقت هیچ مضایقه ندارد لیکن تخصیص آن برای دعا وقت تعزیت ماثور نیست انتهی هر کسیکه
بهره از فهم داشته باشد ظاهر که از همین جواب سوال سی و دوم اکثر مسایل تراشیده یا مسایل طلب
بعضی محدثات اربعین هم باطل میگردد و ظاهر میشود که مدار حکم مجیب بر دلایل ساخته خودش هم نیست
دلیل اگر موافق هوای نفس است دلیل ورنه دلیل و کیدی دیگر است در تعمیم دست آویز این گروه برای
تضلیل عوام و تکفیر عامه اهل اسلام وآن مشابهت با کفار و تمسک بحدیث من تشبه بقوم فهو منهم فی
فهم معنی و رجوع بشراح و ایمه فن چنانچه در جواب سوال نوزدهم وغیره از ایشان این معنی را خوب
آب و تاب داده و تمسک نموده بمراة الصفا و کتاب سید اعظم پوری و تماشا ایست که
در جواب سوال سی و هشتم نوشته که خواندن نماز هولی در کتب حدیث و فقه که مشهور و معمول اند
از نظر نگذشته لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است برای تمسک روایات حدیثیه
و فقهیه کافی نیست و بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جاری میشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطاء
و عادت مشایخ است که این نماز را متصل وقت دفن میت در شب اول برای نجات میت از عذاب القبر

میخوانند انتهی عبارت شیخ الاسلام در کشف الغطا این است گفته اند بعضی سلف که دعا برای مردگان
بمنزله هدیه است برای زندگان پس در می آید فرشته بر میت و با وی طبق از نور می باشد پس میگوید
این هدیه است برای تو از فلان برادر تو پس خوش میشود میت بآن چنانکه خوش می شود زنده
به هدیه کذا فی الاحیاء [illegible] و در فتح القدیر این را مرفوعا آورده و در کفایه الشعبی مانند آن در صدقه نیز ذکر کرده
پس بدانکه سنت است که تصدق کند ولی میت پیش از گذشتن شب اول هر چه میسر شود که شب اول بر میت
دشوار است پس رحم کند وی را بصدقه تا بانس انوار هدیه ا وحشتش رفع شود و اگر نیابد چیزی را باید
که نماز گذارد دو رکعت بخواند در رکعت اول بعد فاتحه آیة الکرسی ده بار و در رکعت دوم بعد فاتحه سوره
التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوندا گذاردیم این نماز را برای تو و میدانی تو چیزی را
که خواسته ایم بآن خداوندا بفرست ثواب او را بسوی قبر فلان بنده مرده و چون میکند آن را عطا
میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور و حسن و درجه بلند و شفاعت کذا فی الشرعة و عادت
مشایخ است که این نماز را متصل دفن پیش از مرور شب اول برای نجات میت از عذاب میخوانند و
آنرا صلوة الهول نامند انتهی و چونکه شیخ الاسلام و کتابش نزد مجیب معتبر که جا بجا از آن تمسک نموده و در
کتاب مذکور آن نماز را در زمره سنت نوشته استشهاد بشرعة نموده و بعد از آن برای تاکید نوشته
که عادت مشایخ است با آنکه در کلام شیخ الاسلام اصلا اشاره ای بتضعیف نیست و بلفظ مشایخ مخصوص
بصوفیه و مقید [illegible] اطلاق مشایخ بر فقها شایع و ذایع است هر کس که کتب فقهیه دیده
باشد میداند [illegible] تخصیص مجیب نیست و در قول او که بر قول و فعل مشایخ صوفیه فتوی جواز
نمیشود چنانچه شیخ الاسلام در کشف الغطا نوشته لفظ چنانچه بمعنی محض [illegible] را ایهام قول
خود [illegible] اتباع هوا است این تحکم هم از آن قبیل است ورنه در جواب سوال استفتا و
[illegible] تقصیر میکنیم که مجیب صرف باحتمال حمل لفظ مشایخ بر صوفیه

فتوی دادن نتوانستند پس تمسک بکتاب سید آدم نوری و مرآة الصفا چگونه درست شد و چرا
بر قول ایشان فتوی داد و لطف اینکه جاییکه فتوی جایز نبود از قسم فضائل اعمال که توسع دران است نیست
و اینجا فتوی در باب تکفیر که کمال احتیاط است در بحر الرائق می نویسد و فی جامع الفصولین
روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان الا جحود ما ادخله فیه
ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان
لا یبادر بتکفیر اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره واقول قدمت
هذا لتصیر میزانا فیما نقلته فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها
انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المقدمة فلیتامل انتهی و فی الفتاوی
الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المؤمن کافرا متی وجدت روایة انه لا یکفر
انتهی و فی الخلاصة و غیرها اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم
الا اذا صرح بارادة موجب الکفر فلا ینفعه التاویل حینئذ و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع
الاحتمال لا نهایة انتهی والحاصل ان من تکلم بکلمة الکفر هازلا او لاعبا
کفر عند الکل و لا اعتبار باعتقاده کما صرح به قاضیخان فی فتاواه و من تکلم
بها مخطئا او مکرها لا یکفر عند الکل و من تکلم بها عالما عامدا کفر عند الکل
و من تکلم بها اختیارا جاهلا بانها کفر ففیه اختلاف والذی تحرر انه
لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره

اختلاف ولو رواية ضعيفة فعلى هذا فاكثر الفاظ التكفير المذكورة لا يفتى بالتكفير
بها ولقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها اهـ من بحر الرائق نوشته و[illegible]
عن المجتهدين فهو على حقيقته واما ما ثبت عن غيرهم فلا [illegible] في مثل
التكفير ولذا قال في فتح القدير من باب البغاة الذي صح عن المجتهدين
في الخوارج عدم تكفيرهم ويقع في كلام اهل المذهب تكفير كثير لكن ليس
من كلام [illegible] بل من غيرهم [illegible] الفقهاء
ملا علي قاري در شرح فقه اكبر نوشته ولا يكفر [illegible]
كثيرة وان كانت كبيرة اي كما يكفر الخوارج [illegible]
اي لكن اذا لم يعتقد حلها [illegible]
قطعي فهو كافر قوله [illegible]
قال الخوارج [illegible] على الاشياء [illegible]
في نفي تكفير ارباب [illegible] اهل البدعة [illegible] وان
بسبب التشنيع [illegible] الشان [illegible]
لعدم ثبوت [illegible] فان [illegible] كما في
[illegible] في هذا الكلام ولانه لو فرض ان اهل
[illegible] لا يخرج عن كونه مسلما [illegible]
[illegible] عن القتل [illegible]
[illegible] فيه [illegible]
[illegible]

الايمان فيصير كافرا اذ لا واسطة وكذا البدعة لا تزيل الايمان والمعرفة كانكار المعتزلة صفات الله وخلق افعال العباد وجواز رؤيته سبحانه في المعاد لانه مبني على تاويل ولو كان على وجه الفساد الا التجوز وانكار علم الله سبحانه بالجزئيات فانه يكفر بهما اجماعا من غير النزاع وتطويل قول ومنها ان استحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية في توضيح والجمع بين قولهم لا نكفر احدا من اهل القبلة وقولهم نكفر من قال بخلق القرآن او استحالة الرؤية وسب الشيخين او لعنهما وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقايد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسالة منقولة بين جمهور المسلمين والجمع بين القولين المذكورين مشكل انتهى ووجه الاشكال عدم المطابقة بين النقول الفرعية والدلايل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم تكفير اهل القبلة المحمدية وبدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى مع جهالة قايله وعدم اظهار دلايله ليس بحجة من ناقله اذ مدار الاعتقاد في المسايل الدينية على الادلة القطعية على ان في تكفير المسلم قد يترتب مفاسدا عظيمة ومفسدة فلا يعتد بقول بعض من ذكره بناء على الامور المتهدد به والمعاقبة وقد تصدى الامام ابن الهمام في شرح الهداية للجواب عن هذه الاشكال حيث قال اعلم ان الحكم بكفر من ذكرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت

عن ابی حنیفه والشافعی من عدم تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم
محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به قائل بما هو کفر وان لم یکفر
بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا فی طلب الحق لکن
جزمهم ببطلان الصلوة خلفه لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان یراد بعدم
الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة
الصلوة والا فهو مشکل انتهی ولا یخفی انه یمکن ان یقال فی رفع الاشکال
ان جزمهم ببطلان الصلوة مستقبلا الی الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم
بانه لیس من البیت بل صلوتهم حیث ظنهم فیه انه منه فاوقع الظن
من ورائه ووجبت کما ذکره [illegible] وقد ذکروا ان المسئلة المتعلقة بالکفر
اذا کان لها تسع وتسعون احتمال الکفر واحتمال واحد فی نفیه فالاولی
للمفتی والقاضی ان یعمل بالاحتمال النافی لان الخطاء فی ابقاء الف کافر
اهون من الخطاء فی افناء مسلم واحد وفی المسئلة المذکورة تصریح بانه
یقبل من صاحبها التاویل خلافا لما ذکره بعضهم علی خلاف هذا القول
هذا کله اذا صدر عنه نعم الحدیث رفع عن امتی الخطاء والنسیان
وما استکرهوا علیه فقد صرح قاضیخان فی فتاویه بان الخاطی اذا جری
علی لسانه کلمة الکفر خطاء لا یکن ذلک کفرا عند الکل و[illegible]
وفرق بین العام ونفی العموم والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول
الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوایف من اهل الکلام والفقه و
الحدیث یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات المبتدعة

وان كان صاحبها فاسقا ولا يقولون بكفر كل من قال بهذا القول لا يفرقون
بين المجتهد المخطئ وغيره ويقولون بكفر كل مبتدع وهذا القول يشبه
الى مذهب الخوارج والمعتزلة فمن عيوب اهل البدعة انهم يكفرون
بعضا ومن ممادح اهل السنة انهم يخطئون ولا يكفرون نعم من قال ان
الله تعالى لا يعلم الاشياء قبل وقوعها فهو كافر وان عد قائله من اهل
البدعة وكذا من قال بانه جسم وله مكان ويمر عليه زمان ونحو ذلك
فانه كافر حيث لم تثبت له حقيقة الايمان واما قوله تعالى ومن لم يحكم
بما انزل الله فاولئك هم الكافرون وقوله عليه السلام سباب المسلم
فسوق وقتاله كفر رواه الشيخان فمحمول على الاستحلال او قتاله
من حيث انه مسلم وقوله عليه السلام اذا قال الرجل لاخيه يا كافر
فقد باء بها احدهما كما في الصحيحين محمول على انه اذا اعتقد ذلك ولم يرد
به اهانة هنالك او قصد به كفر النعمة ونحو ذلك وقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد كفر رواه الحاكم بهذا اللفظ فمعناه كفر دون
كفر كما رواه غيره فقد اشرك اى شركا خفيا او حمل على انه اذا اعتقد
تعظيم غيره سبحانه باليمين او استحل ذلك لامر اليمين [illegible] وفي
المحيط قال علي الرازي اخاف على من يقول بحياتي وحياتك وما اشبه
ذلك الكفر اى بظاهر قوله تعالى فلا تجعلوا لله اندادا وبقوله عليه السلام
من حلف بغير الله فقد اشرك ولكن ما كان للالزام اراد به حفظ
نفسه او تعظيم نفس مخاطبه في الجملة لا على وجه المقابلة والمشاركة

ما يحرم بالاتفاق يدخل في قوله وما اشتهر [illegible] الحلف بالنبي صلى الله
[illegible] عليه وسلم او بروح النبي او بحياة النبي او بالكعبة او بالامانة ومثال
ذلك [illegible] ان العامة يقولون ولا يعلمونه فقالت انه شرك اي خفيه
لانه لا يمين الا منعقدة الا بالله فاذا حلف بغير الله فقد اشرك
اي خفيا او شابه المشركين وقال ابن مسعود لان احلف بغير الله
[illegible] اتمه علي من ان احلف بالله كاذبا او قال لان احلف بالله
كاذبا احب الي من ان احلف بغير الله صادقا قلت وهذه الرواية صحيحة
في عدم كفر من حلف بغير الله كما لا يخفى [illegible] وسئل الامام الفضلي عن
الجوزات التي يتخذها الجهال للقادم فقال كل ذلك لهو ولعب وحرام ومن
[illegible] اشياء في وجه انسان في وقت الخلعة او القدوم وما اشبه ذلك
من الجوزات وفي المحيط اذا اتخذ جوزات كفر اي اذا لم يسم الله في ذبحها
او شارك القادم في التسمية واما بدون ذلك فلا يظهر وجه الكفر
[illegible] نقل صاحب المضمرات عن الذخيرة ان في المسئلة اذا كان وجوه توجب
الكفر ووجه واحد يمنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الذي يمنع التكفير تحسينا
للظن بالمسلم [illegible] ولو علم انه يشبه الزنار لا [illegible]
المسلمين [illegible] بينه وبين الله [illegible]
[illegible] الشمس [illegible] جمهور المتكلمين والفقهاء على انه لا يكفر
[illegible] من اهل القبلة [illegible] قال [illegible]
[illegible] المسالك [illegible] اشتباه [illegible]

بعضهم بعضا وتبرء بعضهم عن بعض فصاروا فرق متباينين الا انهم
يجمعهم ويعمهم فهذا مذهبه وعليه اكثر اصحابنا وقد نقل عن ال
انه قال ارد شهادة احد من اهل القبلة الا الخطابية فانهم [illegible]
الكذب وحكى الحاكم صاحب المختصر في كتاب المنتقى عن ابي حنيفة انه لم
يكفر احدا من اهل القبلة وحكى ابو بكر الرازي مثل ذلك عن الكرخي وغيره
واز تكفير معتزله وروافض وخوارج وغيرهم جوابها نوشته قالوا نكفر الروافض والخوارج
بوجوه الاول ان القدح في اكابر الصحابة تكذيب القرآن والرسول حيث
اثنى عليهم وعظمهم قلنا لا ثناء عليهم خاصة ولا هؤلاء داخلون فيه عندهم
اذ الثناء عليهم بشرط سلامة العاقبة ولم توجد عندهم الثاني الاجماع
منعقد على تكفير من كفر عظماء الصحابة قلنا هؤلاء لا يسلمون انهم من اكابر
الصحابة وخوارج كه تكفير مرتكب كبيره ميكنند از اوشان جوابها نوشته بعد قول ديگر
ذكر نموده غرض ازين روايات ظاهر كه مسئله تكفير كمال احتياط طلب است ومنصوص متون
وشروح وفتاوى معتبره ومجيب قاعده مذكوره جواب سوال سى وچهارم ازما بيان
نموده بروايت عمدة الصفا وكتاب سيد آدم بنوري وحماديه شمشير تكفير از نيام بركشيده
دور از ديانت است حالا هم بر اصل مطلب يعنى بيان مراد از تشبه ومعنى حديث من تشبه
بقوم فهو منهم ميكوشيم كه مراد آنست كه قصد تشبه كند بقومى در چيزى كه شعار ودين آن قوم باشد
الكن اگر بان قوم است تشبه بى قصد ودر غير آنچه شعار ودين باشد از حكم حديث خارج است
ملا على قارى در شرح فقه اكبر مى نويسد قلت وكذا لبس تاج الرفضة مكروه كراهة
تحريم وان لم يكن كفرا بناء على عدم تكفيرهم بقوله عليه السلام من تشبه

بقوم فهو منهم اما اذا کان فی دیارهم وماموراً بان یشی مکرها علی آثارهم
فعلیه وهذا ما جواب بعض العلما فی مقام الانکار علیه بان قلنسوة [illegible]
ولو قال لیس فی محله فانا ممنوعون من التشبیه بالکفرة و اهل البدعة
المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کانت
من افعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار علی الشعار
[illegible] فان التشبه بهم لا یکره فی کل شئ بل فی المذموم وفیما یقصد
به التشبه کما فی البحر بالجمله تشبه در [illegible] عام است تشبه مسلم بکافر
و تشبه [illegible] کافر با تشبه مسلم بمسلمان [illegible] بیان تشبه مسلم بکافر [illegible]
[illegible] ضرورت [illegible] استحلال المعصیة کفر است [illegible] بعض کلام [illegible]
ضعیف [illegible] بعض با دعای جواز تشبه خود اطلاق بدعت و معصیت را است نموده و [illegible]
عدم معصیت جواز باشد این حکم ایشان نمود با وجودیکه مقصود آن نیست مگر اینکه معصیتی که
قطعی ثابت باشد استحلال آن کفر است نقل آن عنقریب گذشت و اینجا هم نقل [illegible]
[illegible] کبری نوشته و فی عدة الفتوی و استحلال المعصیة کفر قال [illegible]
الفتوی کانه اراد والله تعالی اعلم بالمعصیة الثابتة بالنص القطعی
لما فی ذلک من جحود مقتضی الکتاب اما المعصیة الثابتة بالدلیل الظنی کخبر
الواحد فانه لا یکفر مستحلها ولکن یفسق اذا استخف باخبار الاحاد واما
[illegible] فلا انتهی لما عرف امری عجب اینوقت بنظر آمده و آن اینکه [illegible] سوال [illegible]
[illegible] این روایات در کتب صحاح سته ثبت بود و دیگر روایات [illegible]
[illegible] بوده باشد اندر جواب قیاس ساقط است اگر بعضی [illegible] در کتاب خود نقل کند انتهی

بهر تقدیر که با وجود موجود بودن احادیث در کتب معتبره فن حدیث فقها ادا نموده که از وجه اقتضا

[illegible] صلی الله علیه وسلم [illegible] احادیث [illegible]

[illegible] ان فرق الامامین

[illegible] کذا ذکره البزدوی فی شرح الجامع [illegible]

ان یاخذ بالایسر فی حق غیره خصوصا فی حق الضعفاء ولقوله صلی الله علیه

وسلم لعلی ومعاذ رضی الله عنهما حین بعثهما الی الیمن یسرا ولا تعسرا [illegible] مجیب

سوال [illegible] قاعده فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات

[illegible] ترجیح [illegible] پس هر گاه که [illegible] ارباب متون و شروح و فتاوی معتبره

نموده باشند چنانچه در وقایه می نویسد صح عقد فاسقین او محدودین در [illegible]

می نویسد عقد [illegible] کافرا او غیر عدول او محدودین فی القذف [illegible]

لا بد من اعتبار العقل والبلوغ لانه لا ولایة بدونهما ولا بد من اعتبار الا

سلام فی انکحة المسلمین انتهی [illegible] کتب معتبره تصریح صحت نکاح [illegible] فسق ولی

و فسق شهود نموده با این همه روایت جواز [illegible] تصحیح در باره [illegible] بودن نکاح مجلس [illegible]

و [illegible] بفسق ولی و فسق شهود در فتوی نوشته و احتمال اینکه در مذهب حنفیه جای اختلاف [illegible]

و مجیب تمام عبارت را هم نقل نموده و نه بیان اختلاف نموده برای همین تغلیط کنندگان [illegible]

که این اختلاف در مذهب حنفیه است و نه تمام عبارت ترک نمیکرد و نزد کسی از مجتهدین حنفیه اختلاف

منقول نیست و وجوب رعایت اختلاف امام شافعی و مالک وغیره در فتوی بنظر [illegible]

مگر اگر قصد جمع در همه مذاهب نموده اند [illegible] اختلاف امام شافعی

در باب شهود در کتب مذکور است پس [illegible] روایت [illegible]

و همچنان آوردن عبارت خزانة الروایة من الظهیریة درین جواب خبطی بیش نیست که آن در باب
کلمات کفر است با جواب هیچ علاقه ندارد و اگر لحاظ اباحت در اصل هم کرده شود پس بطلان
معلوم [illegible] مقرر کردن یوم عرس جایز باشد لیکن این امر مردود است بدو وجه یکی آنکه حدیث
صحیح در مشکوة المصابیح بروایت نسائی مرویست دلالت دارد بر کراهیت اجتماع نزد قبر
یوم عید اجتماع باز کرد عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول لا تجعلوا بیوتکم قبورا ولا تجعلوا قبری عیدا وصلوا علیّ فان
صلوتکم تبلغنی حیث کنتم رواه النسائی کذا فی المشکوة یعنی روایت است از ابی
[illegible] که شنیدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم که میفرمودند مگردانید خانهای خود را مثل قبرها یعنی [illegible]
دران [illegible] باشند هیچ عبادتی و نمازی دران که نکرده باشید و مگردانید قبر مرا
[illegible]
درود فرستید بر من و اندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید
روایت کرد او را نسائی چنانچه در مشکوة شریف موجود است قال فی مجمع البحار فی شرح
هذا الحدیث یعنی قوله لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجعلوا زیارة قبری
او قبری مظهر عید ای لا تجتمعوا للزیارة کاجتماعکم للعید فانه یوم
لهو وسرور وحال الزیارة بخلافه وکان دأب اهل الکتاب فاورثهم
القسوة او من عادة عبدة الاوثان حتی عبدوا الاموات انتهی ترجمه اش اینکه
یعنی مقرر نکنید زیارت قبر مرا عیدها یا قبر مرا محل ظهور عید یعنی اجتماع نکنید و جمع نشوید برای زیارت قبر
مانند جمع شدن شما در روز عید زیرا که روز عید روز خوشی است و حال زیارت قبر خلاف آنست
یعنی [illegible] و [illegible] عادت بوده اهل کتاب را پس باعث شد [illegible] ایشان را

دل و بود عادت بت پرستان با آنکه پرستش کردند مردگان را لیکن این وجه مخصوص است بعرس
نزد قبر بخلاف وجه دوم که عام است که عرس نزد قبر باشد یا بغیر قبر عجیب استدلالی است
که دلیل از دعوی بیگانه محض چه بیان دعوی اینکه مقرر کردن یوم عرس مردود و لیس ثمه
و مدلول حدیث حسب بیان مجیب منع اجتماع مثل یوم عید نزد قبر بهیئت اجتماعیه و در ترجمه
حدیث این مدلول را باینطور تعبیر نمود که مگردانید قبر مرا عیدگاه که اجتماع بزینت و سرور و لهو و
لعب موجب غفلت است و ظاهر که منع اجتماع کردن بزینت و سرور لهو و لعب موجب غفلت
است نقیض مقرر کردن یوم عرس است نه لازم آن و نه هیچ گونه علاقه باو دارد که بجواز منع
بی مقرر کردن یوم عرس هم ممنوع است و مقرر کردن یوم عرس باجتماع بخواندن قران و
استغفار و ذکر آخرت هرگز در آن داخل نیست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده ترجمه نمود حاصل
آن هم همینکه اجتماع بلهو و خوشی بر منع مقرر کردن یوم عرس حاشا که بیکی از دلالات ثلثه
دلالت داشته باشد پس این وجه ناموجه از اول تا آخر الهی است با بلهی اول بعینه
باید فهمید تا حال توجیه بخوبی آشکارا گردد و باید دانست که لفظ عید در سه معنی مستعمل است جشن
و عادت گرفتن و هرچه باز آید از اندیشه و در حدیث هیچ یک از این معنی راست نمی نشیند که جعل
متعدی بدو مفعول بمعنی تصییر است یعنی گردانیدن چیزی را چیزی جعل الطین خزفا و این معنی
در حدیث بی تقدیر درست نمی افتد بعضی علما گفته اند که عید بمعنی جشن است و مضاف مفعول
اول محذوف یعنی زیارت قبر را جشن مگردانید که در آن لهو لعب مهیا شد و این محل ذکر آخرت
و مهبط هزاران هزار رحمت و برکت و ذریعه حصول انواع سعادت است و بعضی گفته که مضاف
مفعول ثانی محذوف است یعنی قبر را محل جشن مکنید بعضی گفته که تقدیر چنین است که قبر را محل
ایشان و ملا علی قاری در مرقاة مینویسد لا تجعلوا قبری عیدا هو واحد الا

عيدا اي لا تجعلوا زيارة قبري عيدا او لا تجعلوا مظهر عيد فانه يوم لهو وسرور
وحال الزيارة خلاف ذلك وقيل يحتمل ان يكون للحث على كثرة زيارته ولا
يجعل كالعيد الذي لا ياتي في العام الا مرتين قال الطيبي نهاهم عن الاجتماع
لها اجتماعهم للعيد نزهة وزينة وكانت اليهود والنصارى تفعل ذلك
بقبور انبيائهم فاورثهم الغفلة والقسوة ومن عادة عبدة الاوثان انهم
لا يزالون يعظمون امواتهم حتى اتخذوها اصناما والى هذا اشار بقوله
اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد فيكون المقصود من النهي كراهة ان يتجاوزوا
في قبره غاية التجاوز ولهذا ورد اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور
انبيائهم مساجد وقيل العيد اسم من الاعتياد يقال عاده واعتاده وتعوده
اي صار عادة له والعيد ما اعتادك من هم او غيره اي لا تجعلوا قبري محل
اعتياد فانه يؤدي الى سوء الادب وارتفاع الحشمة ولئلا يظنوا ان دعاء الغائب
لا يصل الي ولذا اعقبه وصلوا علي فان صلوتكم تبلغني اي لا تتكلفوا المعاودة
الى قبري فقد استغنيتم عن هذا بالصلوة حيث كنتم قال القاضي وذلك لان
النفوس الزكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية عرجت واتصلت
بالملأ الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار
الملك لها وفيه سر يطلع عليه من تيسر له انتهى فيكون نهيه عليه الصلوة
والسلام لدفع المشقة عن امته رحمة عليهم پس باوجود اینقدر کثرت معانی و
اختلاف بین المحدثین یک معنی هم کنایت بمطلوب مخیل اشاره نمیکند وجه دویم اگر در تحریر
شریف تا به مزدوان با کر شعار اسلام را اهتمام باید کرد [illegible]

ایشان مقصود او دنیا باشد [illegible] مثل [illegible] که سعی بین الصفا والمروة و [illegible] سعی نموده

و اقامت [illegible] چنانچه [illegible] پس [illegible] شعار اسلام را اهتمام

نمودن [illegible] این امور [illegible] مقصود [illegible] اهتمام

[illegible]

و امور [illegible] اهتمام نمودن [illegible]

بعضی برای ادای فرض صوم اینقدر اهتمام ندارند که برای کردن اعراس اهتمام دارند اگر فرایض فوت شود هیچ باکی ندارند و اگر روز عرس فوت شود موجب گنهکاری می انگارند و بروز عرس در ایام متعارف شود و شعبان مثل روز عید میشود و تزیین لباس فاخره و استعمال طیبها نموده میروند چنانچه برای عید رفته باشند و جائیکه عرس میکنند آنجا رفته نحویکه بدعات شنیعه و منکرات قبیحه عمل می آرند و گران نشاید بنا بر همین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آخر مرض خود تحذیر نموده و گفت لعن الله الیهود و النصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد فاحذروا ما صنعوا کذا فی البخاری پس وقتیکه از طرف شارع بر اقامت شعار اسلام اهتمام باشد و غیر آن را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن پس بنا برین امور مذکوره اهتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد قوله پس غیر شعار اسلام را اهتمام نمودن مثل اهتمام این امور در شرع مفقود است فی الواقع همچنین است که مراتب اهتمام متفاوت بدرجات متعدد متفاوت اهتمام فرض بدرجه خود اهتمام واجب بمرتبه خویش اهتمام مستحب بحسب آن اهتمام سنت بحسب شأن اهتمام مباح باندازه او و متفاوت متفاوت اقسام مباح و لحاظ خصوصیات مثلا در خاندان صاحب کتاب اهتمام شاه عبدالرحیم و شاه ولی الله و مولوی عبدالعزیز صاحب کتاب تا روز رواکی اند بلی در عقد مجالس وعظ تعیین یوم جمعه و سه شنبه و اهتمام دیگر اکابر اعلام تعیین روز مقرر برای وعظ و اهتمام مولوی

عبد العزیز صاحب بعرس والد خویش و نوشتن جناب شیخ و مولوی رفیع الدین صاحب
فتوی بجواز آن و اهتمام شاه ولی الله بعرس شاه عبد الرحیم صاحب و اهتمام شاه
عبد الرحیم صاحب بمجلس مولود نبوی که یک مرتبه بسبب [illegible] فاتحه بر نخود نمودند و باعث آن
اهتمام در منام مشرف بزیارت رسول صلی الله علیه وسلم گردیدند و این امر از کتاب تصنیف شاه
ولی الله صاحب نقل خواهم نمود مسلم فاما اهتمام این حضرات بعقیم امور مثل اهتمام شان
باقامت صلوات خمس نبود پس قول صاحب کتاب که اهتمام بغیر شعائر مثل اهتمام شعائر موید شرع
نمودند ثابت نیست است فاما آنچه بعد ازین تحریر نموده همه لغو است میگوید که فی زماننا ظاهر و هویدا
الی آخره اقول لعمری ما ندکر آن شاید ما میگوییم که مشایخ و سلاطین و امرا هر کسی که با
چون برای اقامت جمعه جامع نشود بسیار از بسیار یاد میکند خواه برای اهتمام عرس بیرون
یا نه آید چنان نیست که اگر برای عرس هم بیرون نیاید ملامت کرده و عدم جواز عرس نشود ثابت
گردد چه این وجه وجه تحریم او است بلکه بشق اباحت و معاذ الله بیایند عرس را مستحب میدانند
و کسیکه از فوت عرس باکی ندارد و یقینا بد میکند علما اینکه فوت شده عرس را بی‌باکی انگارند
یا انکار نمودند کسی که فوت شده عرس موجب بی‌باکی انگارند اگر واقع بدکاری نیست
باطل است فاما این خطای ادراک او مصرف معتبر کردن بوده عرس [illegible] اگر کسی از فوت
نماز چاشت باکی ندارد و فوت تجدید الوضوء موجب بدکاری داند آنکس با خود خواهد شد اصل تجدید الوضوء
چگونه حرام خواهد گردید و این امر شد عاده و عقلا بدیهی است که علم خلاف واقع قدری داخل
است نه قصور معلوم و بسا [illegible] مشهور شود و تعجب کردن [illegible] و جای عرس بدعات شنیعه
و منکرات قبیحه بعمل آوردن بد است و مرا و موقوف [illegible] ملحق نمودن

[illegible]

هم بد است فاما جمعه و عید و کرسمس بد و غلط ممنوع نخواهد شد قوله لعن الله الیهود اتخاذ مساجد
قبور را یقینا باعث ملعونی است فاما کلام و مقرر کردن روز عرس عید است و آن اتخاذ مسجد
نیست قبر را قوله پس نقضیکه از طرف شارع بر اقامت شعائر الخ عجب خبط بیان است بالا گفته که اهتمام
و بغیر شعائر مثل اهتمام شعائر در شرع مقصود نیست حالا میگوید که بر اقامت شعائر اسلام اهتمام
و بغیر شعائر اسلام اهتمام نباشد بقول خودش چنان نیست و بغیر شعائر هم اهتمام در شرع
مقصود است لیکن نه مثل اهتمام شعائر حالا اهتمام را از غیر شعائر بکلیه مسلوب ساخته میخواهد که ثبوت
ثبوت نمی کند شعوذه باشود و تماشا باید کرد نور توجه ایشان با تمام رسیده که شرع مبتدل
گردید میگوید که غیر مهتم را اهتمام نمودن خلاف مقصود شارع کردن است حاشا که شارع ما را از کردن
امری خلاف مقصود خود ماخوذ فرماید بی تبلیغ مقرر کردن روز عرس که جایز بود و تا حال نهی آن
بیان نشده پس بی ورود نهی چگونه جایز ناجایز گردد صاحب مدارک در تفسیر آیه قل لا
احد فیما او [illegible] الی بنید وفیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله و
شرعه لا بهوی النفس و مدار اسمعیلی است بر سپردن آن بتجربیات شارع فاما صاحب
کتاب اگر موافق تشریع مولوی اسمعیل از صراط المستقیم رتبه اخذ احکام کلیه شرعیه بطریق وحی
یا علمی از خدا حاصل کرده و خود را معصوم مثل نبی اعتقاد داشته باشد قوله پس بنابر این امور مذکوره
اهتمام مقرر کردن روز عرس جایز نخواهد شد می پرسم که اهتمام شیء نفس آن شیء می باشد یا
غیر آن اگر غیر است پس از ناجایز کردن اهتمام مقرر کردن روز عرس ناجایز نمی شود و الکلام فیه
و اگر نفس است پس جواز مقرر کردن روز عرس جواز اهتمام مقرر کردن است هر چند که بیان القدر
پریشان و سخافت که معنی محصل برای آن حاصل نمیشود فاما [illegible] مفهوم مخالفه
اثبات معنی مقصود است یعنی تخصیص شیء باسم دلالت میکند بر نفی حکم از ما سوای آن و این مردود

در توضیح می نویسد وعندنا لا یدل الا یلزم الکفر والکذب فی محمد رسول الله و
زید موجود ولاجماع العلماء علی جواز التعلیل فان الاجماع علی جواز التعلیل
والقیاس دال علی ان تخصیص الشیء باسمه لا یدل علی نفی الحکم عما عداه ثم
پس اهتمام شعائر دلالت بر عدم اهتمام غیر شعائر نمیکند و هم میگویم که زیارت قبور و دعای برای خود و برای
اموات بموجب جواب سوال یازدهم و دوازدهم و سیزدهم و از قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
ثابت و در جواب سوال بست و پنجم بعبارت عالمگیریه باین طور نقل شده الاصل فی هذا الباب ان
الانسان له ان یجعل ثواب عمله لغیره صلوة کان او صوما او صدقة او غیرها
کالحج وقراءة القرآن والاذکار وزیارة قبور الانبیاء علیهم السلام والشهداء و
والصالحین وتکفین الموتی وجمیع انواع البر پس زیارت قبور وایصال ثواب هم
شعائر اسلام است و اهتمام شعائر جائز و مقرر کردن روز عرس اهتمام زیارت قبر است پس
واضح باد که یکی از مغالطات عام این فرقه است که مداومت و ملازمت و تخصیص را بدعت و غیر مشروع
میگویند و تصرفات رکیکه و ملمعات واهیه درای این مطلب مینمایند در جواب سوال شانزدهم و هفدهم
اصرار و تاکید بر مندوب شدن باین حیثیت که هیچ ترک نکند پس نصیب شیطان است چنانچه ملا علی
قاری و طیبی و سید در شرح مشکوة در تحت این حدیث لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من
صلوته یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه می نویسد فیه ان
من اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه الشیطان
من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة ومنکر و در جواب سوال چهل و هفتم تخصیص کردن و
اصرار شدن بامر مباح یا مندوب بوضعیکه از امور که واجبه در تخصیصها عمل آوردن پس اضلال از
شیطان است کما یفهم هذا المعنی من عبارة شرح المشکوة لملا علی قاری

و الطیبی و السید که شرح این حدیث مرقوم است عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال لا
یجعل الخ باید دانست که استدلال بکلام طیبی که ملا علی قاری در مرقاة از وی نقل نموده یعنی و
فیه ان من اصر علی امر مندوب وجعله عزما [illegible] محل ناشی است ازین فهمی چه مراد
ازان کلام نیست مگر اینکه غیر واجب را واجب اعتقاد کردن وجائز را ناجائز اعتقاد نمودن از شیطان
است که خود ملا علی قاری در همان مرقاة در شرح همان حدیث می نویسد لا یجعل احدکم
للشیطان شیئا من صلوته یری بضم الیاء و فتحها ای یظن احدکم او یعتقد
وهو استینافا فکان قایلا یقول کیف یجعل احد للشیطان من
صلوته فقال یری ان حقا ای واجبا علیه ان لا ینصرف ای یذهب انه
حق علیه ان لا ینصرف اذا فرغ من الصلوة الا عن یمینه ای عن جانب
یمینه فمن اعتقد ذلک فقد تابع الشیطان ای فی اعتقاده حقیقة ما لیس
بحق علیه پس حاصل حدیث و شرح [illegible] و [illegible] و اعتقاد
امر [illegible] و مباح چنانکه [illegible] ما [illegible] در مشکوة از صحیحین
عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم
یا عبد الله لا تکن مثل فلان انه کان یقوم من اللیل فترک قیام اللیل
ملا علی قاری در شرح می نویسد ای لا عن عذر بل فتوره ورفاهیة فلم یکن من
الموفین بعهدهم اذا عاهدوا و انتظم فی سلک ما قیل من ان تارک
الورد ملعون وانما قلنا من ان صاحب الورد ملعون محمول علی الانکار
والمراد بذکر فلان لا بعد هذا الکلام وبابه من [illegible] وفی الحدیث اشارة
الی ان ترک العبادة والرجوع الی العادة [illegible] الزیادة فی الدعا

نعوذ بالله من الحور بعد الكور اذ ينبغي السالك في المريدات ان يكون طالبا للزيادة
ولذا قيل من لم يكن في زيادة فهو في نقصان ومن استوى يوماه فهو مغبون
وهو في مشكوة المصابيح بنص لفظه وعن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ملا علي القاري في شرحه لو
احب الاعمال اي الاوراد ادومها لان النفس تألف به وتداوم عليه بحسب
الاقبال عليه قال ابن الملك وقال المظهر فهذا الحديث ينكر اهل التصوف ترك
الاوراد كما ينكرون ترك الفرائض انتهى والاستدلال بحديث ابن عمر وما قبله
وحديث عائشة الذي يلي هذا الحديث اظهر فانه لا وجه الا [illegible] على
الاولى كما لا يخفى وقد يوجه بانه اذا ترك الطاعة بغير ضرورة فكأنه اعرض عن
عبادة المولى فاستحق المقت بخلاف المداوم على الباب فيستحق ان يجعل
من الاحباب ويعد من اولي الالباب وان قل اي ولو قل العمل [illegible]
العمل القليل مع المداومة والمواظبة احب من العمل الكثير مع ترك المواظبة
والمحافظة متفق عليه في الازهار هذا من افراد مسلم قال الابهري
لعل المصنف جعله من المتفق عليه لما روى البخاري عن مسروق اي الا
عمال احب الى النبي صلى الله عليه وسلم قالت الدائم انتهى فيكون رواه
البخاري بالمعنى وايضا مسلم في المعنى وفي مشكوة المصابيح روى [illegible]
عن عائشة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خذوا من الاعمال
ما تطيقون فان الله لا يمل حتى تملوا ملا علي القاري في شرحه [illegible]
[illegible] النوافل [illegible] والاذكار [illegible]

اى المداومة عليه وقال ابن الملك يعني لا تحملوا على انفسكم اورادا كثيرة بحيث
لا تقدروا على مداومتها فتتركوها فان الله لا يمل قال ابن الملك معنى الملال
من الله ترك اعطاء الثواب حتى تملوا اى تتركوا عبادته وہم در مشکوۃ است
عن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام عن
حزبه او عن شيء منه فقرءه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه من الليل
رواه مسلم و در حصن حصين نوشته و ينبغي من كان له ورد في وقت من ليل او
نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتي به اذا امكنه ولا
يهمله ايضا والملازمة عليه ولا يتساهل في قضائه ملا على قاری در شرح مینویسد
او غير ذلك اى عرفا ذكر من جمعة او شهر او سنة ففاته اى ورده بعذر
او غيره الملازمة عليه اى المداومة والمحافظة على الورد در ملمعة في تحقيق
البدعة در رد قول دلیس وهابيه الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما
يصير حراما وكذا بل الفعل الحسن المندوب ايضا نوشته وذلك بهتان وكذب
وافتراء على الله ورسوله مخالف الشرع وقد جعلوه اصلا واساسا وفرعوا عليه
فروعا كثيرة وليس له اصل من ادعى فعليه ان يأتي باية دالة عليه او حديث
مصرح به واذ ليس فهذا الاختراع في الدين هو البدعة الضالة وطالما
طالبنا هؤلاء على هذا الدعوى وما به يتمسكون فما كان لهم بذلك من
علم انهم الا يخرصون وبعد ما عجزوا من اثبات هذا المبدع طالبونا بابطال
هذا المخترع والبينة وان كان للمدعي وفقدها لبطلان دعواه يكفي ولكن
للقصود النصيحة نأتي بالحجج الصحيحة الصريحة فنقول فيما ذكرنا من علما

الائمة الهادين تصريحات فى جملة خلاف الدعوى وابطال المدعى فمنها استدلاله بحديث صوم عاشورا فان اليهود وقتوا هذا اليوم وخصصوا الصوم من عند انفسهم لا بامر موسى وقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم منهم وصير سنة من كل سنة فقد ثبت ان نفس التقييد ليس بقبيح بل القبح والحسن يرجع الى الاصل ولو كان نفس التقييد سببا للحرمة فكيف يقبله رسول الله صلى الله عليه وسلم لاسيما وهو تقييد اليهود تعظيما لهذا اليوم والحديث فى صحيح مسلم عن ابن عباس ومنها استدلاله لاثباته بحديث سماع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه فى الجنة على صلوته ركعتين بعد كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلى الله عليه وسلم بل استنباطها من الامر بمطلق الصلوة والحديث فى صحيح مسلم عن ابى هريرة رض ومنها استدلالهم بالسوال عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجابته صلى الله عليه وسلم ببيان شرفه بولادته و الانزال عليه فيه والحديث فى مسلم عن ابى قتادة قال النووى فى شرحه وفى الحديث دليل على ان الزمان يتشرف بما وقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن لم يكن معه فى الصلوة ومنها حكمهم بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط فى اكثرها لا يخرج ذلك عن كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متعلقة على جواز فعلها والاستحباب لها رجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على مدح تخصيص يوم مولده صلى الله عليه وسلم من كل سنة بالبر والاحسان والرد على من يطعن فيه ومنها

الاستئذان ومنها انه دخل على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم الحجر
بسواته وقوله صلى الله عليه وسلم اذ قيل له والحديث في سنن ابي
داود ومنها ان لبيد الصحابي ان لا تنصب الصبا الاخضر واطم والقصبة
في تهذيب النووي انتهى وروايت خلد حوائج بهم باشند از قيود والحجار بالا گذشت بعضي
مردم كه بجواز اعراس دليل آرند كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر سال براى زيارة قبور شهدا
رفته اند كه يأتي قبور الشهداء على راس كل حول پس جوابش اينكه اول اين حديث از صحاح نيست كه
محل حجت باشد بلكه از آن كتب است كه در آن كتب احاديث هر قسم صحيح وحسن وضعيف بلكه موضوع
هم يافته ميشود كما نقل السيوطي عن جرير عن محمد ابراهيم قال كان النبي صلى الله عليه وسلم
يأتي قبور الشهداء على راس كل حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى
الدار انتهى در كتاب ابن جرير احاديث هر قسم موجود اند بعضيد از محدثين اين حديث متصل الاسنا
مرفوع هم نيست پس از روايات صحيح باشد وقتيكه يقين بصحت ايشان نشد در مقام استدلال
بجواز شيء وعدم آن آوردن نشايد زيرا كه صحت حديث در استدلال ضروريست قوله بعضي
ظاهر امر او از بعض مولوى عبد العزيز صاحب اند كه در فتوى باين حديث استدلال نموده اند و ان
استفتاء جواب نوشته عجيب وشتابهات آباء نزد بعضي اعيان موجود وتصريح نام در بيان
مقام مخالف علماي خود كه تغليط عوام است ونسبت بلفظ بعض ياد نموده بود وقبح آن مشغول
شد وپاس حقوق را بالكليه فراموش كرد مگر تعجب است چه طريقه اختيار نموده بر آن تفضيل
تامي فقها وصوفيه واعيان امت همه ملازم في ابن عبد العزيز بجا وحيه تحقيق وارد فانه اذا
لم تستحي فاصنع ما شئت قوله [illegible] كه محل حجت باشد اين كلام [illegible]
[illegible]

در [illegible] تعیین غیر مشهور اگر بکوشش ایشان هم بقطع اعتماد نرسد پس توان کرد نقاد محدثین بر صحیح بخاری
پس وجه طعن کرده اند و بعض محدثین بر بعض احادیث بخاری باندازه مبالغه در طعن نموده که بحکم
وضع رسانیده و از انجمله حدیث اسرا او از شریک است عبد الحق در جمع بین الصحیحین و قاضی عیاض
و غیرهما درین حدیث کلام کرده اند و ابو الفضل بن طاهر بابی [illegible] خاص تصنیف نموده و دران
از ابن حزم نقل کرده قال لم یجد للبخاری و مسلم فی کتابیهما شیئا لا یحتمل مخرجا
الا حدیثین ثم علیهما فی تخریجه الوهم وقال الخطابی لیس فی هذا الکتاب حدیث
اشنع ظاهرا و لا ابشع مذاقا من هذا الفصل وقد جزم ابن القیم فی الهدی
بان فی روایة شریک عشرة اوهام ابن حجر در فتح الباری شرح صحیح بخاری
قال [illegible] ابن القیم [illegible] در حدیث [illegible] در حلق و تقصیر حدیث [illegible] بن حرب در روایت
هم کلام است و در حدیث مسلم از عکرمه بن عمار در قصه اسلام ابی سفیان قال ابن حزم هذا
حدیث موضوع لا شک فی وضعه و دیگر [illegible] وجوه طعن است که شیخ قطب الدین حلبی گفته که بعضی
پیروان بخاری بر مسلم تعرض کرده [illegible] احادیث [illegible] صحیح که زیاده [illegible] بنام
ایشان [illegible] الناس [illegible] مقصود [illegible] ضعیف [illegible]
باشند [illegible] در حدیث [illegible] دارقطنی [illegible] کتابی تصنیف کرده و ابو مسعود دمشقی
هم بر بخاری و مسلم [illegible] الزام نوشته و ابو علی غسانی در کتاب علل [illegible]
[illegible] ابن حجر [illegible] هدی الساری بعد نقل ابن [illegible]
[illegible] ابو عمرو بن صلاح [illegible] اجماع بر تلقی این کتاب بقبول و تسلیم [illegible] سوای
[illegible] ابن صلاح هم تعرض نموده و گفته [illegible]
[illegible] بخاری [illegible] دران [illegible]

مسنده است و آنچه در ارسیده از آنکه دارقطنی تعلیل نموده یکصد و ده حدیث است که جواب
بعضی ظاهر و بعضی محتمل و جواب بعضی محض تعسف بالجمله در کتاب مذکور موجود که احادیث بخاری و مسلم
آنچه دران معتمدی از حفاظ قدح نموده است مستثنی است وجه ثالث طعن در رجال خاص ایشان
ابن حجر در ارشاد الساری و غیره فی غیره در مقام ترجیح بخاری بر مسلم میگوید که چهارصد و سی
و چند کس اند که بخاری در روایت ایشان منفرد است که مسلم از ایشان روایت نکرده هشتاد
کس ازان متکلم فیه بضعف اند و مسلم متفرد است بششصد و بیست کس متکلم فیه ازان یکصد
و شصت کس اند و در ارشاد الساری فصل تاسع در بیان رجال بخاری که در اوشان
طعن کرده است منعقد نموده زاید از پنجصد نام دران نوشته است و در نخبه از تلقی بالقبول استثنا
نموده مواضع را که کسی از حفاظ در بخاری و مسلم انتقاد نموده باشد و آنکه در دو مدلول او تجاذب
باشد از آنچه در هر دو کتاب جای که ترجیح نیست لاستحالة ان یفید المتناقضان العلم بصدقهما
من غیر ترجیح لاحدهما غرض که محل سخن بودن صحاح سته سخن بی محل بلکه محض سخن است و همچنان
آنچه کفته در کتاب ابن جریر احادیث هر قسم موجود اند چه همین است حال صحاح سته هم شیخ عبد الحق
در مقدمه ترجمه مشکوة می نویسد درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان و ضعاف
همه موجود است و تسمیه آن بصحاح سته بطریق تغلیب است انتهی پس حدیث صحیح نه در صحاح سته
منحصر و نه صحاح سته منحصر بر صحیح پس طعن مجیب بجای نمیرسد هان اگر نقادان فن حکم کرده باشند که کلا
حدیث کتاب ابن جریر را اعتبار نباید کرد یا کسی در خاص این حدیث کلام میکردی و مجیب آن را بیان
می نمود البته قابل التفات بود و حال مناقب ابن جریر که در طبقه ترمذی و نسائی است آنچه در کتاب
اسماء الرجال مذکور آوردنش درینجا موجب طول است و این حدیث را جلال الدین سیوطی در شرح
الصدور نقل نموده که کتاب مذکور نزد مجیب هم مسلم که درین رساله هم جا بجا استناد بآن نموده

وملا علی قاری در مرقاة خود جا بجا از کتاب شرح الصدر نقل نموده و خود هم همچنان معتقد لیکن پیش او وقتیکه
کلام کسی از نقاد و معتمدین در باب روایت حدیث نقل کند بی سبب رد کردن حدیث با وجود قبول
اکابر فن دور از دیانت است و عجیب‌تر اینجا تمام ارادت را شیخ تو بارها دیده که تمسک بحدیث ضعیف نموده
چه عبارت شرح الصدور این است واخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی
صلی الله علیه وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس کل حول فیقول السلام علیکم
بما صبرتم فنعم عقبی الدار وابوبکر و عمر و عثمان و سیوطی در منثور این تمام را ذکر نموده
است و در اینجا از کتاب ابن منذر و ابن مردویه از انس صحابی روایت کرده است قوله نزد
محدثین این حدیث متصل الاسناد و مرفوع هم نیست پس روایت این صحیح نباشد انتهی کلامه سخیف
عجیب دلالت میکند بر ناواقفیت محض از اصطلاح فن حدیث و حکم مرفوع بودن این حدیث محض تهمت
است یا تغلیط شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة می‌نویسد پس آنچه منتهی بآنحضرت شود گردد
آن را مرفوع میگویند چنانچه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گفت ابن
عباس آمده است مرفوعا یا گویند رفعه ابن عباس و آنچه منتهی بصحابه گردد
موقوف خوانند و آنچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و رفع گاهی صریح بود چنانکه
گذشت و گاهی در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کاری و سخنی نقل کنند که از ایشان به
فکر و عقل نتوان گفت و جز بسماع و نقل بدان راه نبود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و آینده خبر دهند این نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت چنین میکردیم یا گویند سنت چنین
است این نیز در حکم مرفوع است این است ملخص کلام شیخ عبد الحق و ابن صلاح در مقدمه گفته
المرفوع فهو ما اضیف الی رسول الله صلی الله علیه وسلم خاصة ولا یقع مطلقه علی غیر ذلک نحو الموقوف
علی الصحابة و غیره و یدخل فی المرفوع المتصل والمنقطع والمرسل پس بودن این حدیث مرفوع ثابت

چه در مرفوع اتصال شرط نیست چنانچه در اتصال هم رفع شرط نیست متصل آنست که اسناد او
تا منتهی سند بسمع راوی از شیخ خود از میان ساقط نگردد تا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
متصل مرفوع و اگر تا صحابی است متصل موقوف چنانچه گذشت و اگر در مرفوع هم اشتراط
اتصال فرض کرده شود تا دگران بهر متصل نیز است قول پس نزد ایشان صحیح نباشد این
تفریع هم غلط است چه مرفوع بودن مسلم هم در صحت نیست موقوف و مقطوع هم صحیح میباشد
شیخ عبد الحق در مقدمه شرح مشکوة نوشته که حدیث صحیح آنست که بنقل عدل تام الضبط متصل السند
تا منتهی ثابت شده باشد قوله و هرگاه یقین صحت آن نشد فرض محض غلط است صحت حدیث در
استدلال ضرور نیست ظاهرا مجیب برای تغلیط عوام صحیح را مقابل غلط قرار داده گفت صحت در
استدلال ضرور نیست یعنی استدلال بحدیث غلط نباید کرد و هرگاه که ثابت شود که حدیث صحیح
نیست احتمال بی فهم باشد که غلط است غفر الله لمن هذا التأليف شیخ عبد الحق در مقدمه شرح
می نویسد احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته نزد عامه علما و آن
ملحق است بصحیح در احتجاج اگر چه در رتبه کمتر است و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق مرتبه حسن
برسد آن نیز حجت است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضایل اعمال معتبر است
نه در غیر آن مفرد آن مراد است نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف
صرح به الائمه و بعضی گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعضی روات یا اختلاط یا تدلیس
با وجود صدق و دیانت منجبر گردد بتعدد طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی یا شذوذ
و فحش خطا بود اگر چه تعدد طرق داشته باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در
فضایل اعمال معمول بها باشد [illegible] طرق ضعیف
بضعف افاده میکند قوت را و الا این [illegible] احتجاج

بر صحیح بغیر صحیح است و از جهت اسناد هم حصر نحیب در متصل الاسناد نیست چه مرسل هم نزد
ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیه مطلقا و امام احمد رح بقولی و امام شافعی بشرط اعتضاد
بوجه دیگر مقبول است شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مینویسد نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله
علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق است و اعتماد
زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد او صحیح نمی بود ارسال نمیکرد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
نمی گفت و نزد امام شافعی اگر تایید یافت و مرسل اعتضاد یابد بوجه دیگر مقبول است و از امام
احمد دو قول بقولی قبول و بقولی توقف و ملخص کشف بزدوی این است الانقطاع نوعان
ظاهر و باطن اما الظاهر فهو المرسل من الاخبار وذلك اربعة انواع الاول
ما ارسله الصحابی والثانی ما ارسله القرن الثانی والثالث ما ارسله
العدل فی کل عصر والرابع ما ارسل من وجه واتصل من وجه اخر اما القسم
الاول فمقبول بالاجماع واما ارسال القرن الثانی والثالث فحجة عندنا
وهو فوق المسند وقال الشافعی لا یقبل المرسل الا ان ثبت اتصاله من
طریق اخر وحکی اصحاب مالك عنه انه کان یقبل المراسیل ویعمل بها مثل
قولنا احتج المخالف لان الجهل بالراوی جهل بصفاته التی بها تصح روایته
کما نقول لا باس بالارسال استدلالا بعمل الصحابة رضی الله عنهم وبالمعنی
المعقول اما المعنی فهو ان کلامنا فی ارسال من لو اسند عن غیره قبل اسناده
ولا یظن به الکذب علیه فلان لا یظن به علی رسول الله صلی الله علیه
وسلم اولی والمعتاد من الامر ان العدل اذا وضح له الطریق واستبان
[illegible] طوی [illegible] الامر وعزم علیه فقال [illegible] قال رسول الله صلی الله

وسلم و اذا لم يتفق له الا مرسله الى من سمعه يحمله ما تحمله وعند اصحاب الظاهر
الحديث فرد و اقوى الامرين دفيه تعطيل كثير من السنن و اما ارسال من
دون هولاء فقد اختلف فيه فقال بعضنا يقبل ارسال كل عدل و قال
بعضهم لا يقبل لان الزمان زمان فسق لابد من البيان الا ان يروى الثقات
مرسله كما رووا مسنده و بتقدير صحت الحديث مجمل است باين وضع كه يأتي قبور الشهدا
راس كل حول دو معنى دارد يأتي على راس حول من اول السنة اى اول المحرم و يأتي على راس
حول من سنة موت صاحب القبر و قاعده اصول فقه است كه عمل نمودن بحديث مجمل جايز نيست
مادامیکه از طرف مجمل یعنی از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیان ایدا نوقت عمل بحدیث مجمل جایز
می شود و الا قاعده اصول فقه در عمل مجمل از زمان جاری باید کرد که اول از اصول فقه معنی
مجمل هم باید فهمید و بی فهم معنی جاری کردن حکم بیجا است مجیب از معنی مجمل تقریبا نا واقف است
ورنه نمی گفت که بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد بلکه معین باشد چرا که مجمل ضد معین نیست بلکه ضد مفصل
است پس اطلاق لفظ مجمل اینجا بمعنی لغوی صحیح است که در لغت معنی مجمل مجموع است و بمعنی اصطلا
در شاشی اما المجمل فما ازدحمت فيه المعاني واشتبه المراد به اشتباها لا يدرك
بنفس العبارة بل بالرجوع الى الاستفسار ثم الطلب ثم التامل وحكمه اعتقاد
الحقية فيما هو المراد و التوقف فيه الى ان تبين ببيان المجمل حالا باید دید که در لفظ
حول تعدد معنی کجا ست لفظ حول مشترک نیست در سنه که اولش محرم و در سن که اولش
موت صاحب قبر است مثل عین بلکه موضوع او دوره مقرر است عام از اینکه ابتدا اش
از محرم باشد یا صفر اول محرم یا دوم محرم از هر چیز دوره که ابتدا کند تا همان چیز رسید
حول است و تعیین در معنی حول داخل نیست و آنکه مجیب اول محرم نوشته مقام تعجب است

نمیداند که تعیین سنه هجری یا ابتدای سال از محرم برای محاسبات در خلافت حضرت عمر رضی الله عنه
قرار یافته است در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس احتمال اول محرم مرتفع شد
و معنی ثانی باقی ماند و عرف هم شاهد آنست و اگر چه این احکام عوارض را باعث ترک عمل قرار
داده آید تا ملاحده اباحیه را حاجت از همه تعطیلات مرتفع گردد و همین یک دلیل کفایت کند
و در قرآن و حدیث هر جا که لفظ حول و سنه است بر مذهب مجیب واجب الترک و عمل بدان
ناجایز خواهد شد علاوه ازین میگوییم اصل مدعی که مجیب در پی ابطال اوست یعنی مقرر
کردن روز عرس بهر تقدیر ثابت است یعنی خواه اول محرم باشد یا اول سنه بعثت صاحب
قبر و مطلب مجیب که منع مطلق یعنی است و طرفه ماجرا است که این حدیث را مجمل میگوید و لا تجعلوا
قبری عیدا را مجمل نمیداند خدا داند که در وهم خویش چه فهمیده است و بر تقدیر یکه مجمل هم نباشد
بلکه معین باشد چنانچه معاصران زمان ما می‌فهمند پس جواب آن میگوییم که این حدیث معارض
است بحدیث لا تجعلوا قبری عیدا ای لا تجتمعوا عند قبری کاجتماعکم للعید فافهم و لا تکلم حاشا که
معارضت داشته باشد که معنی حدیث بالا تصریح گذشت بلکه بمعنی بیان کرده مجیب هم شاید
تعارض نیست چه در معنی حدیث گفته که اجتماع نکنند بزینت و سرور و لهو و لعب که موجب غفلت
است پس این معنی را بزیارة قبور شهدا بر سر هر سال معارضه کجاست و اصل این است که
مدلول حدیث همین قدر است که حضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت قبور شهدای احد تشریف
می بردند پس دلالت اصل حدیث فقط بر زیارت قبور شد و صرف زیارة قبور را کسی
منع نمیکند و عرس کردن امر زاید است و این حدیث را دلیل برای عرس آوردن نمیاید
کلامی است بمعنی خرافت آن از اجلی بدیهیات که مستلزم الغای الفاظ حدیث است نعوذ بالله
من هذا التعصب و تمام احکام مشروط بشروط و مقید بقیود زمان بیفایده خواهد شد که مدلول

این نحو ابلاغ و دیگر مطلق قبل هذا الاجنون کسیکه در هر هفته یا در هر ماه یا بعد مدتی برای زیارت
قبور رفته باشد آن را کسی عرس نخواهند گفت چگونه گویند که عرس عبارت است از تعین
یوم هر سال و آن متحقق نشد و حقیقت عرس که رواج دارد این است که روز معین نموده مردمان
جمع شوند و لباس بپوشند و در مقام قبر یا بجای دیگر رنگ سازند و چیزی اختراعات نمو[ده]
و بدعات مثل آلات لهو و لعب و غیره بعمل آرند آن را عرس خواهند گفت حقیقت عرس
رسانیدن ثواب بمولی در روز معین یعنی هر سال است و همین امر مبحوث عنه است و سوال
سایل هم از مقرر کردن روز عرس و بیان مجیب هم در همان است و امور مذمومه هر جا شامل
و اصل حقیقت او باشند مذموم است هر وقت و هر جا که باشد در عرس سرایت میکنند ولی
مذموم هم میباشد و انکار آن از مجیب خیلی مستبعد است و الا واقف بینندگان موجود اند
که شاه عبد العزیز صاحب عرس والد خود میکردند و کدام امر مذموم از آلات لهو و غیره
نمیشد و مجیب هم این امر بچشم خود ملاحظه نموده و در اهتمام مانده و علی هذا القیاس
عرس مرزا جان جانان صاحب و دیگر چند جا در دهلی معمول است که اکثری با مکروهات و محرمات
هم میباشد پس از جهت اشیاء خارجه حکم بر نفس شی نمودن دور از عقل است اگر کسی
روز معین نموده صد بار یا هزار بار استغفار نماید آن را کسی عرس نخواهند گفت معلوم نیست
که این امر نزد مجیب جایز است یا نه اگر نیست این ذکر نفرموده و اگر جایز است پس اصل
مبحثه اش هم بهم خورد و جواب سوال سایل که مقرر کردن روز عرس جایز است
یا نه همین است که جایز است و اگر کدام امر مکروه یا حرام در آن باشد آن ممنوع است
و قیاس عرس بر مولود شریف غیر صحیح است زیرا که در مولد شریف ذکر ولادت حضرت
خیر البشر صلی الله علیه وسلم است و آن [illegible]

برای فرحت و سرور که خالی از بدعات و منکرات باشد اداده واجب
ثابت گشته و در واقع فرحت مثل فرحت ولادت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیگر امری
پس دیگر او در چنین قیاس نخواهد شد ظاهر این کلام ناظر بر آنست که مولد جائز است پس بنا
مقرر کردن روز از طرف خود بی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین ایضاً
بر یعه ثبوت سید مولد و عرس برابر است چون بی سندی جواز یکی است و خلو از منکرات
هم بوده باشد که خصوصیت تعین جدا گانه باشد و بعضا در مولد هم اختلاف است بنا
بر قرون ثلاثه مشهود بالخیر است این امر معمول نبود بعد قرون ثلاثه این امر حادث شده
بنا بر این علمای [illegible] جواز و عدم جواز آن مختلف شده اند چنانچه بتفصیل در کتاب سیرت
شامی مرقوم است من شاء فلینظر فیه اما حواله اختلاف علما در سیرت شامی این شبهه
میشود که صاحب سیرت شامی بر نقل اختلاف اقتصار نموده قول فیصل و راجح ننوشته
بنا بر آنچه قول [illegible] بر کتابت مجیب مشتکات را انتقاضا می [illegible] قول فیصل بود و بعد [illegible]
از علماء مجیب که تطبیق نقل با اصل نموده است اگر چه با نقل مخالف اصل برآید و الیه [illegible]
اصرار دارد از قبیل است چه صاحب سیرت شامی استحباب آن [illegible] و جماعه کثیره از اعلام
نقل نموده و تخصیص [illegible] نموده و [illegible] خلاف جمهور کلام نموده و دلائل از شیوخ [illegible]
نقل سابقه [illegible] دلایل موجب ابطال قول [illegible] نموده اند [illegible] اختلاف نام نهادن [illegible]
[illegible] شدن و برای عدم جواز بر خلاف جمهور کافی دانستن چنانچه است ظاهر که [illegible]
[illegible] قال [illegible] سیرة الشامی [illegible]
[illegible] الا [illegible] التحادی [illegible] الشریف لم ینقل احد من السلف
الصالح فی القرون الثلاثة الفاضلة وانما حدث بعد، ولا زال اهل الاسلام

في ساير الاقطار والمدن الكبار يشتغلون في شهر مولده صلى الله عليه
وآله وسلم بعمل الولايم البديعة المشتملة على الامور البهجة الرفيعة ويتصدقون
في لياليه بانواع الصدقات ويظهرون السرور ويزيدون في المبرات ويعتنون
بقرءة مولده الكريم ويظهر عليهم من بركاته فضل عظيم وقال الامام الحافظ
ابو الخير ابن الجزري شيخ القراء من خواصه انه امان في ذلك العام وبشرى
عاجلة بنيل البغية والمرام قال الحافظ عماد الدين بن كثير كان صاحب
اربل يعمل المولد الشريف في ربيع الاول ويحتفل به احتفالا هايلا وقد صنف
الشيخ ابو الخطاب ابن دحية له كتابا في المولد سماه التنوير في مولد البشير
النذير وقد اثنى عليه الايمة منهم الحافظ ابو شامة شيخ النووي في
كتاب الباعث على انكار البدع والحوادث وقال ومثل هذا حسن يندب
اليه ويشكر فاعله ويثنى عليه قال ابن الجوزي لو لم يكن في ذلك الا
ارغام الشيطان وادعام اهل الايمان وقال العلامة ابن ظفر في الدر
المنتظم وقد عمل المحبون للنبي صلى الله عليه وسلم فرحا بمولده الولايم فمن
ذلك ما عمله بالقاهرة من الولايم الكبار الشيخ ابو الحسن المعروف بابن
قفل قدس الله سره شيخ شيخنا الى عبد الله بن محمد بن النعمان وعمل ذلك
قبله جمال الدين العجمي الهمداني وممن عمل ذلك على قدر وسعه يوسف
الحجار بمصر وقد راى النبي صلى الله عليه وسلم وهو يحرض يوسف
المذكور على عمل ذلك قال وسمعت يوسف بن علي بن زريق الشامي
الاصل المصري المولد الحجار بمصر في منزله بها حيث يعمل مولد النبي صلى

الله عليه وسلم يقول رايت رسول الله تعالى صلى الله عليه وسلم
فى المنام منذ عشرين سنة وكان لى اخ فى الله تعالى يقال له الشيخ ابو بكر
الحجاز فرايت كانى وابا بكر هذا بين يدى النبى صلى الله عليه واله وسلم
جالسين فامسك ابو بكر لحيته نفسه وفرقها نصفين فذكر للنبى صلى الله
عليه وسلم كلاما لا افهمه فقال النبى صلى الله عليه وسلم مجيبا له لو لا
هذا لكانت هذه فى النار ودار الى وقال لاضربنك وكان بيده قضيب فقلت
لاى شى يا رسول الله تعالى فقال حتى لا تبطل المولد ولا السنن قال يوسف
فعمله منذ عشرين عاما الى الان قال وسمعت يوسف المذكور يقول سمعت
ابا بكر الحجاز يقول سمعت منصور البتاء يقول رايت النبى صلى الله عليه
وسلم فى المنام يقول لى قل له لا يبطله يعنى المولد ما عليك ممن اكل وممن
لم ياكل قال وسمعت شيخنا ابن محمد النعمان يقول سمعت الشيخ ابا موسى الزرهونى
يقول رايت النبى صلى الله عليه وسلم فى النوم فذكرت له ما يقوله الفقهاء
فى عمل الولايم فى المولد فقال النبى صلى الله عليه وسلم من فرح بنا فرحنا
به وقال الشيخ الامام العلامة الشهير بابن البطاح فى فتوى بخطه اذا انفق
المنفق تلك الليلة وجمع جمعا اطعمهم ما يجوز واسمعهم ما يجوز سماعه و
دفع للمسمع المشوق الاخرة ملبوسا كل ذلك سرور بمولده صلى الله عليه
وسلم فجميع ذلك جائز ويثاب فاعله اذا احسن القصد ولا يختص ذلك
بالفقراء دون الاغنياء الا ان يقصد مواساة الاحوج فالفقراء اكثر ثوابا
نعم ان كان الاجتماع بما يتعاطاه فقراء الزمان من اكل الحشيش واجتماع

المردان وانشاد المشوقات للشهوات الدنيوية وغير ذلك من المحرمات
بالله تعالى فهذا يجمع اثام وقال الشيخ الامام جلال الدين بن عبد الرحمن
عبد الملك المعروف بالمخلص الكتاني رحمه الله مولد رسول الله صلى الله عليه
وسلم مبجل مكرم قدس يوم ولادته وشرف وعظم وكان وجوده [illegible]
سبب النجاة لمن اتبعه وتقليل حظ جهنم لمن اعد لها لفرحه بولادته صلى الله
عليه وسلم وتمت بركاته على من اهتدى به فشابه هذا اليوم يوم الجمعة
من حيث ان يوم الجمعة لا تسعر فيه جهنم هكذا ورد عنه صلى الله عليه
وسلم فمن المناسب اظهار السرور وانفاق الميسور واجابة من دعاه رب
الوليمة للحضور وقال الامام العلامة ظهير الدين بن جعفر هي بدعة حسنة
اذا قصد فاعلها جمع الصالحين والصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم
واطعام الطعام للفقراء والمساكين وهذا القدر يثاب عليه بهذا الشرط
في كل وقت واما جمع الرعاع وعمل السماع والرقص ونحو ذلك فلا ينبغي
بل يقارب ان يذم وقال الشيخ نصير الدين الصالحي هذا من السنن لكن
اذا انفق في هذا اليوم واظهر السرور فرحا بدخول النبي صلى الله عليه
وسلم في الوجود واتخذ السماع الخالي من المردان وانشاد ما يثير نار الشهوة
من العشقيات وانشاد ما يشوق الى الآخرة ويزهد في الدنيا فهذا اجتماع
حسن يثاب قاصد ذلك [illegible] الناس [illegible] ما في
[illegible] ضرورة [illegible] واجتماع الصلحاء
فقط ليأكلوا ذلك الطعام ويذكرون الله تعالى ويصلون على رسوله صلى

الله عليه وسلم ونهينا عن القربات والمنهيات. وقال الإمام الحافظ أبو محمد
عبد الرحمن بن إسمعيل المعروف بأبي شامة في كتابه الباعث على إنكار البدع
والحوادث قال الربيع قال الشافعي رحمه الله المحدثات في الأمور ضربان أحدهما
ما أحدث مما يخالف كتابا أو سنة أو أثرا أو إجماعا فهذه البدعة الضلالة
والثاني ما أحدث من الخير لا خلاف لأحد في هذا فهي محدثة غير مذمومة
قال عمر رضي الله عنه في قيام رمضان نعمت البدعة هذه يعني أنها
محدثة لم تكن وإذا كانت فليس فيها رد لما مضى فالبدعة الحسنة متفق
على جواز فعلها والاستحباب لها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها
وهي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشيء ولا يلزم من فعله
محذور شرعي وذلك نحو بناء المنابر والربط والمدارس وخانات السبيل
وغير ذلك من أنواع البر التي لم تعهد في الصدر الأول فإنه موافق لما جاءت
به الشريعة من اصطناع المعروف والمعاونة على البر والتقوى ومن أحسن ما
ابتدع في زماننا هذا من هذا القبيل ما كان يفعل بمدينة اربل كل عام في
اليوم الموافق ليوم مولد النبي صلى الله عليه وسلم من الصدقات والمعروف
وإظهار الزينة والسرور فإن ذلك مع ما فيه من الإحسان إلى الفقراء
مشعر بمحبة النبي صلى الله عليه وسلم وتعظيمه وجلالته في قلب فاعله
وشكر الله على ما من به من إيجاد رسوله الذي أرسله رحمة للعالمين
صلى الله عليه وسلم وكان أول من فعل ذلك بالموصل الشيخ عمر بن محمد
الملا أحد الصالحين المشهورين وبه اقتدى في ذلك صاحب اربل وغيره

وقال الشيخ الامام العلامة صدر الدين بن عمر الشافعي هذه البدعة لا باس
بها ولا يكره البدع الا اذا راغمت السنة واما اذا لم يراغمها فلا تكره ويثاب الانسان
بحسب قصده في اظهار السرور والفرح بمولد النبي صلى الله عليه وسلم وقال الحافظ
اصل عمل المولد بدعة ولكنها مع ذلك قد اشتملت على محاسن وضدها فمن
تحرى في عملها المحاسن وتجنب ضدها كان بدعة حسنة ومن لا فلا و
قال قد ظهر لي تخريجها على اصل ثابت وهو ما ثبت في الصحيحين من ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قدم المدينة فوجد اليهود يصومون يوم عاشورا
فسالهم فقالوا هذا يوم اغرق الله فيه فرعون ونجا موسى فنحن نصومه شكرا لله
تعالى فقال انا احق بموسى منكم فصامه وامر بصيامه فيستفاد منه فعل ذلك
شكرا لله تعالى ما من به في يوم معين من اسداء نعمة او دفع نقمة ويعاد ذلك
في نظير ذلك اليوم من كل سنة والشكر لله تعالى يحصل بانواع العبادات
كالسجود والقيام والصدقة والتلاوة واي نعمة اعظم من النعمة ببروز هذا
النبي الكريم نبي الرحمة في ذلك اليوم وعلى هذا فينبغي ان يتحرى اليوم بعينه
حتى يطابق قصة موسى عليه السلام في يوم عاشورا ومن لم يلاحظ ذلك لا يبالي بعمل
المولد في اي يوم من الشهر بل توسع قوم فنقلوه الى يوم من السنة وفيه ما
فيه قال شيخ القراء الحافظ ابو الخير بن الجزري قد رأى ابو لهب بعد موته
في النوم فقيل ما حالك فقال في النار الا انه يخفف عني كل ليلة اثنين وامص
من بين اصبعي هاتين ماء بقدر هذا واشار الى راس اصبعه وان ذلك
باعتاقي ثويبة عند ما بشرتني بولادة محمد صلى الله عليه وسلم وبارضاعها

له فاذا كان ابو لهب الكافر الذي نزل القران بذمه جوزي في النار بفرحه
ليلة مولد محمد صلى الله عليه وسلم فما حال المسلم الموحد من امة محمد
صلى الله عليه وسلم يستبشر بمولده ويبذل ما تصل اليه قدرته في
محبته لعمري انما يكون جزاؤه من الله الكريم ان يدخله بفضله جنات
النعيم وذكر نحوه الحافظ شمس الدين محمد بن ناصر الدين الدمشقي ثم انشد
اذا كان هذا كافر جاء ذمه وتبت يداه في الجحيم مخلدا اتى انه في
يوم الاثنين دائما يخفف عنه للسرور باحمد فما الظن بالعبد الذي
كان عمره باحمد مسرورا ومات موحدا وقال شيخنا في فتاواه الاحمدى ا
اصل المولد الذي هو اجتماع الناس وقرءة ما تيسر من القران ورواية
الاخبار الواردة في مبدا امر النبي صلى الله عليه وسلم وما وقع فيه من
الايات ثم يمد لهم سماطا ياكلون منه وينصرفون من غير زيادة على ذلك
من البدع الحسنة التي يثاب عليها صاحبها لما فيه من تعظيم قدر النبي
صلى الله عليه وسلم واظهار الفرح والاستبشار بمولده الشريف قال وقد
ظهر لي تخريجه على اصل اخر غير الذي ذكره الحافظ وهو ما رواه البيهقي
عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم عق عن نفسه بعد
النبوة مع انه ورد ان جده عبد المطلب عق عنه في سابع ولادته والعقيقة
لا تعاد مرة ثانية فيحمل ذلك على ان هذا فعله صلى الله عليه وسلم اظهارا
للشكر على ايجاد الله تعالى اياه رحمة للعالمين وتشريعا لامته صلعم كما
كان يصلي على نفسه لذلك فيستحب لنا ايضا اظهار الشكر بمولده بالاجتما

والاطعام ونحو ذلك من وجوه القربات والمثوبات وقال في شرح سفن
ما نصه الصواب انه من البدع الحسنة المندوبة اذا خلى عن المنكرات شرعا
ورحم الله تعالى القائل لمولد خير العالمين جلال لقد غشى الاكوان منه جمال
فيا مخلصا فى حب احمد هذه ليالى بدا فيهن منه هلال فبت محبا وتكسو
عاديا وتفقد من اضحى لديه عيال فتلك فعال المصطفى وخلاله وصحبه
افعال له وخلال لقد كان فعل الخير قرة عينه فليس له فى غير ذاك اشتغال
يا مولد المختار انت ربيعنا بك راحة الارواح والاجساد يا مولدا فاق
الموالد كلها شرفا وساد بسيد الاسياد لا زال ذكرك فى البرية طها
يعاد والشهر كالاعياد فى كل عام للقلوب مسرة بسماع ما يروى به فى
الميلاد فلله لك يشتاق المحب ونشتهى شوقا الله حضور والميعاد ثم ذكر صاحب
السيرة كلام الفاكهانى ونقل رده عن شيخه فى فتاواه وانا اذكره مختصرا
فقال الفاكهانى لا اعلم لهذا المولد اصلا فى كتاب ولا سنة قال الشيخ يقال
عليه نفى العلم لا يلزم منه نفى الوجود وقد استخرج له امام الحفاظ ابو الفضل
بن حجر اصلا من سنة فاستخرجت انا اصلا ثانيا قال الفاكهانى لا ينقل
عمله عن احد من علماء الامة الذين هم القدوة فى الدين قال الشيخ عليه انه
احدثه ملك عالم وقصد به التقرب الى الله تعالى وحضر عنده جماعة
منهم العلماء والصلحاء من غير نكير منهم وارتضاه ابن دحية وصنف له من اجله
كتابا وهؤلاء علماء متدينون رضوه واقروه ولم ينكروه قال الفاكهانى ليس
مندوبا لان حقيقة المندوب ما طلبه الشرع قال الشيخ الطلب فى الندب

قد يكون بالنص قد يكون بالقياس وهذا وان لم يرد فيه النص ففيه القياس
على الاصلين الاتي ذكرهما قال الفاكهاني لا جائز ان يكون مباحا لان الابتداع
في الدين ليس مباحا باجماع المسلمين قال الشيخ كلام غير مسلم لان البدعة لم
تنحصر في المكروه والتحريم بل قد يكون ايضا مباحة ومندوبة وواجبة قال النووي
البدعة في الشرع ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي
منقسمة الى حسنة وقبيحة فقال الشيخ عز الدين بن عبد السلام في القواعد
البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة ومكروهة ومباحة قال
الطريق في ذلك ان يعرض البدعة على القواعد الشرعية فاذا دخل في قواعد الايجاب
فهي واجبة او في قواعد التحريم فهي محرمة او المندوب فمندوبة او المكروه
فمكروهة او المباح فمباحة وذكر لكل واحد من هذه الخمس امثلة الى ان قال
وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد
في العصر الاول ومنها التراويح والكلام في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها
جمع المحافل للاستدلال في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى وروى
البيهقي باسناده في مناقب الشافعي عن الشافعي قال المحدثات من الامور
ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه
البدعة الضلالة والثانية ما احدث فيه من الخير لا خلاف فيه لواحد من
هذه محدثة غير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان
نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى
هذا اخر كلام الشافعي قال الفاكهاني ان عمله رجل من عين ماله لاهله

وعياله واصحابه لا يتجاوزون في ذلك الاجتماع على اكل الطعام ولا يقترفون
شيئا من الآثام وهذا الذي وصفناه انه بدعة مكروهة وشناعة ثم قال
الشيخ هذا القسم مما احدث وليس فيه مخالفة الكتاب ولا السنة ولا اثر ولا
اجماع فهي غير مذمومة كما في عبارة الشافعي فهو من الاحسان الذي لم
في العصر الاول فهي من البدع المندوبة كما في عبارة ابن عبد السلام قال الفاكهاني وان
دخلته الجناية وانضاف اليه الغناء والرقص واجتماع الشبان مع النساء وغير
ذلك من المحرمات فهذا الذي لا يختلف في تحريمه اثنان قال الشيخ هذا كلام
صحيح في نفسه غير ان التحريم فيه انما جاء من قبل هذه الاشياء المحرمة
التي ضمت اليه لا من حيث الاجتماع لاظهار شعار المولد بل لو وقع مثله في
الاجتماع لصلوة الجمعة مثلا لكانت قبيحة شنيعة ولا يلزم من ذلك ذم اصل
الاجتماع لصلوة الجمعة كما هو واضح وقد رأينا بعض هذه الامور في ليالي من
رمضان عند اجتماع الناس لصلوة التراويح افيحرم الاجتماع لاجل هذه الامور
التي قرنت بها كلا بل نقول اصل الاجتماع لصلوة التراويح سنة حسن وما ضم اليه من
الامور الشنيعة شنيع قبيح كذلك نقول اصل الاجتماع لاظهار شعار المولد مندوب
وقربة وما ضم اليه من الامور المكروهة مذمومة قال الفاكهاني الشهر الذي
ولد فيه صلى الله عليه وسلم ربيع الاول وفيه توفي رسول الله صلى الله
عليه وسلم فليس الفرح فيه باولى من الحزن فيه قال الشيخ فيه ان ولادته
صلى الله عليه وسلم اعظم النعم والصبر والسكون والكتم عند المصائب وقد امر
الشرع بالعقيقة عند الولادة ولم يأمر عند الموت بذبح ولا بغيره بل نهى عن النياحة

علينا ووفاته [illegible]

واظهار الفرح فدلت قواعد الشرع على انه يحسن في هذا الشهر اظهار الفرح بولادته صلى الله عليه وسلم دون اظهار الحزن فيه بوفاته قال وقد تكلم ابن الحاج وحاصله مدح ما كان فيه من اظهار شعار الشكر وذم ما احتوى عليه من محرمات ومنكرات فقال ومن جملة ما احدثوه من البدع مع اعتقادهم ان ذلك من اكبر العبادات واظهار الشعائر ما يفعلونه في شهر ربيع الاول من المولد وقد احتوى ذلك على بدع ومحرمات من ذلك استعمال المغاني ومعهم الات الطرب من الطار المصرصر والشبابة وغير ذلك مما جعلوه آلة للسماع ومضوا في ذلك على العوائد الذميمة في كونهم يشتغلون اكثر الازمنة التي فضلها الله تعالى وعظمها ببدع ومحرمات ولا شك ان السماع في غير هذه الليالي فيه ما فيه فكيف اذا انضم الى فضيلة هذا الشهر العظيم الذي فضله الله تعالى وفضلنا فيه بهذا النبي الكريم الذي من الله تعالى علينا فيه بسيد الاولين والاخرين وكان يجب ان يزاد فيه من العبادة والخير شكر المولى على ما اولانا به من هذه النعمة العظيمة وان كان النبي صلى الله عليه وسلم لم يزد فيه على غيره من الشهور شيئا من العبادات وما ذاك الا لرحمته صلى الله تعالى عليه واله وسلم لامته وشفقته بهم اشار عليه الصلوة الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله السائل الذي ساله عن صوم يوم الاثنين ذاك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان نحترمه حق الاحترام ونفضله بما فضل الله تعالى به الاشهر الفاضلة وهذا منها لقوله عليه الصلوة انا سيد ولد آدم ولا فخر آدم فمن دونه تحت لوائي وفضيلة

الازمنة لا تتشرف لذاتها وانما يحصل لها التشريف بما خصت به من المعاني فانظر
الى ما خص الله تعالى به هذا الشهر الشريف ويوم الاثنين الا ترى ان صوم
هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم ولد فيه فعلى
هذا ينبغي اذا دخل هذا الشهر الكريم ان يكرم ويعظم ويحترم الاحترام اللائق
به اتباعا له صلى الله عليه وسلم في كونه كان يخص بعض الاوقات الفاضلة
بزيادة فعل البر فيها وكثرة الخيرات الا ترى الى قول ابن عباس رضي الله عنهما كان
رسول الله صلى الله عليه وسلم اجود الناس بالخير وكان اجود ما يكون
في رمضان فنمتثل تعظيم الاوقات الفاضلة بما امتثله على قدر استطاعتنا
فان قال قائل قد التزم صلى الله عليه وسلم في الاوقات الفاضلة ما التزمه
في غيره فالجواب ان ذلك مما علم من عادته الكريمة انه يريد التخفيف عن
امته سيما فيما كان يخصه الا ترى الى انه عليه الصلواة والسلام حرم
المدينة مثل ما حرم ابراهيم مكة ومع ذلك لم يشرع في قتل صيده ولا شجره الجزاء
تخفيفا عن امته ورحمة لهم فكان ينظر الى ما هو من جهته وان كان فاضلا
في نفسه فيتركه للتخفيف عنهم فعلى هذا تعظيم هذا الشهر الشريف انما يكون بزيادة
الاعمال الزاكية فيه والصدقات الى غير ذلك من القربات فمن عجز عن ذلك فاقل
احواله ان يجتنب ما يحرم عليه ويكره له تعظيما لهذا الشهر الشريف وان كان
ذلك مطلوبا في غيره الا انه في هذا الشهر اكثر احتراما كما يتاكد في شهر
رمضان وفي الاشهر الحرم فيترك الحدث في الدين ويجتنب مواضع البدع وما
لا ينبغي وقد ارتكب بعضهم في هذه الزمان ضد هذا المعنى وهو انه اذا دخل هذا

تسارعوا فيه الى اللهو واللعب بالدف والشبابة وغيرهما ولم يقتصروا عليه بل
ضم بعضهم ان يكون المغني شابا لطيف الصورة حسن الصوت والكسوة والهيئة
المتغزل ويتكسر في سكونه وحركاته فيفتتن بعض من معه فيقع الفتنة ويؤول
الى فساد حال الزوج والزوجة ويحصل الفراق فان خلا منه وعمل طعاما فقط
ونوى به المولد ودعى اليه الاخوان وسلم من كل ما تقدم ذكره فهو بدعة
بنفس نيته فقط قال صاحب السيرة حاصل ما ذكره انه لم يذم المولد بل
ذم ما احتوى عليه من المحرمات والمنكرات واول كلامه صريح في انه ينبغي
ان يخص هذا الشهر بزيادة فعل البر وكثرة الخيرات والصدقات وغير ذلك
من وجوه القربات وهذا هو عمل المولد الذي استحسناه فانه ليس فيه سوى
قراءة القرآن واطعام الطعام وذلك خير وبر وقربة واما قوله آخرا انه بدعة
فاما ان يكون متناقضا لما تقدم او يحمل على انه بدعة حسنة كما تقدم في
صدر الباب او يحمل على ان فعل ذلك خير والبدعة فيه بنية المولد كما
اشار اليه بقوله فهو بدعة بنفس نيته فقط ولم ينقل عن احد منهم انه نوى
المولد فظاهر هذا الكلام انه كره ان ينوى به المولد فقط ولم يكره عمل الطعام
ودعاء الاخوان اليه وهذا اذا حقق النظر لا يجتمع مع اول الكلام لانه حث فيه
على زيادة فعل البر وما ذكر معه على وجه الشكر لله تعالى اذ اوجد في هذا
الشهر الشريف سيد المرسلين صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم
وهذا هو الذي نواه المولد فكيف يذم هذا القدر مع الحث عليه اولا واما مجرد
فعل البر وما ذكر معه من غير نية فانه لا يكاد يتصور ولو تصور لم يكن عبادة

ولا ثواب فيه اذ لا عمل الا بالنية ولا نية فيها الا الشكر لله تعالى على ولادة
هذا النبي الكريم في هذا الشهر الشريف وهذا معنى نية المولد فهي نية مستحسنة
بلا شك فتامل ثم قال ابن الحاج ومنهم من يعمل المولد لا لمجرد التعظيم ولكن
له وجه عند الناس متفرقة كان قد اعطاها في بعض الافراح او المواسم ويريد ان
يردها ويستحيي ان يطلبها بذاته فيعمل المولد حتى يكون سببا لاخذ ما اجتمع
له عند الناس وهذا فيه وجوه من المفاسد قال صاحب السيرة وهذا ايضا
مما تقدم ذكره وهو ان الذم فيه انما حصل من عدم النية الصالحة لا من
اجل عمل المولد انتهى ما من السيرة الشامية حالا از دیگر اکابر انچه درین باب حکم داده اند
نقل نموده میشود **سوال** از مولوی شاه عبد العزیز صاحب تعین و تقرر یک روز بعد سال
بنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه **جواب** رفتن بر قبور بعد سال یک روز معین
کرده بسه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص بغیر هیئت اجتماعیه مردمان کثیر
بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار بروند این قدر از روی روایات ثابت است و در تفسیر
در منثور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابر میرفتند و دعا برای مغفرت اهل
قبور می نمودند اینقدر ثابت است و مستحب دوم آنکه بهیئت اجتماعیه مردمان کثیر جمع شوند و ختم کلام الله
کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفای راشدین نبود اگر کسی اینطور بکند باک نیست
زیرا که درین قسم قبح نیست بلکه فائده احیا و اموات را حاصل میشود سیوم طور جمع شدن بر قبور
این است که مردمان یک روز معین نموده و لباسهای نفیس و فاخره پوشیده مثل روز عید
شادمان شده بر قبرها جمع میشوند رقص و غیره و مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود

برای قبور و طواف گردان قبور نمایند این قسم حرام و ممنوع بود بلکه بعضی بحد کفر میرسند
و همین محمل این هر دو حدیث و لاتجعلوا قبری عیدا چنانچه در مشکوة شریف موجود است اللهم
لا تجعل قبری وثنا یعبد این هم در مشکوة است و هم مولوی عبد العزیز صاحب در جواب مطاعن
طاعنین بر فتوای مولوی صاحب در باب فاتحه نوشته اند قوله عرس بزرگان خود هم
این طعن مبنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیرا که غیر از فرایض شرعیه مقرره را هیچکس
فرض نمیداند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد ایشان باهدای ثواب و تلاوت
قران و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی امر مستحسن و خوب است باجماع علمای و تعیین
روز عرس برای آنست که آن روز مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب والا
هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود را
باین نوع بر و احسان نماید چنانچه در احادیث مذکور است و ولد صالح یدعوله و تلاوت
قران و اهدای ثواب عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلادت و افراط جهل است آری
اگر کسی سجده و طواف و دعا نحو یا فلان افعل کذا بعمل آرد البته مشابهت با عبده الاوثان
کرده باشد و چون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد و در در منثور سیوطی مرقوم است
اخرج ابن المنذر و ابن مردویه عن انس رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یاتی احدا کل عام فاذا اتی الشعب سلم علی
قبور الشهداء فقال سلام علیکم بما صبرتم الخ و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم
قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاتی قبور الشهداء علی راس
کل حول فیقول سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و ابو بکر و عمر و
عثمان انتهی و فی التفسیر الکبیر عن رسول الله صلی الله علیه وسلم

انه کان یاتی قبور الشهداء باحد راس کل حول فیقول السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار والخلفاء الاربعة هکذا یفعلون انتهی و از مولوی رفیع الدین

سوال بست وسوم آنکه بر سر قبر بزرگی در سال جمع آمدن و آنرا [illegible] فی الحقیقت قرار دادن باوجودیکه زمان امر سیال غیر قار است و بر سر گور چراغ روشن نمودن و باوجود ورود لعنت بر فاعل آن و از گچ و خشت و ملبوس و غیره تزئین کردن و سرود از قسم مولی و ٹهمری و خیالات مع آلات مخترعات مزامیر و دهل و سارنگی و طنبور و غیره شنیدن و باز بران افعال ثواب و اجر از جناب قادر بی همال برای خود مرتب ساختن و جواز آن از کدام جاست و شنود چنین مجلس چه حکم دارد و فاعل و حاضران را چه تعزیر باید کرد بینوا توجروا

جواب آنکه زمان اگرچه سیال غیر قار است اما انچه بآن تقدیر کرده میشود زمان را از شب و روز و ماه و سال اینها را شرعا و عرفا دوره مقرر است چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و بهمین حساب رمضان بشهر صوم و ذی حجه بشهر حج و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد با شطر او داده میشود چنانکه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت که امروز نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز کرده است برای شکرانه روزه میگیریم جناب نبوت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود انا احق من تبع موسی فصام یوم عاشورا وامر الناس بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کرده بصوم روز دوشنبه فرموده فیه ولدت و فیه انزل و فیه هاجرت و فیه اموت پس بنابرین یادکردن آن تاریخ و آن ماه رسم مرحوم افتاده لیکن چون مردمان از جهال [illegible] این [illegible] ایشان را استطاعت [illegible] منقد بود و معاملات [illegible] یافت [illegible]

برنج ام میشود پس امداد بدعا و ختم طعام بمعنی مباح است و وجه قبح ندارد و اما ارتکاب محرمات
از روشن ساختن چراغان و ملبوس ساختن قبور و سرود نواختن معازف همه بدعات شنیعه اند
و حضور چنین مجالس ممنوع و اگر مفسده در باشد بحدیکه گذشت من رای منکم منکرا الخ عمل باید
و در مقام زجر برانگیخته کردن اسباب نهایت کافی و والد امام شیخ عبد الحق محدث دهلوی در کتاب
خود ما ثبت بالسنة فی احوال السنة بعد ذکر تاریخ وفات حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
منسوب. قلت فبهذه الروایة یکون عرسه تاسع ربیع الاخر فهذا هو الذی
ادرکنا علیه سیدنا الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوهاب القادری
المتقی المکی فانه قدس سره کان یحافظ فی یوم عرسه رضی الله عنه بهذا
التاریخ اما اعتمادا علی هذه الروایة او علی ما رای من شیخه الشیخ الکبیر علی
المتقی او من غیره من المشایخ رحمة الله علیهم وقد اشتهر فی دیارنا هذا الیوم
الحادی عشر وهو المتعارف فی مشایخنا من اهل الهند من اولاده رضی الله
عنه کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید الحسینی الرضی ابو المحاسن سیدی الشیخ
موسی الحسینی الجیلانی ابن الشیخ الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ
الحامد الحسنی الجیلانی نقلا من الاوراد القادریة تصنیف المخدوم الاعظم
الاکرم الامجد الافخم ولی الله بالاتفاق الذی یقال له المخدوم الثانی
الشیخ عبد القادر الثانی قدس الله روحه مما نقل فیها عن ابائه الکرام
رضوان الله علیهم اجمعین وفی تاریخه المشهور المسمی بمرآة الزمان ان
وفاته رضی الله عنه فی شهر ربیع الاخر من سنة [illegible] ستین او احدی
[illegible] و اربعین الیه [illegible] علمه باثبات [illegible]

دفن هنالك وقد يقال ان وفاته رضي الله عنه في اليوم السابع عشر ولا
اصل له والله اعلم فان قلت هل لهذا العرف الذي شاع في ديارنا من حفظ
اعراس المشايخ في ايام وفاتهم اصل فان كان عندك علم به فاذكره قلت سألت
عن ذلك شيخنا الامام عبد الوهاب المتقي المكي فاجاب بان ذلك من طريق
المشايخ وعاداتهم ولهم في ذلك نيات قلت كيف تعيين ذلك اليوم دون
سائر الايام فقال الضيافة مسنونة على الاطلاق واقطعوا النظر عن تعيين
اليوم وله نظائر كما في بعض المشايخ بعد الصلوة كالاكتحال يوم عاشورا
فانه سنة على الاطلاق وبدعة من حيث الخصوصية ثم قال وقد ذكر بعض
المتأخرين من مشايخ المغرب ان اليوم الذي وصلوا الى جهات العزة وقرب
القدس يرجى فيه من الخير والبركة والنورية اكثر واوفر من سائر الايام ثم اطرق
مليا ثم رفع راسه فقال لم يكن في زمن السلف شيء من ذلك وانما هو من
مستحسنات المتأخرين والله اعلم در كتاب زيارة القبور شعرانى مى نويسد زيارة الا
والاولياء سنة قولا وفعلا وتعظيم احياء كانوا او امواتا قال القاضي لا
يلزم الوفاء بزيارة قبر النبي صلى الله عليه وسلم في النذر والنذر بزيارة
قبر غيره المختار لزومه ايضا في حق الرجال دون النساء قال الغزالي يجب
الزيارة وصح النذر بالرحلة للاولياء والاختلاط بين الرجال والنساء
لا يمنع الزيارة الا اذا اقترن بها مفسدة فيمنع الاختلاط لا الزيارة لانه
قد يقع مثل ذلك في يوم عرفة ومزدلفة ومنى ولا نقول احد بمنع قصد
هذه المواضع لاداء المناسك واما زيارة بعض الاولياء في يوم معلوم

فلسر من الاسرار فيظهر الله تعالى من الولي المزار كرامة له فيستمر ذلك السرور
بركته الى آخر الدهر وقد يكون ذلك اليوم يوم انتقاله من الوباء الفنا الى دار
الثواب وهذا يوم عظيم ينبغي التعظيم والفرح به لان الملائكة واهل
عالم البرزخ والجنان يفرحون ويتباشرون بموت الولي فيوم موته يوم
عظيم وشاه ولى الله در رسالة انتباه في سلاسل اولياء الله نوشته اخبرني سيدي
الوالد قال كنت اصنع في ايام المولد طعاما صلة بالنبي صلى الله عليه وسلم
فلم يفتح لي في سنة من السنين شيء اصنع به طعاما فلم اجد الا حمصا مقليا
فقسمته بين الناس فرأيته صلى الله عليه وسلم وبين يديه هذه الحمص
متبهجا بشاشا ودر لمعات نوشته كه بجاست حفظ اعراس مشايخ ومواظبت زيارت
قبور ايشان والتزام فاتحه خواندن وصدقه دادن براى ايشان واهتمام تمام كردن بتعظيم
آثار واولاد ومنتسبان ايشان امام غزالى در احياء العلوم نوشته است الادب الخامس
موافقة القوم في القيام اذا قام واحد منهم في وجد صادق من غير رياء و
تكلف او قام باختيار من غير اظهار وجد وقامت له الجماعة فلا بد من الموافقة
فذلك من آداب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحية العمامة
على موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثياب اذا سقط ثوبه
عنه بالتمزيق فالموافقة في هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة
موحشة ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد في
الخبر لا سيما اذا كانت اخلاقا فيها حسن العشرة والمجاملة وتطييب القلب بالمساعدة
وقول القائل ان ذلك بدعة لم يكن في عهد الصحابة فليس كل ما يحكم

بالاباحة منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة ثم انهم يمنعونه ما لم يرد ولو
ينقل النهي عن شي من هذا فالقيام عند الدخول لم يرد لانه لم يكن من
عادة العرب بل كان الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم
في بعض الاحوال كما رواه انس ولكن اذا لم يثبت فيه نهي عام فلا نرى
باسا في البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام الداخل بالقيام فان المقصود
منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب به وكذلك ساير انواع المساعدة اذا
قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها
بل الاحسن المساعدة الا في ما ورد فيه نهي لا يقبل التاويل وازينجا مي توان
برد برانچه اصطلاح نموده اند جمهور مسلمين از فقها ومحدثين كافه بلاد وسلاطين از حرمين محترمين وكل
عرب از حجاز وشام ويمن ومغرب وعراق وهند وفارس از قيام بوقت ذكر ولادت
حضرت رسالتمآب صلى الله عليه وسلم در مجلس ميلاد شريف وامام برزنجي در عقد الجوهر نوشته
است وقد استحسن القيام عند ذكر مولده الشريف ائمة ذو رواية وروية
فطوبى لمن كان تعظيمه صلى الله عليه وسلم غاية مرامه ومرماه وبعد كلام
وهابيه علماء مذاهب اربعه در ملك عرب بالاتفاق فتوى نوشته اند در
اربعين در جواب سى وششم ميفرمايند سفر ساختن بزيارت قبور جائز نيست چنانچه قاضى ثناء الله
پانی پتی در تفسير مظهري مي نويسد لا يجوز ما يفعله الجهال بقبور الاولياء والشهداء
من السجود والطواف حولها واتخاذ السرج والمساجد اليها ومن الا
جتماع بعد الحول كالاعياد ويسمونه عرسا وقيد [illegible] ثواب
يوم جايز است [illegible] منع آن [illegible]

فاما نجاح نمیرسانند و آن را حاجی مینامند اعتباری ندارد و برای اکل متوقع ثواب
در آن طعام نیست چنانچه شیخ عبد الحق در جامع البرکات می‌نویسد و اگر بعد از سالی
باشد [illegible] حاصل بود در هر دیار در میان برادران بخش کنند و آنرا حاجی گویند
چیزی داخل اعتبار نیست تمام شد آنچه مقصود بود انتهی و همچنین شیخ الاسلام این عبارت
شیخ را نسبت کرده به [illegible] در کشف الغطا آورده [illegible] قطع نظر از آنکه عبارت منقوله مجیب تغییر
نظری یافته چه بسبب کثرت مشاهده خطا در کشف الغطا عبارت [illegible] کلیه ترتیب [illegible]
قطع نظر از حجیت گردیدن قول [illegible] بپایه دلیل نرسیده حالت مخالفت [illegible] آن
از زندگی هم که دعوی مجیب از آن هم ثابت نیست چه او از اجماع بعد القول کالاجماع ساقط
است [illegible] با حق بوده [illegible] که مجیب دعوی عدم جوازش نموده [illegible] بعد از آن
گفتیم که تقسیم طعام به نیت ثواب بی تعیین یوم جایز است و کسی دم در منع آن نزده میگویم که
کسی از [illegible] با تعیین یوم هم دم نزده و آنچه از شیخ عبد الحق نقل کرده داخل الاعتبار
نیست است که منع نزدیک از جهت تعیین یوم نیست بلکه از آن جهت که به نیت ثواب نیست بلکه طعام
[illegible] مجیب به حواله جامع البرکات و کشف الغطا کرده برای کشف غطا عبارت
هر دو کتاب نقل کرده می‌شود عبارت جامع البرکات اینست و بدانکه طعامیکه به روح مرده
می‌پزند تصدق میکنند و اهل دیار لاهور حاجی میخوانند و ثواب آن میرسانند که مدار بر نیت باشد
اگر برای اهل [illegible] مخصوص باشد [illegible] خیرات آن را مباح باشد
و [illegible] قصد [illegible] صدقه [illegible]
[illegible]
[illegible] ثواب [illegible]

غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر آنکه ظالمی را بخورانند که بقوتیکه ازان طعام در بدن
حاصل گردد ستم بر مردم کند و آنکه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روزه درین دیار بنذر
و بخشش کنند و اصل اعتبار نیست بهتر آنست که نخورند و نیز حصول ثواب و وصول نفع اموات
را بعبادت مالیه اتفاق است و در بدنیه مثل نماز گذاردن و قرآن خواندن اختلاف و اصح وصول
است کذا قال الشیخ ابن الهمام و در حدیث آمده است که ابوهریره بیار خود گفت که چون در بصره
روی در مسجد عشار برای ما چند رکعت بگذاری و شیخ امام عبدالله یافعی در روض الریاحین
گفته است که شیخ عزالدین بن عبدالسلام را که از کبار ائمه مذهب شافعی است بعد از فوت
او از عالم در خواب دیدند که گفت ما در دنیا حکم میکردیم که ثواب تلاوت قرآن بمیت نمیرسد چون
درین عالم آمدیم خلاف آن یافتیم میرسد بخوانید و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان
پخته ایم نگویند و بگویند طعامی ما حضری ساخته شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح
فلان این مراد است که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان ما بعد از اکل قرآنی و فاتحه خوانیم و
ثواب آنرا بروح ایشان رسانیم باکی ندارد و اگر مخالفین روایات معتبره از ائمه مذهب و دلایل
قطعیه از آیات و احادیث در منع ازین بیارند فلا کلام و لیس فلیس والله اعلم تنبیه این فقیر در یکی
از حضرت شیخ اجل شیخ مقتدی عبدالوهاب متقی از اعراس مشایخ که در دیار ما متعارف شده
است پرسید که چه حال دارد فرمود از مستحبات مشایخ است عرض کردم که تعیین روز را حکم
است فرمود ضیافت علی الاطلاق سنت محمود و مستحب است قطع نظر از آن باید کرد و چنانچه
بعضی علما در مانند اکتحال یوم عاشورا و مصافحه بعد از صلوٰة گفته اند باز فرمود که بعضی از مشایخ
علما از مشایخ مغرب گفته اند که این روز که این طایفه بدرگاه حق و تقرب جوار مولی تعالی رسیده
اند درین روز توقع خیر و برکت و نورانیت بیشتر و اکثر و اوفر است بعد ازان سر مبارک بالا

و واقف‌اند و برآورده‌اند و فرموده‌اند اینها در میان سلف نبود انتهی و ایشان نیز در روز مولد
آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در روز عرس حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه و عرس شیخ خود یا شیخ
علی متقی و عرس والد خود طعامی وافر می‌پختند و بخوردن صلحا و علمای و فقرا میدادند
این کلام هر کسی را که معتقد مشایخ و صاحب طریقین و معتقد فریقین باشد کافیست و الله اعلم
و اگر کسی را علم یقینی بجانب دیگر حصول پذیرد و تقوی و احتیاط و عمل بعزیمت بی شوب تعصب
و تشدد در آن جانب روی نماید فذلک شیٔ آخر و اینها از واجبات طریقه تصوف و مستحبه
علم نیست انتهی و شیخ الاسلام در کشف الغطا میفرماید اما طعام بسیار بروح مرده بفرستند انتهی
و کلامش در کتب فقه مسطور نیامده و صواب آنست آنچه شیخ در جامع البرکات نقل کرده
است آنچه به نیت تصدق بفقرا می‌برند تا ثواب آن باموات رسد بغیر فقرا دادن بوجه
بر فقرا مباح شده نه بر اغنیا را و آنچه به نیت ضیافت مسلمین طیار کرده شده هر که باشد
غنی یا فقیر خورد چنانچه در اعراس مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد بفقرا و اغنیا
و اگر در اعراس بلفظ طعامی بروح فلان پخته‌ایم مگویید و بگویند طعامی با حضری ساخته
شده است بیایید بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی
کرده‌ایم بیاد ایشان تا احبا از اکل فارغ و فاتحه خوانیم و ثواب آن را بروح ایشان
رسانیم باکی نمی‌نماید و آنچه بعد از سالی یا ششماهی یا چهل روز و یکبار پزند و
در میان برادران بخش کنند خیری داخل عبادت نیست و بهتر آنست که نخورند انتهی به جهت
حال استشهاد بجامع البرکات و کشف الغطا مکرر بیجا جای تعجب نیست چه هر گاه که کلام
در مقامی با کلام خودش بجای دیگر موافق نمی‌باشد تا موافقت دیگران چه توقع
دارد و در اینجا جواز تقسیم طعام به نیت ثواب بشرط عدم تعیین یوم و در مسایل

[illegible] جواب [illegible] تعیین یوم [illegible] اگر [illegible] حکم [illegible] پیدا [illegible] باطل
[illegible] گردیده که دران مینویسند طعام اعراس مذکورین یعنی طعام عرس انبیا
و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد و دران می نویسد و اگر نذر عند الله کند و ثواب
بارواح ایشان میرساند پس فقرا را خوردن درست است و اغنیا و بنی هاشم را خوردن
درست نیست زیرا که نذر است و اگر محض برای ایصال ثواب بارواح ایشان پخته اند
فقرا را باید خورانید لیکن در خورانیدن فقرا و صلحا ثواب زیاده تر خواهد شد و اگر بطریق ضیافت
پخته اند اغنیا و فقرا هر دو را روا باشد چنانکه شیخ عبد الحق در جامع البرکات مینویسد طعامیکه
برای تصدق فقرا را خورانیده تا ثواب آن بایشان رسد غیر فقیر را ندادند و انچه بتصدق هر فقرا
می باشد و هم اغنیا را و آنچه جهت ضیافت سلف طیار کنند جمیع باشد خواه غنی خواه
فقیر چنانچه در اعراس شیوخ این دیار متعارف است عام باشد هم فقرا و اغنیا را آنچه
فقرا و محتاجان خورند ثواب آن خواهد بود و آنچه غیر فقرا خورند نیز بسبب شفاعت خواهد
اگر آنچه ظالم را بخورانند که بقوت یافته از آن طعام در بدن او حاصل گردد ستم بر مردم کند انتهی
و آنچه در بعضی روایات آمده که روح میت بخانه خود در بعضی شبها مثل شب جمعه و شب برات
و شب عرفه و شب عید می آید این روایات در کتب صحاح سته نیست و باوجود تلاش بسیار صحیح مرفوع
متصل الاسناد دیده نشده اند و بنا بر این اعتبار ساقط است اگرچه بعضی آن را در کتاب خود نقل کرده
بالا تفصیل کرده شد و حالا هم مجملاً باید دانست که روایات صحیحه در صحاح سته منحصر نیست
و صحاح سته منحصر [illegible] صحیح بخاری و صحیح مسلم می نویسد
[illegible] فیما التزمنا [illegible]
فیهما بالقبول و منحصر [illegible]

حسن هم مطلقا حجت است و حدیث ضعیف هم در فضایل اعمال باتفاق معتبر و مرسل صحابی
بالاجماع حجت و مرسل غیر صحابی علی التفصیل حجت است نزد ابو حنیفه و مالک کما بیّن
مذکور شد و عجیب که اکثر این کلها که مسئله مخالف هوای خود میباید و طریقی برای رد
آن بخاطرش نمیرسد بر زبان می آرد جمله چنین نیست و اعتقاد این ادعا و دلیلش
اینکه برای این تقریر واجب بود که کدام مسئله تخریج روایت صحیح مرفوع متصل از صحاح
کلام میشد و حالا که چنان نیست و کسی که موافق خواهش خود هر گونه کتاب مسئله میگیرد
این قدر لیکن جمیع صحاح مخصوص بهمان مقام است که مخالف صراح حدیث باشد هر جا که
این دعوی شود واجب بود که این مقدار هم ذکر کردی مگر ظاهر قیاس این است همینقدر
بار اراده کفایت کرده باشد حرکتی بالاتر این بیند که میگوید بل بعضی از علمای محدثین
مثل شیخ الاسلام و ملا علی قاری وغیره این روایات را تضعیف هم فرموده اند عبارت
کشف الغطا این است در غرایب و خزانه نقل کرده که ارواح مومنین می آیند خانهای
خود را هر شب جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب برات پس ایستاده میشوند بیرون خانهای
خود و ندا میکند هر یکی از ایشان بآواز اندوهگین ای اهل من و اولاد من و نزدیکان من مهربانی
کنید بر ما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم کنید بر ما در غربت ما و این قبر تنگ
و بند محکم و حسرتی شدید و اینک چه شده که بتنگی بود و این مال که حالا در دست شما است
در زمان پیشین در دست ما بود شما چه بروج و تصرف [illegible] حساب و عذاب کرده میشویم اگر
صرف میکنیم ما آن را در طاعت خدا نا سوال کرده نشد بر ما از آن پس اگر رحم نمیکنید
[illegible] یکی از ایشان [illegible]
[illegible] ایشان ما را از صدقه و دعا آ

بہ بینید که شیخ الاسلام درین روایت هیچ کلام نکرده فقط اشارتی به تضعیف نموده بعد ازان
میگوید جلال الدین سیوطی در شرح الصدور احادیث شتی در اکثری ازین اوقات آورده
اگرچه اکثری خالی از ضعف نیستند انتهی بہ بینید که آنچه مجیب دعوی نموده که شیخ الاسلام این
روایت را تضعیف نموده علی الاطلاق صحیح نیست چه می نویسد که اکثری خالی از ضعف نیستند
واین نوشته که همه ضعیف اند مرقاة ازین مقام اینوقت موجود نیست فاما بنظر تواتر ظهور
خطای مجیب در نقل ظهور اینکه ملا علی قاری در مرقاة چنانچه جامع کتاب شرح الصدور نموده حکایت
عجیب بی تحقیق قابل اعتبار نیست در مرقاة در شرح حدیث ان الله حرم علی الارض اجساد
الانبیاء بعد ازانکه گفته که تمام اموات میشنوند سلام وکلام را و عرض کرده میشوند برایشان اعمال
اقارب می نویسد و هذه المسائل کلها ذکرها السیوطی فی شرح الصدور فی احوال القبور بالاحادیث
الصحیحة والآثار الصریحة شیخ عبد الحق علیه الرحمة این روایت را در جامع البرکات به بیان غرائب
آورده چنانچه میگوید که در بعضی روایات غریبه آمده است که روح میت می آید خانه خود را
شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نی انتهی شیخ عبد الحق در مقدمه ترجمه مشکوة
حدیث صحیح را منقسم بعزیز و غریب و مستفیض نموده میگوید که غرابت منافاة با صحت ندارد و حدیث
غریب صحیح می تواند بود در اربعین بجواب چهلم می نویسد و نذر کردن برای غیر خدا و شیرینی
و طعام آوردن نزد قبر بطریق نذر یا بطریق تقرب نیز جایز نیست بلکه بدعت و مکروه تحریمی است
و عادت کفار است بنسبت به بتان قال فی الدر المختار واعلم ان النذر الذی یقع للاموات
ومایوخذ من الدراهم والشمع والزیت ونحوها الی ضرائح الاولیاء الکرام تقربا
الیهم فهو بالاجماع باطل وحرام ما لم یقصدوا صرفها لفقراء الانام وقد ابتلی
الناس بذلك لاسیما فی هذه الدیار وقد بسط العلامة قاسم فی شرح

در بحر البحار و لذا قال الامام محمد لو كان العوام عبيدا لى لاعتقتهم بلا ولائى
وذلك بانهم لا يعقلون فالكل به يغترون انتهى و در کشف الغطا آمده نذری که
میکنند آن را عوام پس می آید یکی بعض از قبور صلحا را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا
پس برای تو است فلان قدر از نقد یا طعام است در بحر الرائق گفته که این نذر باطل است باجماع زیرا که
آن نذر بمخلوق است و آن جائز نیست انتهى وفی الحدیث لا وفاء لنذر فی معصیة الله رواه
ابوداود وکذا فی المشکوة عجیب است نقل کلام کشف الغطا بر جزوی اکتفا نمود و ما بقی را که خطا
مخالف منهاج بود ترک کرده تتمه کلام این است بلکه گوید خداوندا نذر کردیم برای تو که اگر شفا کنی حاجت
مرا بخورانیم فقرا را طعام بر در این سید مقرب مرحوم و مکرم نویس بدرستیکه این نذر جائز است
مصرف نذر فقرا اند و آن یافته شده و جائز نیست که صرف کرده شود آن طعام را برای توانگران با
و اگر نذر کند و معین گرداند آنرا بزمانی یا مکانی یا بچیزی که تصدق کند بروی پس این تعیین لغو است
و غیر معتبر است نزد ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله و معتبر است نزد محمد و نیز نزد زفر تفصیلا
که اگر در آن تعیین فضلی هست کرده دیگری نیست معین کرده والا فلا چنانچه اگر شخصی نماز را
در مسجد حرام نذر کند نزد شیخین ادا میشود بنماز در غیر آن نیز و نمیشود نزد محمد مگر بنماز در آن
مسجد از برای تعیین و نزد زفر نیز ادا نمیشود در غیر وی در نمیشود از برای اعتبار فضل
مسجد و مسجد حرام افضل است از مساجد دیگر و اگر تعیین کند مسجد مدینه نزد وی متعین
میشود یکی از آن دو مسجد مسجد حرام و مسجد مدینه اگر تعیین کند مسجد اقصی را التعین میشود یکی از
سه مسجد و اگر تعیین بکند ما ورای این مساجد را التعین نمیشود نزد وی چنانچه نزد شیخین
نماز گذارد هر جا که خواهد و قضا شود و نزد محمد متعین کرده انتهى قوله فی الحدیث لا وفاء لنذر فی
معصیة الله رواه ابوداود وکذا فی المشکوة نقل کردن جزو کلام و حذف نمودن حدیثها

ثنا ابي روايت است در اصل حديث اين است عن ثابت ابن ضحاك قال نذر رجل
على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينحر ابلا ببوانة فاتى
رسول الله صلى الله عليه وسلم فاخبره فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم هل كان فيها وثن من اوثان الجاهلية يعبد قالوا لا قال فهل
كان فيها عيد من اعيادهم قالوا لا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اوف بنذرك فانه لا وفاء لنذر في معصية الله ولا في ما لا يملك ابن
ادم رواه ابو داود وحده بشبكه بعد ازانست زيادة [illegible] تخريجات [illegible]
ذكر ثبوت [illegible] و ان اينست عن عمرو ابن شعيب عن ابيه عن جده
ان امرءة قالت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب
على راسك الدف قال اوفي بنذرك رواه ابو داود وزاد رزين قالت
ان اذبح بمكان كذا وكذا مكان يذبح فيه اهل الجاهلية فقال هل كان
بذلك المكان وثن من اوثان الجاهلية يعبد قالت لا قال هل كان فيه عيد
من اعيادهم قالت لا قال اوفي بنذرك مرقاة [illegible] اول [illegible] قال
الطيبي وفيه ان من نذر ان يضحي في مكان او يتصدق على بلد لزمه الوفاء
به وان لا وفاء بالنذر في معصية الله ومرقاة در باب الايمان والنذور
قال بعضهم اجمع المسلمون على صحة النذر و وجوب الوفاء به اذا كان النذر
طاعة فان نذر معصية او مباحا كدخول السوق لم ينعقد نذره ولا
كفارة عليه [illegible]
لا نذر في معصية وكفارته كفارة [illegible] عن عائشة

والنسائي عن عمران ابن حصين [illegible] وحديث ابن عباس رضي الله عنه
بينا النبي صلى الله عليه وسلم يخطب اذا هو برجل قائم فسأل عنه
فقالوا ابو اسرائيل نذر ان يقوم ولا يقعد ولا يستظل ولا يتكلم ويصوم فقال
النبي صلى الله عليه وسلم مروه فليتكلم وليقعد وليستظل وليتم صومه
[illegible] فقال القاضي امره صلى الله عليه وسلم بالايفاء بالصوم والمخالفة
فيما عداه يدل على ان النذر لا يصح الا فيما فيه قربة قلت لا دلالة فيه
وقد تقدم ما يدل على ثبوت عموم النذر قال وما لا قربة فيه فعند الاكثر
عبرة به قال ابن عمر وعلي من الصحابة وهو مذهب مالك والشافعي
وقيل انكان المنذور مباحا يجب الاتيان به لما روى ان امرأة قالت يا
رسول الله صلى الله عليه وسلم اني نذرت ان اضرب على رأسك بالدف
فقال اوفي بنذرك وانكان محرما يجب كفارة اليمين لما روت عائشة انه
قال صلى الله عليه وسلم لا نذر في معصية الله وكفارته كفارة اليمين
ولما روى عنه عقبة انه قال كفارة النذر كفارة اليمين والجواب عن
الاول انها انما قصدت بذلك اظهار الفرح بقدوم الرسول صلى الله عليه
وسلم والمسرة بنصر الله المؤمنين وكانت فيه مساءة الكفار والمنافقين
فهي من القربات مع ان الغالب في امثال هذه الامور ان يراد به الاذن
دون الوجوب وعن الثاني انه حديث ضعيف لم يثبت عند الثقات فله
[illegible] قال [illegible] الثالث انه ليس من هذا الباب اذ ليس
[illegible] وسلم قال كفارة النذر اذا لم يسمه [illegible]

اليمين وذلك مثل ان يقول لله علي نذر ولم يسم شيئا وقالت قد تقدم
الكلام على الحديث قد [illegible] وقال اصحاب ابي حنيفة لو نذر صوم
العيد لزمه صوم يوم آخر ولو نذر ذبح ولده لزمه ذبح شاة انتهى وشيخ عبد الحق
در جامع البركات منتخب [illegible] گفته [illegible] اعتبار کرده‌اند در نذر آنرا که بنفس خود طاعت است و این نزد
شافعی است و نزد ما [illegible] مباح است طاعت نباشد [illegible] و دلیل بر آن حدیث است که زنی
[illegible] آمده [illegible] نذر کرده‌ام [illegible] بزنم دف در پیش روی آنحضرت فرمود وفا کن
بنذر خود [illegible] مباح است [illegible] واضح و جواب میگوید که دف زدن
[illegible] اگر چه مباح است ولیکن [illegible] صحیح [illegible] فرح و سرور است بقدوم آنحضرت
[illegible] و دلیل [illegible] لا وفاء لنذر في معصية الله [illegible]
[illegible] صحیح [illegible] چنانکه کسی نذر کند ذبح ولد خود [illegible]
[illegible] شافعی [illegible] صحیح [illegible] صوم روز عید [illegible] ولیکن صوم [illegible] درست [illegible] پس
[illegible] تحقیق این در اصول فقه است [illegible] اصحاب ما که نذر ذبح ولد
ذبح شاة است و دلیل حدیث کفارة النذر کفارة اليمين [illegible] یعنی اگر نذر وفا کند
[illegible] کفاره یمین که تحریر رقبه است یا اطعام ده مسکین یا کسوت ایشان و اگر [illegible]
[illegible] شافعی کفاره نیست [illegible] این از موجبات نذر و لوازم او ست زیرا که نذر
ایجاب مباح است و این مستلزم تحریم حلال است و تحریم حلال یمین است بدلیل قوله تعالى
قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم و روایت کرده است [illegible] که آنحضرت تحریر رقبه کرد در تحریم ماریه اما اگر
[illegible] مطلق کرد و گفت که نذر کردم و چیزی را نام نبرد [illegible] کفاره یمین است بالاتفاق كذا في
الهداية [illegible] دلیل [illegible] مذهب ابی حنیفه و اگر حمل کرده شود بر نذر مطلق [illegible]

باتفاق رواه مسلم و در حدیث دیگر آمده است که کسی که نذر کند و نام نبرد چیزی را کفاره او کفاره
یمین است و کسی که نذر کند در معصیت کفاره او کفاره یمین است و کسی که نذر کند چیزی که طاقت
دارد وفا کند آنرا از جهت امکان وفا رواه ابو داود و ابن ماجه و در حدیث ابن عباس آمده
که روزی آنحضرت خطبه میخواندند و اصحاب نشسته بودند مردی ایستاده بود پرسیدند که این
کیست و چه نام دارد و چه حال دارد گفتند نام او ابو اسرائیل است و وی مردیست از بنی عامر بن لؤی
از بطون قریش و وی نذر کرده است که ایستاده باشد و ننشیند و بسایه نیاید و سخن نگوید و
روزه دار باشد پس گفت آنحضرت بگوئید او را که سخن بکند و بسایه بیاید و بنشیند و تمام
کند روزه خود را پس امر بوفای نذر روزه نمود و غیر آن دلالت دارد بصحت نذر در طاعت
بغیر آن و مذهب مالک و شافعی همین است و بعضی از علمای ما هم بر این اند نزد حنفیه و بعضی دیگر از
علما نذر اگر مباح باشد واجب است وفا بدان و تخییر کرده اند نذر را با ایجاب یمین اگر
گفته شود پس چرا امر کرد آنحضرت بترک قیام و ترک استظلال و ترک تکلم با وجود آنکه اینها مباح
اند جوابش آنکه التزام و استمرار است اینها و اجتناب از اضداد اینها مطلقا حرام است کذا فی
اللمعات و در ترجمه مشکوة شریف هم چنانکه ذکر کردیم موجود است بخوف تطویل ذکر نکردیم پس
ذکر کردن جزء ناتمام از کتاب و نقل کردن حدیث بی بیان معنی او نزد محدثین و فقها و عقلا
کرده گرفتن بر عادی اختراعیه کار دنیا است **سوال** چهل و نهم نذر کردن بایطور که اگر
حاجت مرا خدا تعالی بر آرد بنذر فلان ولی اینقدر از نقد و جنس یا طعام پخته برسانم یا بنام
او شان سبیل کنانم چه حکم دارد **جواب** نذر کردن بایطور که اگر حاجت من خدا تعالی
بر آرد بنذر فلان ولی از نقد یا جنس یا طعام پخته برسانم درست نیست زیرا که در نذر کردن خدا تعالی
چند شرط است اگر همه متحقق شوند نذر لازم می شود و الا لازم نمی شود یکی آنکه چیزی که بر وی نذر خود میکند

شرعا از جنس او واجب باشد از همین جهت اگر کسی نذر کند بعیادت مریض نذر لازم نمی شود
زیرا که از جنس این شرعا واجب نیست دوم آنکه چیزیکه نذر کرده از قسم عبادت مقصوده باشد وسیله
عبادت دیگر چنانچه وضو وغیره که نذر این هم لازم نشود سیوم آنکه فی الحال یا ثانی الحال آن چیز
بر او واجب نباشد چنانچه نمازهای پنجگانه چهارم آنکه منذور فی نفسه گناه نباشد اگر گناه خواهد بود
اصلا وفای نذر کردن بر او لازم نخواهد بود چنانکه در فتاوی عالمگیری مرقوم است الاصل ان
النذر لا يصح الا بشروط احدها ان يكون الواجب من جنسه شرعا فلذلك
لم يصح النذر بعيادة المريض الثاني ان يكون مقصودا لا وسيلة فلم يصح النذر
بالوضوء وسجدة التلاوة والثالث ان لا يكون واجبا في الحال او في ثاني
الحال فلذا لم يصح بصلوة الظهر وغيرها من المفروضات والرابع ان لا يكون المنذور
معصية باعتبار نفسه انتهى چون ازین عبارت معلوم شد که نذر کردن چیزی شرعا
ضرور است پس در سوال که مرقوم است که در درگاه فلان ولی اینقدر طعام برسانم رسانیدن
طعام بجای عبادت نیست پس نذر صحیح نخواهد شد عالمگیری انما اطعام یتوقف بوجود فقیر که حاجت
دریافت نموده آید و بکثرت طمع و خطایای مجیب در نقل عبارات مساهله که آنچه از جامع البرکات
و شرح مشکوة ملا علی قاری سابق گذشت ملاحظه باید کرد و اگر انطور گفت که حاجت من اگر
خدا تعالی بر آرد اینقدر طعام بفقرای خادمان مزار فلان ولی خورانم پس نذر صحیح خواهد شد
و وفای او لازم لیکن تعیین کردن فقرای خادمان فلان در وفای نذر لازم نیست هر فقیر
که خواهد ادا خواهد شد [illegible] نذر مطلق نذر خلائق که [illegible] از کشف الغطا گذشت و در وسیله
النجاة از عنایه نقل نموده [illegible] لو نذر [illegible] الفقراء [illegible] والتصدق
والتصدق عليه فالتصدق بعد ذلك [illegible] زيادة [illegible] المسجد [illegible] استفاده من

فتح القدير وغيره ان التعيين لغو عند الشيخين مطلقا معتبر عند محمد وعند ابی یوسف
ان كان في المعين فضل فيعتبر والا لا كما اذا نذر الصلوة في المسجد الحرام فاداها
عندهما يتادى بالصلوة في غيره خلافا لمحمد لاعتبار التعيين عنده وعند
لاعتبار الفضل حتى اذا كان المنذور دونها تأدى به صح او [illegible]
علاوه برین این نذر معلق است مطلق نیست و عدم تخصیص در نذر مطلق است نه معلق
در در المختار می نویسد لو نذر لفقراء مكة جاز صرفه الى فقراء غيرها اه وقد مر في
كتاب الصوم ان النذر الغير المعلق لا يختص بشيء وهم در اینجا می نویسد لو نوى
التصدق يوم بما ملكه بهذا الدرهم على فلان فخالف جاز بخلاف النذر المعلق
واگر اینطور بگوید که اگر حاجت من برآید برای فلان ولی یا بنام فلان ولی این قدر طعام یا این قدر
است پس این قسم نذر کردن باجماع [illegible] حرام است [illegible]
تقسیم میکرد و [illegible]
والنذر الذي يقع من اكثر العوام بان ياتي الى قبر بعض الصلحاء ويرفع ستره
قائلا يا سيدي فلان ان قضيت حاجتي فلك مني من الذهب
مثلا كذا باطل اجماعا نعم لو قال يا الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او نحو
ذلك ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة ونحوها او اشترى
حصيرا لمسجدها او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها الى ما يكون
فيه نفع الفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو محل لصرف النذر
لمستحقيه [illegible] ولا يجوز [illegible] الا الى الفقراء [illegible] الى ذي [illegible]
ولا لذي [illegible] الشيخ [illegible] واحدا من الفقراء واذا عرفت هذا فما

ونحوها من الدراهم ونحوها وينقل الى ضرايح الاوليا تقربا اليهم فحرام بالاجماع
ما لم يقصد صرفها الى الفقراء الاحياء قولا واحدا وقد ابتلي الناس بذلك
وفي البحر الرائق واما النذر الذي ينذره اكثر العوام على ما هو مشاهد كان
يكون لانسان غائب او مريض او له حاجة ضرورية فياتي في بعض مزارات
الصالحين فيجعل سترة على راسه ويقول يا سيدي فلان ان رددت
غائبي او شفيت مريضي او قضيت حاجتي فلك من الذهب كذا او من
الفضة ومن الطعام كذا ومن الماء كذا ومن الشمع كذا ومن الزيت كذا
فهذا النذر باطل بالاجماع بوجوه منها انه نذر للمخلوق والنذر لا يجوز
للمخلوق لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنذور له ميت
ومنها ان الناذر ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله فاعتقاده
بذلك كفر اللهم الا ان يقال يا الله اني نذرت لك ان شفيت مريضي او
رددت غائبي ان اطعم الفقراء الذين بباب السيدة نفيسة او الفقراء الذين
بباب الامام الشافعي او الامام ابي الليث او اشتري حصرا لمساجدهم
او زيتا لوقودها او دراهم لمن يقوم بشعائرها الى غير ذلك مما يكون النفع
فيه للفقراء والنذر لله تعالى وذكر الشيخ انما هو لبيان محل صرف النذر
لمستحقيه والقاطنين بمسجده او رباطه او جامعه فيجوز بهذا الاعتبار
اذ مصرف النذر الفقراء وقد وجد المصرف لا يجوز ان يصرف ذلك لغني غير محتاج
ولا لشريف منصب لانه لا يحل له الاخذ ما لم يكن فقيرا محتاجا ولا لذي
نسب لاجل نسبه ما لم يكن فقيرا ولا لذي علم لاجل علمه ما لم يكن فقيرا ولم يثبت

فی الشرع بجواز الصرف للاغنیاء للاجماع علی حرمة النذر للمخلوق ولا ینعقد ولا
تشتغل الذمة به وانه حرام بل سحت ولا یجوز لخادم الشیخ اخذه ولا
اکله ولا التصرف فیه بوجه من الوجوه الا ان یکون فقیرا او له عیال فقراء
عاجزون عن الکسب وهم مضطرون فیاخذونه علی سبیل الصدقة المبتدأة
واخذه ایضا مکروه ما لم یقصد به الناذر التقرب الی الله تعالی وصرفه الی
الفقراء ویقطع النظر عن نذر الشیخ فاذا علمت هذا فما یوخذ من الدراهم والشمع
والزیت وغیرها وینقل الی ضرائح الاولیاء تقربا الیهم فحرام باجماع المسلمین
ما لم یقصدوا بصرفها للفقراء الاحیاء قولا واحدا انتهی ملخصا فی النهر والدر
وغیره پس هرچه مثل این نذر کرده شود و آن نذر چنین باشد که اگر حاجت من برآید فلانی ولی را یا
ولی الله را طعام یا نقد است پس این قسم نذر کردن باجماع مسلمین حرام است
چنانکه از کتب معتبره مرقوم میگردد انتهی و آنچه از کتب معتبره مرقوم شد
نذر صحیح نیست چه در ... و اما الفاظ ان شفیت مریضی و ان قضیت حاجتی
فلانی واقع است که آن نذر لغیر الله است و در صورت ... تعلیق ... نذر ولی
نیست و نیکه اگر حاجت من برآید این اموال در راه خدا دارم و برای فلان ولی
ثواب باشد و رساله تصنیف مولوی رفیع الدین صاحب در باب نذر ... اولیا
تکمیل الالباب که بسیاری از مفیدات ... فی النذر ...
میشود بسم الله الرحمن الرحیم بعد حمد و شکر رب المشرق ... و صلاة ...
و توسلات احباب از اهل بیت و اهل صحبت میگوید بنده مسکین محمد رفیع الدین ...
باسلاف الصالحین این کلماتی است در باب نذر و ... اولیا ...

مسئله سوال اول آنکه لفظ نذر که اینجا مستعمل میشود نه بمعنی شرعی است چه عرف آنست
که آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آری نذر شرعی قسمی از آن گاهی میباشد
و حکم آن نذر این است که اگر بتحقیق محض برای اولیا حرام است که وارد شده است لا نذر
لغیر الله و نیز قضای حاجت باستقلال از کسی خواستن و او را مالک نفع و ضر خود اعتقاد
کردن نوعی از شرک است و اگر بصورت است شده واقع بر یکی از سه وجه میباشد وجه اول
که خالص برای خدا تعالی است و ایشان مصرف محض اند گویا میگوید الهی این مراد
من حاصل شود نذر تو بزار خدام الصالح میرسانم وجه دوم آنکه ایشان را شفیع سازد گویا
میگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف
تو در جناب الهی برای این مشکل اینقدر طعام یا نقد میرسانم تا ثواب این عاید شما شود و
این معنی جواز دارد چرا که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم حضرت امیر المومنین علی مرتضی
رضی الله عنه را وصیت فرموده که تا زنده باشی از طرف من قربانی کرده باشی و سعد
بن عباده را فرموده چاهی بنا کن و بگو هذه لام سعد وجه سوم آنکه آن بزرگ را در جناب الهی
وسیله سازد گویا میگوید الهی ببرکت فلان بزرگ و بحق عنایات و مهربانی خود بر وی که عمر
خود در بندگی و رضاجوی تو گذرانیده اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بنام
و ثواب آن تحفه روح آن بزرگ سازم تا از بر و احسان با آن بزرگ خوشنود شوی و این
هم ثابت است که مذهب حنفیه است که للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره تا مسئله دوم آنکه
دادن بنام اولیا بر کدام یکی از عضو و اقسام [illegible] مصرف خدام و [illegible]
اضیاف و سرانجام مجلس مقرر کند حکم این [illegible]
اصل آن مخصوص بصرف اهل استحقاق [illegible] وقف

حقیقی است زیرا که آنچه اصل محبوس است ملک بهمان برای واقف بود بلکه شبیه بوقف است در صورت ما احکام پس بتقدیر فقدان مصارف راجع بواقف شود یا به بیت المال و دیگر الامرا و حکام نقود نقد برای تعیین مصارف معین میکنند و زمینداران از آنچه لله می برآرند قرآن رسول میخوانند برای همین قسم امور بجوارات ایشان بهم رسیده در صورت شخصی که برای او میر سامان است برای صرف کردن در آن مصارف و آن مال یا صدقه خواهد بود یا ثابت به ملک واقف تا آنان صرف کردن در مصارف آن همان مصارف وقف است پس برای این کار متولی وقف لازم است و آن متولی را امانت و کفایت واجب نصب او متولی یا از طرف میت یا از [illegible] یا خود شخصی را معین کنند که وصی او باشد یا نصب او باتفاق اهل حل و عقد [illegible] [illegible] جا اوقاف [illegible] باشد چنانچه در حدیث شریف آمده است [illegible] فإن عمروا امرا منکم و یا آنکه لائق این امر جزئی در آن خاندان نماند خواه به تربیت صدری فرزند خواه [illegible] اتفاق متولی پس مردم بالضرورت باو رجوع نمایند و کار در دست او [illegible] خواه [illegible] حکم سلطان باشد در صورت اول آن شخص را صاحب سجاده و تولیت گفت [illegible] متولی محض خواهد بود قسم دیگر آنکه حاکم [illegible] صله [illegible] حیث [illegible] شود [illegible] علی التعیین [illegible] یا بطریق سالیانه وظیفه [illegible] آن [illegible] مقرر ساخته [illegible] است [illegible] جناب صلی الله علیه وآله وسلم [illegible] خدیجه رضی الله عنها [illegible] و این همه محض [illegible] است [illegible] ثواب و جوادی [illegible] احسان بالجا [illegible] قسم آنکه [illegible] و دیگران را از آنها [illegible]

او دران مشترکی نیست و اراضی از ینقسم حکم سایر اراضی دارند از عطایای سلطان اگر واهب تملیک رقبه کرده است حکم فرایض در ورثهٔ آنشخص جاری خواهد شد و اگر نکرده است پس اگر قانون تقسیم معین کرده حکم عواری است بران عمل نمایند و اگر معین ننموده و مورث تقسیم آن معین نموده بران نیز عمل باید کرد و یا موافق فرایض باید کرد تا مطابق تقسیم خداوندی باشد مادامیکه صاحب عطا شرح نکرده و یا تقریر خود ننموده این حکم جاری میتواند شد والا در قسم سابق مندرج خواهد گشت قسم سیوم آنکه مردم بر مزارات اولیا نذری نهاده میروند و تعیین کسی منظور ندارند موافق اراده ایشان خواه یکی از متوسلان ایشان بگیرد خواه همه تقسیم کنند خواه اجنبی بگیرد حکم این قسم آنکه از قبیل تحلیل و اباحت است مانند آنکه خم آب بر سر راه بگذارند هر که خواهد بنوشد و یا خوشهٔ خرما در مسجد می آویزند هر که خواهد بخورد قسم دیگر آنکه کسی بطریق نذر چنانچه در مسئله اول گذشت چیزی بنام خدام مزار مقرره نموده وقت ادا آنجا رساند و دیگر آنچه زوار در علم اندازد چنانکه خدام مزار برای تقسیم جمع میسازند حکم اینقسم آنکه در اصل ملک شخصی نیست هر که از ایشان خواهد تصرف نماید لیکن چون جمعی متوقع این قسم فتوح نشسته اند و در خدمت مزار متساوی الاقدام اند و کاهی را نسبت بخیانت و حق تلفی میکنند و اخفای این فیمابین ایشان موجب منازعت و مخاصمت میگردد پس برای رعایت عدالت و برای رفع تهمت و خصومت در تقسیم قانونی مصطلح می کنند درینصورت از روی شرع حکمی معین نیست بلکه محمول بشرکت وجوه و شرکت نقل است بر نوعیکه قرار دهند معتبر و معمول خواهد بود و این تقسیم از قبیل قسمت غنایم است و نه از قبیل قسمت مواریث و اگر درین باب شبهه دامنگیر شود که این از قبیل بیع مشاع میگردد باید فهمید که بیع مشاع از قبیل محظورات عقلی و ممتنعات شرعی نیست بنوعیکه مخالف ادلهٔ قطعیه باشد و قضای قاضی بان رد شود بلکه صاحبین و امام شافعی

حکم بجواز آن کرده اند اگر بنا بر ضرورت تجویز نمایند و عمل بقول مجوزان کنند و از فقاهت نخواهند
و اگر محمول بر تحلیل و اباحت دانند هم بعید نیست و قسم دیگر آنکه بعضی اغنیا مبلغ پیش امینی سپرده
کرده بخدام فلان قرار تقسیم نماید درین صورت آن شخص وکیل است در اقباض از طرف واهب و بعد
تقسیم حق خاص هر یکی بحکم هبه مبلغ و اقباض او تمام میشود و تقسیم آن باجازت مالک باید کرد
یا بتفویض برای وکیل امین و این تقسیم خواه بطریق فی نزد امام شافعی باشد یا بطریق حاجت
و مصارف نزد امام اعظم و این وجه ثالث در آنچه برای تعمیر مزار و غیر آن ارسال کرده شود متعین
است و اگر صاحب توفیقی مکان مزاری مرتب سازد و از تصرف خود بر آورده در تصرف خدام
آنجا گذارد و بعد مرمت شکست و ریخت و کهنگی حکم باشد که همین آن در مرمت و مصالح همان مکان
صرف نمایند و آنچه از مصارف مستغنی عنه باشد بطریق امانت نگاه دارند برای وقت حاجت و اگر
حوائج مساکین و خدام غالب بود در صورت استغنا از مرمت در ایشان تقسیم نمایند مسئله سوم که
مستحق این نذر کیست چون ظاهر است که سید ملک نیست پس اعتبار احکام میراث از حجب حرمان
و حجب نقصان مرعی داشتن هم متعذر و هم باطل است بلکه در قصد واهب باید دید اگر بنام اولاد
است بر اولاد موجود تقسیم نمایند و اگر بنام خدام است در ایشان تقسیم نمایند و اگر تعیین اسم نشده
در خدام آنجا خواه اولاد باشند خواه اجانب و اگر بر مزار هم نباشد اگر اولاد باشند احق اند
و الا در متوسلان و اگر چنین جماعت منتشر باشد هر مسلمان که برسد موجب اجر خواهد بود مسئله چهارم
آنکه رسم است که بعضی حقداران حصه خود را که معین باسم اسامی میشود بدست کسی بیع کنند یا گرو
میگذارند و یا هبه میکنند و این عقد موافق قاعده شرع باطل است اول آنکه مال موجود نیست و معلوم
القدر نیست پس قابل تملیک بعوض و غیر عوض نخواهد بود و اگر چنین عقد بجهالت واقع شود
زر یکه بایع گرفته است اگر زنده است از سهم او ادا سازد که شبه دین خواهد بود و اگر مرده و مال

دیگر وارثان از آن مال ادا سازند والا صیانةً لمال المشتری تا مدت ادای آن ابتهال کنند و مسامحت
نمایند و بعد از آن بوجوه مذکوره تقسیم فیما بینهم قسمت کنند والله اعلم ❊ چون [illegible] تحریر این بیان
فتوی مولوی عبد الحی وغیره در باره ایصال ثواب احیا باموات و فتوی دیگر در استفتای بعض و
طویل بنظر آمده خلاصه آن همه لغو و مهمل بنابر آن هم ضروری شده استفتای اول اینست ❊
چه میفرمایند علمای دین اسلام و مفتیان شرع سید الانام علیه و علی آله واصحابه الصلوة والسلام
از اهل سنت و جماعت کرام اندرین صورت که کسی مسلمان ثواب اعمال خود از قسم نماز یا روزه
یا ختم کلام الله تمام یا بعض یا از قسم صدقه خواه نقد یا طعام خواه لباس وغیره از جنس حج یا عمره
یا طواف وغیر ذلک از قسم نفل بمسلمان میت بخشد پس آن ثواب بوی میرسد یا نه بینوا توجروا
❊ جواب ❊ اول باید دانست که مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نیت است اگر آن
کار را محض برای تقرب و رضاجوی حضرت حق نمود ثواب بر آن مترتب خواهد بود والا فلا و
دنیا دار العمل است و دار الثواب والعقاب نیست ثواب و عقاب و جزا و سزای عمل نیک و بد [illegible]
شده نیست و اینجا بجز عمل هیچ نیست در دار الجزا نیز آن اعمال نیک و بد که بمیزان خواهد بود
خواهد شد که حسنات غالب است بر سیئات یا مغلوب از آن یا برابر آن بعد از آن بکرم الهی بفضل
او تعالی ثواب خواهد یافت یا بعدل او تعالی عقاب خواهد دید پس [illegible] ثواب و عقاب بودن
و سزا و جزا هویدا خواهد شد چنانچه از آیات و احادیث صحیحه معلوم میشود و هر کسی میداند سوم تخصیص آن
کسی بکسی یا بدیگری [illegible] میشود و در بیان [illegible] از عفو [illegible] است چنانچه جرم و ایذا و
دشمن وغیر ذلک و هر یکی از این عفو و [illegible] [illegible]
[illegible] و بس تعریف [illegible]
[illegible] کسی [illegible] [illegible]

واست وقبول از طرف موهوب له وشرط هبه بودن است آنچه موهوب مقبوض ومقسوم گردیدن
قوله وركنها الايجاب والقبول لانه عقد وقيام العقد بهما وشرطها ان يكون
مقسوما محوزا وتصح بايجاب وقبول وقبض في المجلس بلا احتياج الى اذن بعده
كذا في البرهان وغيره پس برای بخشیدن ثواب اگر بخشیدنش در دنیاست پس ثواب متیقن
حاصل بودن بحکم مقدمه اولی نیست زیرا که مدار ثواب یقینا بر خلوص نیت است وآن اکثر مفقود واگر بشرط
خلوص وبعد غالب آمدن حسنه بر سیئه ثواب یقینی حاصل شد پس در دنیا کجاست بلکه در آخرت
بحکم مقدمه ثانیه که دنیا از ثواب وعقاب خالیست واگر بالفرض در دنیا حاصل شد پس کی گرفته شد
هبه مقبوض وقبول کنند در دنیا کجا تا قبول کند وقبض فی المجلس در دنیا نماند وبدونش تحقق
هبه نمی شود وبحکم مقدمه ثالثه پس بخشیدن ثواب در دنیا کسی را هیچ معنی ندارد وهیچ ثواب
کسی مالک است نه کسی را مالک آن کردن میتواند واگر مراد از بخشیدن ثواب بخشیدن
آن در آخرت است یعنی وقتیکه در آخرت مالک ثواب خواهد شد بدیگری خواهد داد پس این هبه
نشد بلکه وعده هبه شد زیرا که تملیک عین فی الحال در تعریف هبه داخل است وآن وعده
آینده است پس هرگاه که ایفاء وعده در آخرت بظهور خواهد آمد ثواب هم بدیگری خواهد رسید پس
برین تقدیر خلاصه سوال همین شد که وعده ثواب دادن وبخشیدن آن که در آخرت خواهد بود بکسی نمودن
در دنیا درست است یا نه پس جواب همین است که مختار است اگر خواهد کند واگر نخواهد نکند لیکن تخصیص
این وعده بالخصوص هیچ حاجتی نیست حالش همچو دیگر وعده است واگر مراد از بخشیدن ثواب دیگر
است پس مبهم سوال است که جوابش نوشته شود بالجمله بدین وضع ثواب بمرده رسیدن
مشکل ودشوار وهیچ معنی ندارد عجب است که یا خود این تحریر خود داده اند ویا معتبر ایشان [illegible] داده اند
وخواهی نخواهی منکر اهل سنت مغالطه میکنند چه مسئله ایصال ثواب در کتب معتبره حکم صریح اهل

و فی الفتاوی ان معتزله موجود دانو جهها نیکو کرده و تفصیل کلام مجمل معتزله است که بما رسیده شاید که مجیب در جای بهلن تفصیل هم کلام معتزله دیده باشد اصل مذهب معتزله همین است که انسان اگر ثواب اعمال خود کرداند دیگری را نمیرسد او مطلقا از هر قسم که باشد و نزد اهل سنت میرسد بمیت را و نفع میکند او را پس رسیدن ثواب اعمال بدادن صاحب عمل مذهب اهل سنت است کو دران تفصیلی رفته باشد یعنی نزد بعضی ثواب همه اعمال خیر علی الاطلاق و نزد بعضی بعض اقسام اعمال و درین هر دو شق هم راجح و غالب و شایع مذهب اول حتی که بمذهب اهل سنت نام نهاده شده و اختلاف جزئی از پایه اعتبار ساقط نموده شد مگر مجیب مذهب معتزله اختیار نموده و از اسا انکار نموده صاحب مائة مسائل که از ولد بابان خوان مذهب جدید مجیب است در جواب سوال بیست و پنجم ۲۵ می نویسد قوی و نفعی به مذهب حنفیه همین است که ثواب هر دو اعمال بدنی و مالی باموات میرسد چنانچه در هدایه و فتاوی عالمگیری و بحر الرائق و نهر الفائق و زیلعی و عینی و دیگر کتب معتبره شان مرقوم است و عبارت الزیلعی هکذا الاصل فی هذا الباب ان للانسان ان یجعل ثواب عمله لغیره عند اهل السنة والجماعة صلوة كان او صوما او حجا او صدقة او قرءة القرآن والاذکار الی غیر ذلک من جمیع انواع البر و یصل ذلک الی المیت و ینفعه وقال المعتزلة لیس له ذلک ولا یصل الیه ولا ینفعه لقوله تعالی وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری ولان الثواب هو الجنة ولیس فی قدرة العبد ان یجعلها لنفسه فضلا عن غیره وقال مالک والشافعی یجوز ذلک فی الصدقة والعبادة المالیة و فی الحج ولا یجوز فی غیرها ولنا ما روی ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم فقال کان لی ابوان ابرهما حال حیوتهما فکیف ابرهما بعد موتهما فقال

له عليه الصلوة والسلام ان من البر بعد البر ان تصلي لهما في صلوتك وان
تصوم لهما في صوماتك رواه الدارقطني وطبراني هم اين حديث را روايت نموده
وعن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من مر على المقبرة
وقرء قل هو الله احد عشر مرات ثم وهب من اجرها للاموات اعطي من الاجر
بعدد الاموات رواه الدارقطني وعن انس رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر وقرء سورة يس خفف عنهم يومئذ
وكان له بعدد من فيها حسنات وعن انس رض انه سال رسول الله صلى الله
صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم
وندعو لهم فهل يصل ذلك اليهم قال نعم انه ليصل اليهم ويفرحون به كما يفرح
احدكم بالطبق اذا اهدي اليه رواه ابو حفص الكبير وعن معقل بن يسار انه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على موتاكم سورة يس
رواه ابو داود وعنه عليه الصلوة والسلام انه ضحى بكبشين املحين احدهما
عن نفسه والاخر عن امته متفق عليه اي جعل ثوابه لامته وهذا فعل منه
صلى الله عليه وسلم ان الانسان ينفعه عمل غيره والاقتداء به هو
الاستمساك بالعروة الوثقى وروي عن ابي هريرة قال يموت الرجل ويدع ولدا فيرفع
له درجة فيقول ما هذا يا رب فيقول سبحانه وتعالى استغفار ولدك ولهذا
قال الله تعالى واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات وما امرنا الله به
من الدعاء للمؤمنين والاستغفار لهم وما ذكره في كتابه العزيز من استغفار
الملائكة لهم حجة عليهم لان كل ذلك عمل الغير واما قوله تعالى وان ليس

للانسان الا ما سعى فقد قال ابن عباس رضي الله عنهما انها منسوخة بقوله
تعالى والذين امنوا واتبعتهم ذريتهم الآية وقيل انها مخصوصة بقوم موسى و
ابراهيم عليهما السلام لانه وقع حكاية عن صحفهما وقيل المراد بالانسان الكافر واما
فله ما سعى اخوه وقيل ليس له من طريق العدل وله من طريق الفضل وقيل اللام
في الانسان بمعنى على كقوله تعالى وان اساتم فلها اي فعليها وكقوله تعالى
ولهم اللعنة وقيل ليس له الا سعيه ولكن سعيه قد يكون بمباشرة اسبابه
بتكثير الاخوان وتحصيل الايمان حتى صار ممن تنفعه شفاعة الشافعين واما
قوله عليه السلام اذا مات ابن ادم انقطع عمله الا من ثلث فلا يدل على
انقطاع عمل غيره والكلام فيه وليس فيه شيء مما يستبعد عقلا لانه ليس فيه
الا جعل ماله من الاجر لغيره والله تعالى هو الموصل اليه وهو قادر عليه ولا
يختص ذلك بعمل دون عمل انتهى عبارة الزيلعي وعبارة العالمكيرية هكذا
الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة
كان او صوما او صدقة او غيرها كالحج وقراءة القرآن والاذكار وزيارة قبور
الانبياء عليهم السلام والشهداء والصالحين وتكفين الموتى وجميع انواع
البر كذا في غاية السروجي شرح الهداية انتهى ایسا ہی تاتارخانیہ میں نقل موجود ہے الا
اور دیگر کتب نقل ہیں ہدایہ میں لکھا ہے الاصل في هذا ان الانسان له ان يجعل ثوا
عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة او غيرها عند اهل السنة والجماعة
لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين املحين احدهما
عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانية الله تعالى وشهد له بالبلاغ

وجعل فضيلة لمعهي الشايين لامة [illegible] اختلف في وصول
ثواب القرءة للميت فجمهور السلف والائمة الثلاثة على الوصول وخالف امامنا
الشافعي وهو مذهب [illegible] وقال كثير من الشافعية يصل كذا في شرح
الصدور سيوطيه واما القرءة على القبر فجوزها مشايخنا اصحابنا وغيرهم وقال الزعفراني
سالت الشافعي عن القرءة عند القبر فقال لا باس به وقال النووي في شرح
المهذب يستحب لزائر القبور ان يقرء ما تيسر من القرآن ويدعو لهم عقبها نص
عليه الشافعي واتفق الاصحاب وزاد في موضع اخر وان ختموا القرآن على القبر كان
افضل وبحر الرائق سيوطيه واما قوله عليه السلام لا يصوم احد عن احد ولا
يصلي احد عن احد فهو في حق الخروج عن العهدة لا في حق الثواب فان من
صام او صلى او تصدق وجعل ثوابه لغيره من الاموات والاحياء جاز
ويصل ثوابها اليهم عند اهل السنة والجماعة كذا في البدائع وبهذا علم انه
لا فرق بين ان يكون المجعول له ميتا او حيا والظاهر انه لا فرق بين ان ينوي
به عند الفعل للغير او يفعله لنفسه ثم بعد ذلك يجعل ثوابه لغيره لاطلاق
كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فاذا صلى فريضة وجعل ثوابها لغيره فانه يصح
ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يستلزم عدم السقوط
عن ذمته [illegible] فاعلم ان الاصل في الباب ان للانسان ان يجعل
ثواب عمله لغيره عند اهل السنة من الصلوة والصوم والحج والصدقة و
[illegible] من انواع البر ويصل ذلك الى الميت وينفعه قال
[illegible] بقوله تعالى وان ليس للانسان الا ما [illegible]

ولان الثواب هو الجنة وليس [illegible] لاحد ان يجعلها لنفسه فضلا عن غيره
قلنا في الجواب عن الآية اولا [illegible] عليه السلام لعلى [illegible] هذا القوم موسى
و ابراهيم عليهما السلام وايضا هذه الآية لهم ما سعوا وسعي لهم وثانيا
لانها منسوخة بقوله تعالى والحقنا بهم ذريتهم اى ادخل الذرية الجنة بصلاح
الآباء وقاله ابن عباس رض وثالثا تخصيص الانسان بالكافر وللمؤمن ما سعى
وسعى له واما الجواب قولهم لان الثواب منحصر في وسع كل احد تحصيل
استحقاق دخول الجنة وصيرورته [illegible] حالا در روايات مذكوره بايد كه صورت مشخصه
بعينه موجود و موافق حديث صحيح ثبوتش آن مذهب اهل سنت قرار يافته وانكار آن نسبت كرده
شده باعتزال پس استبعادات مجيبه [illegible] ثواب ونبودن دنيا دار الثواب والعقاب [illegible]
ثواب [illegible] بخشيدن كه عبادت [illegible] وصحيح نمودن همه بي اركان وشروط وديگر امور اتفاقيه
از قبيل الحادست اين اعتراضات عجيبه همه متوجه بر حديث رسول الله صلعم است وآن
حجت ماست پس هركاه حديث [illegible] عجيب عجيب خيالات ماليخولياي خويش اعتباري ندارد
چه توان گفت انا لله وانا اليه راجعون بين تفسير [illegible] ملحدان را بعقل انكار حشر
ومعاد كرده بود مرد مومن را بايد كه هرچه از شرع ثابت شد عقلا واعتقادا اتباع آن كند بارى
اوست انتهى صورت ايصال نفع وثواب بمردگان چنانكه در كتب معتبره قوم مرقوم است ديگر است
وهمان طور ايصال نفع وثواب باموات مي بايد كرد زيراكه اين امور از نقل ثابت است پس [illegible]
[illegible] اين است كه زن از طرف مرده بطريق نيابت ووكالت آن عمل خير را براي
حصول رضاي وتقرب حضرت حق عمل ميكند ثوابش بمرده خواهد رسيد واما درين مقام تفصيل
است كه بعض آن عمل [illegible] بعضي از بدن تعلق دارد چنانچه نماز وروزه [illegible]

[illegible] خود یا ملک و یا شخصی از مال تعلق دارد چنانچه صدقه یا اطعام یا البسه یا بنا مسجد
و چاه یا [illegible] کردن کتب و غیر ذلک یا مرکب است از هر دو یعنی بدنی و مالی چنانچه حج
[illegible] پس در هر دو قسم یعنی مالی و مرکب نیابت جایز است و ثواب آن بمرده میرسد چنانچه
احادیث کثیره دال بر آن اند و متفق جمیع علماء اهل سنت بر آن است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه
نماز و روزه و تلاوت قران و غیر ذلک پس مختلف فیه است نزد اهل سنت پس اکثر فقهاء اهل
[illegible] بر آنند که نیابت در آن جاری نیست و ثواب [illegible] نمیرسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است
چنانچه در ابن ملک و غیر کتب نقل کرده و اکثر متاخرین بر آنند که نیابت در آن هم جایز است و ثوابش نیز
میرسد در مواهب لدنیه که از کتب معتبره است آورده و قد اختلف العلماء فی ثواب قراءة القرآن
هل یصل الی المیت ام لا فذهب الاکثرون الی المنع وهو المشهور من مذهب الامام
الشافعی والامام مالک ونقل عن جماعة من الحنفیة وقال کثیر من الشافعیة
والحنفیة یصل وبه قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال القراءة علی القبر
بدعة انتهی و شیخ عبد الحق دهلوی قدس سره در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده اند علما
در ثواب قراءت قرآن شریف آیا بمیت میرسد یا نه اکثر آنند که نمیرسد و مشهور از مذهب شافعی و مالک
و جماعت از حنفیه این است و کثیری از شافعیه و حنفیه بر آنند که میرسد و همین قایل است امام احمد
حنبل و امام احمد گفته که قراءت قرآن بر قبر بدعت است و ذکر کرده است شیخ عبد الکریم ساکلونی که اگر
نیت کند قاری بقراءت خود که باشد ثواب آن بمیت نمیرسد زیرا که نیت کردن این پیش از حصول
تلاوت وی عبادت بدنی است پس واقع نمی شود از غیر و نیز شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة قبیل
کتاب الصوم بیان کرده که تحقیق [illegible] این است که عبادات هر چند نوع است یکی مالی محض
چنانکه زکوة و صدقه دوم بدنی محض چنانکه صلوة و صوم سیوم مرکب از مالی و بدنی چنانکه حج و نیابت جاری در دو نوع

و لیکن مسالت اشیا مفروضه از جهت حصول مقصود بفعل نایب و جاسد [illegible]

حال نیز که مقصود اتعاب نفس است و آن حاصل میگردد بفعل نایب و جاری [illegible]

ثالث [illegible] از جهت معنی ثانی که مشقت است بتقصیر ثانی و در هدایه مذکور است [illegible]

السنة وهو قول اهل العلم قال النبی [illegible] المیت [illegible]

عن معانی الاجماع [illegible] اتفقوا علی ان الاستغفار للمیت یصل الیه ثوابه وان ثواب

الصدقة والعتق والحج اذا جعل للمیت یصل الیه ثوابها واما فی الصلوة وقراءة القرآن

والصیام [illegible] ذلک للمیت فقال احمد یصل ثواب ذلک الیه و یحصل له نفعه

وقال بعض اصحاب الشافعی بل قال السبکی من اصحابه الذی دل علیه الخبر

بالاستنباط ان قراءة القرآن اذا قصد به نفع المیت نفعه وقال ابو حنیفة [illegible]

ثوابه لفاعله والله تعالی اعلم والطرقات [illegible] قول قد [illegible] کما فی الملتقی

یجوز النیابة فی العبادات المالیة مطلقا ولا یجوز فی البدنیة بحال وفی

المرکب منهما یجوز عند العجز لا عند القدرة وهکذا فی مواهب [illegible] وغیرها من

الکتب المعتبرة الفقه و دلایل [illegible] شرح [illegible] قول قد [illegible]

شرح مواهب الرحمن [illegible] قول [illegible] ولا تجری فی العبادة البدنیة بحال لان

المقصود هو اتعاب النفس لا یحصل به پس ایصال نفع و ثواب نقل کرده بطریق

نیابت در عبادت مالی [illegible] که مجمع علیه اهل سنت است [illegible] از قرون صحابه و تابعین

و تبع تابعین تا الی الآن [illegible] ایصال ثواب [illegible] اختلافی است [illegible] مجمع

علیه [illegible] اختلافات [illegible]

[illegible]

[illegible] نیست عمل [illegible] [illegible] خود [illegible] است انکار ایصال ثواب [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] باید اهل سنت را [illegible] در [illegible] اتفاق بسیار است چنانکه

[illegible] خلاف اهل سنت با [illegible] اصول وعقاید است در فروع هم اکثر شدند واکثر

[illegible] منشعب شده [illegible] بدلیل اهل سنت با فرق دیگر واتفاق نبودن در کدام مسایل که

اول این است مثلا اهل سنت حق تعالی را معبود میدانند وجناب محمد مصطفی صلی الله علیه

وآله وسلم را رسول اعتقاد میکنند وآمدن جبرئیل بر کلام الله را وآمدن آخرت را ودخول مؤمن

در جنت وکافر در دوزخ نیز [illegible] میدانند ومعتزله وغیره [illegible] معتقد این همه هستند پس خلاف تام

نشد وعدم متفق بودن با ایشان در بعض مسایل اهل سنت در زمره معتزله معدود نخواهد گردید

والمستعان [illegible] الی سواء السبیل قبل از شروع در شرح وکشف [illegible] باید دانست که مسئله ایصال

ثواب عمل خود بدیگری بحث دیگر وجاری شدن نیابت در بعض اقسام عبادت وعدم جاری شدن

در بعضی دیگر بحثی دیگر است زنهار یکی را با دیگری تعلق نیست و[illegible] مستقل

[illegible] باشد وتامل [illegible] عبارت کتب فقه نماید این حال بر وی بخوبی ظاهر گردد در هدایه نوشته

الاصل في هذا الباب ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة او صوما او صدقة

او غيرها عند اهل السنة والجماعة لما روي عن النبي عليه السلام انه

ضحى بكبشين املحين احدهما عن نفسه والآخر عن امته ممن اقر بوحدانية

الله وشهد له بالبلاغ جعل تضحية احدى الشاتين لامته وبعد ازان نوشته

والعبادات انواع مالية محضة كالزكوة وبدنية محضة كالصلوة ومركبة

منهما كالحج والنيابة تجري في النوع الاول في حالتي الاختيار والضرورة [illegible]

المقصود بفعل النائب [illegible] في النوع الثالث [illegible] لان المقصود هو [illegible]

النفس لا يحصل به وتجري في النوع الثالث عند العجز [illegible] الثاني وهو
المال فلا تجري عند القدرة لعدم اتعاب النفس [illegible]
لان الحج فرض العمر وفي حج النفل تجوز الانابة حالة القدرة لان [illegible]
اوسع مدعای این عبارت اگر در عبادات مالیه [illegible]
میرسد یعنی کسی را حکم کند که از طرف من ادای زکوة کن و آن شخص زکوة ادا کند از ذمه این شخص
ساقط خواهد شد که مقصود حاصل است و اگر کسی را برای [illegible] کند که آن شخص نماز بگذارد
جایز نخواهد شد چرا که مقصود از نماز اتعاب نفس بود و آن [illegible] حاصل نشد و در حج فرض اگر
کسی را نایب کرد جاری خواهد شد بشرطیکه تا وقت موت عاجز ماند و در حالت قدرت نایب
کردن جایز نیست و در حج نفل در حالت قدرت هم نایب کردن جایز است پس جاری شدن
در عبادت مالی در هر دو حالت اختیار و اضطرار و نه جاری شدن نیابت در عبادت بدنی
بهر حال و جاری نشدن نیابت در مرکب مثل حج در حالت قدرت و جاری شدن در حالت عجز
و جواز نایب کردن در حج نفل در حال قدرت کما حصل عبارت است و علاقه بمسئله اولی یعنی
دادن ثواب عمل بغیر ندارد ورنه صریح تعارض و تناقض لازم می آید که در انجا تصریح نموده
که انسان ثواب عمل خود نماز باشد یا روزه یا صدقه و غیره بدیگری گرداند جایز است با
چگونه گوید که نیابت در عبادت بدنی بهیچ حال جاری نیست پس ثابت شد که گردانیدن ثواب عمل
خود بدیگری که نزد اهل سنت جایز است از مسئله نیابت علاقه ندارد و مسئله نیابت جداگا
ور در المختار می نویسد العبادة المالية كزكوة وكفارة تقبل النيابة عن المكلف مطلقا
عند القدرة والعجز ولو النائب ذميا لان العبرة لنية الموكل ولو عند دفع الوكيل
والبدنية كصلوة وصوم لا تقبلها مطلقا والمركبة منهما كحج الفرض تقبل النيابة

[illegible] لکن [illegible] العمر [illegible] حتی یلزم الاعادة بزوال
[illegible] ای عن [illegible] ویشترط الامر به ای
[illegible] ادائه الوارث عن موته
[illegible] عن الامر علی الظاهر من
المذهب وقیل عن المامور بعد ذلک الامر ثواب النفقة فی النقل لکن یشترط
[illegible] النیابة اهلیة المامور لصحة الافعال الخ انتهی پس ثابت معلوم گردید
[illegible] ثواب عمل [illegible] کاری خیری دیگر است باید شنید که مجیب آنچه نوشته
[illegible] ایصال نفع و ثواب بمردگان چنانکه در کتب معتبره فقه مرقوم است دیگر است و ایصال
[illegible] ایصال نفع و ثواب باموات میباید کرد زیرا که این امور از نقل ثابت است پس آنچه منقول است
این است که کننده از طرف مرده بطریق نیابت و وکالت آن عمل خیر را برای استرضای و تقرب حضرت
حق جل و علی کند ثوابش بمرده خواهد شد انتهی محل تماشا است که منقول را غیر منقول قرار داده غیر منقول
را منقول میگوید ان هذا لشیء عجاب چه در تمام جواب از کدام کتاب صحیح یا غیر صحیح صنفا یا اثباتا
روایتی نقل نموده که حاصلش و مدعای تراشیده باشد علاوه بران استبعادی که اول بسوال
ایراد نموده بود در اینجا هم وارد که مدار ثواب و عقاب بر خلوص و عدم خلوص نیت و دنیا دار العمل است نه
دار الثواب و دار العقاب نیست و نیابت و وکالت بی سبب ثابت و بلی موکل [illegible] متحقق
نمیشود از بهر ثواب اعمال احیا باموات که صریحا در حدیث و فقه وارد و تبری و قرار نموده بر نیابت
و وکالت بی اصل قرار گرفت اگر یک روایتی هم افتراء حسب طریق خود تراشیده درین جواب
ثبت میکرد تا تقریب کلام تمام میشد باز میگوید فاما درین مقام تفصیل است که بعض آن عملها چنانست
که محض از بدن تعلق دارد چنانچه نماز و روزه یا تلاوت قرآن یا ذکر و غیر ذلک یا محض از مال

تعلق دارد چنانچه صدقه دادن یا طعام یا [illegible] چنانچه جهاد یا قربانی کردن و [illegible]
یا مرکب است از هر دو یعنی به بدن و مال هر دو تعلق دارد چنانچه حج [illegible]
اجر یعنی مالی و مرکب نیابت جاریست و ثواب آن [illegible] چنانچه [illegible]
جمیع علمای اهل سنت بر آنند باید دانست که [illegible]
نیابت و رسیدن ثواب بر وی را بسبب اجماع [illegible] قرار داده [illegible]
حکم خواهد بود که در عبادت بدنی هم نزد کسی که نیابت جاریست ثواب می رسد و نزد کسی که نیابت جا
نیست ثواب نمی رسد و حالش مفصلا بالا ذکر شد و در اینجا [illegible]
و مرکب نیابت جاریست تفصیلی که هست بالا ذکر کرده شد [illegible] است یعنی در مالی در [illegible]
اختیار و ضرورت نایب کردن و در مرکب در حالت عجز برای فرض و در نفل نایب کردن [illegible]
است و اما در اول یعنی بدنی محض چنانچه نماز و روزه و تلاوت قرآن و غیر ذلک پس مختلف
است نزد اهل سنت پس اکثر علمای اهل سنت بر آنند که نیابت در آن جاری نیست و ثواب هم
نمی رسد و قول امام اعظم و امام مالک همچنین است چنانچه در [illegible] و غیره کتب نقل کرده و اکثر
متأخرین بر آنند که نیابت در آن هم جاریست و ثوابش نیز می رسد و دلیلش [illegible]
نیابت و ثواب را استلزام نمود حالانکه چنان نیست نیابت در عبادت بدنی جاری نیست نزد [illegible]
و اعتقاد [illegible] متأخرین اقرب است و ما شاهد عدل برین دعوی می آریم که از آن احتمال
مغالطه هم باقی نمی ماند و آن اینکه کسی که می نویسد که نیابت جاری نیست همان کسان در
بیان کتاب بیان همان می نویسد که ثواب می رسد و در وصول ثواب عبادات بدنی [illegible] اختلاف
بتفصیل قدما و متأخرین بلکه بتفصیل [illegible]
رسیدن ثواب است با موت [illegible] اکابر حنفیه [illegible] اهل سنت و جماعت تصریح کرده اند [illegible]

[illegible] اگر امام حنفی مخالفت آن به آید حصول [illegible] خواهد [illegible] اختلاف [illegible] ببطلان [illegible]

[illegible] که [illegible] پیش امام شافعی [illegible] قرآن [illegible]

[illegible] شافعیه [illegible] قائل [illegible] [illegible]

[illegible] یصل الی المیت [illegible] الا [illegible]

من مذهب الامام الشافعی تبعا لامام مالک ونقل عن جماعة من الحنفية وقال

کثیر من الشافعیة والحنفية يصل به قال الامام احمد بن حنبل بعد ما قال

[illegible] بدعة [illegible] این عبارت حاصلش اینست چه دران ذکر یافته این تفصیل

[illegible] متقدمین ومتاخرین جاریست اختلاف وصول ثواب قران دران جهت [illegible]

[illegible] پوشیده بحیثیت که نزد قدما نمیرسد ونزد متاخرین میرسد حال اختلاف بالا معلوم شد که محققین

حنفیه [illegible] وصول را کان لم یکن پنداشته وصول ثواب قران را بمذهب اهل سنت وجماعت تعبیر

نموده‌اند موافقت کثیر من الشافعیة با ایشان ازین عبارت ظاهر [illegible] مذاهب [illegible]

نوشته ومما یدل علی هذا ان المسلمین یجتمعون فی کل عصر وزمان ویقرؤن القرآن

ویهدون ثوابه لموتاهم وعلی هذا اهل الصلاح والديانة من کل مذهب من المالکية

والشافعية وغیرهم ولا ینکر ذلک منکر فکان اجماعا عند اهل السنة والجماعة

شیخ عبدالحق محدث دهلوی در مدارج النبوة آورده که تحقیق اختلاف کرده‌اند علما در ثواب قرآن [illegible]

آیا بمیت میرسد یا نی اکثر برآنند که میرسد ومشهور از مذهب شافعی ومالک وجماعه حنفیه آنست که نمی

رسد وشافعیه برانند که میرسد وهمین قائل است امام احمد حنبل وامام احمد گفته که قراءت قرآن بر قبر

است آنچه وارد است [illegible] اینجا است ذکر کرده است شیخ عبدالکریم سیالکوتی که اگر

نیت کند قاری بقراءت خود که باشد ثواب آن بمیت میرسد نیز اگر [illegible] کردن اوست حصول ثواب

فقال الاستاذ بمجموع القدرتين على ان تتعلقا جميعا بالفعل وقال القاضي على ان تتعلق
قدرة الله باصل الفعل وقدرة العبد بكونه طاعة او معصية وقال امام
الحرمين بقدرة يخلقها الله تعالى في العبد انتهى والتفصيل في الشرح تحقيق استناد عادى
موافق آنچه در کتب عقاید مسطور است اینکه کل ممکنات مستند اند بخدای عز و جل بلا واسطه و او تعالی قادر مختار است اشیا
صادر میشوند از وی بی واسطه و ما بین حوادث متعاقبه هیچ علاقه نیست بلکه بجریان عادت تعلق بعضی عقب بعضی مثل احراق
عقیب مماسه نار و شبع بعد اکل و ری بعد شرب و نیست مماسه نار و اکل و شرب او علت احراق و ری و شبع
و نه یکی علت یا مر دیگری نه علت تامه نه ناقصه و [illegible] اعتبار [illegible] پس مدار نسبت احراق بنار یعنی آنکه نار را
محرق بگویند همین جریان عادت است و بس پس اگر یکی بعد دیگری بار ها مکرر واقع شد عادت گویند ورنه
خرق عادت مثلا اگر خواهد بعد مماسه نار احراق پیدا کند و اگر نخواهد نکند و چون [illegible] هرگاه
نکند خرق عادت است پس نیست موثر مگر خدا این است مذهب اشعری و معتزله گویند که بنده [illegible] افعال
و برای بعض حوادث موثر نیست سوای خدا پس میگویند که فعل صادر [illegible] بلا واسطه مباشرت است و بواسطه تولید
حالا باید دید که مجیب صاحب صریح [illegible] تقسیم استعانت نموده یعنی در امور یکه بنده موثر است سوای
خدا در ان امور استعانت جایز و در امور یکه صرف خدا تنها موثر است در ان امور استعانت از بنده شرک است
حالا اگر این عقیده نزد اهل سنت باطل و نزد مشایخ [illegible] استعانت از [illegible] این عقیده شرک لازم آمد و در
قسم ثانی هم اگر موثر دانسته استعانت کند شرک خواهد گردید یعنی اگر کسی را یا خود را در کدام فعل خود موثر بالاستقلال
یا شریک تاثیر مثل محب و اند شده است پس تفرقه امور را در شرک دخلی نیست و استناد عادی چنانچه در قسم ثانی است
در قسم اول هم آمده بلی اگر موثر داند تربة ارضنا بريقة بعضنا يشفى سقيمنا باذن ربنا رواه البخاري و
وتسمى الفاتحة الشافية [illegible] وشفاء [illegible] سائر معاني وبيانات فهو هو باذن
الله يبرئ الاكمه والابرص ويحيي الموتى ولو انهم رضوا ما آتاهم الله ورسوله وقالوا حسبنا

سیؤتینا الله من فضله ورسوله انا الی الله راغبون پس هرگاه که اسناد امور عادی
بغیر حق بکسان پس تفرقه مجیب لغو محض شد بلکه مستلزم نوع شرک علاوه بران میگویم که بر تقدیر تسلیم تفرقه مجیب
موافق مذهب هم استمداد از غیر حق مثل انبیا و اولیا احیا و اموات هیچ ندارد چه استعانت در ان امور از حضرت
مدد خواستن است بدعا از حق و دعا خواستن از حق در امور قسم اول بظاهر مجیب شرک نیست پس از
دیگری مدد خواستن بدعا کردن چگونه شرک باشد و اگر تفصیل کنند که مقصود ما انست که مستقل یا
شریک در تاثیر دانسته مدد خواستن از ذات غیر شرک است نه خواستن دعای او از حق پس میگوییم که حال امور
قسم ثانی هم همین است در ان امور نیز مستقل و شریک دانسته استعانت نمودن روا نیست نزد اهل سنت و فرقه
مبتدعه که با وجود دخول در اعتزال صاف و صریح تذهب خودشان مذهب ظاهر میکنند بلکه تقیة از ان تحاشی میکنند کار
برایشان خیلی دشواری افتد تفرقه در استعانت جایزه و ناجایزه بطوریکه اهل سنت نموده اند در تفسیر عزیزی تصنیف
شاه عبد العزیز مسطور است افسوس که آنرا هم ندیده یا درین ورطه نمی افتاد و آن این است در اینجا باید فهمید که
استعانت از غیر بوجهی که اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را
یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بکارخانه اسباب و حکمت او تعالی در ان نموده از غیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان
نخواهد بود و در شرع نیز جایز و روا است و انبیا و اولیا این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر
نیست بلکه استعانت بحضرت حق است الا غیر انبیا و در تردید قسمی نوشته بلکه شرک است کما قال الله تعالی ان الذین تدعون من دون الله
لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب
والمطلوب یعنی بیشک آنان را که میخوانید شما و شان را برای طلب حاجات و برآمدن مرادات بجز خدا تعالی هرگز طاقت
پیدا کردن مگسی ندارند گو که همه با جمیعت شوند و اجتماع کرده قوت بر آرند برای پیدا کردن مگسی اگر غارت
ای برد مگسی کدام چیز را از نزد ایشان رهانیدن نتوانند از وی چاره عاجز است طلب کننده که از او طلب
کرده شده بود حاصل معنی آنکه آنان را قدرت آفریدن مثل مگسی [illegible] نیستند اگر چه همه جا یعنی صاحب

تدبیرات جمع شوند وما بهیچ یک نشوند و پیدا کردن هیچ و اینچنین پی حقیقت چیزی چون پیدا کردن نمیتوانستند
بدیگری پیدا سازند یکی از آن بزرگ جسم و با حقیقت است چه خواهند توانست و اگر دیده شود پیدا کردن بهیچ مگس حقیقت
پس امر عظیم است اگر بشنوند البته یک مگس بود که کلان از این پیدا کردن نمی‌توانستند تا هم یک نوع قدرت است
اینها را ثابت کنید وما قدرت این امر عظیم کجا ایشان اینقدر هم طاقت ندارند که اگر مگس از ایشان چیزی را
بگیرد می‌توانند وا پس بگیرند پس چون ایشان اینقدر لاچار اند چرا ایشان را برای مطلب یاری می‌خوانند
نادانی است خواننده هم عاجز و خوانده شده هم عاجز چه کار او شود طالب و مطلوب هر دو یکی بود و چه خواهد کرد مگر بسبب
خود درمانده شخص محتاج دیگری را چگونه غنی خواهد کرد این همه تصرف مولوی اسمعیل در تفسیر نموده و با همین قدر
بود که به ما محل و چه حل معنی به اختلاف تفاسیر که منقول از رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و مخالف جمهور
مفسرین قرار داده این مرد بزرگ یک قدم پیش نهاده معنی خواندن برای طلب حاجت را پرستیدن قرار داده تفسیر نموده
و تفسیر بالرای خلاف جمهور مخالف ماثور در محل مقال در حد اسکرده و در از دین و اهل سنت و چه خواهد این بس است الا
ایشان با آیات بین هر کاه نیست که به ملاحظه تفاسیر معتبره و روایات احادیث صحیح فهمیده است چنانچه چیزی
از این آیات سابق گذشت و در تفسیر بحر المحیط ابو حیان در تفسیر این آیه نوشته لما ذکر [illegible] الخ
ما لا دلیل علی عبادته لا من سمع ولا من عقل و یترکون عبادة من خلقهم ذکر ما علیهم من عجز
من اعطاء القدرة علی خلق اقل الاشیاء بل رد ما اخذه ذلک الاقل منه و فی ذلک
تجهیل عظیم لهم حیث عبدوا من هذه صفته بقوله ان الذین تدعون الآیة
پس ربط این معنی از معنوی کجا چه مناسبت و همچنین با آیه ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم
الآیة تصرف در معنی نموده استدلال قائم کرده حال آنکه تفسیر صحیح آن نوشته ای بعید [illegible]
[illegible] چنانچه علیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذا
من الظالمین و [illegible] وادعوا الذین زعمتم من دون الله لا یملکون مثقال ذرة

استدلال نموده و تفسیر آن در سابق گذشت با ما نحن فیه هیچ علاقه ندارد باز استدلال نموده به آیه ایاک نعبد
و ایاک نستعین و جوابش از تفسیر عزیزی عنقریب گذشت و بحدیث اذا سئلت فاسئل الله و اذا
استعنت فاستعن بالله و لیسئل احدکم ربه حاجته کلها حتی شسع نعله اذا انقطع
و جوابش متصلا مذکور شده و در امور قسم ثانی نیکو پس در صورت استمداد از کسی که مطلع بر مطالب طالب
عادة الله بوده باشد هیچ مضایقه ندارد و از کسی که مطلع بر مطالب طالب نگردد پس [illegible]
اهل قبور چنین است انتهی بلفظه حاصلش اینکه مرده را اطلاع نیست و غافل است و بنای اثبات این
مطلب بجز آیه و حدیث استدلال نموده به آیه اول الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت
فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی و در ذیل
آن میگوید پس مرده و خوابیده در هیچ شریکند از فرق همین است که مرده را حکم بازگردیدن در دنیا نیست و خوابیده را
حکم بازگردیدن هست و در مرده بودن یکسان انتهی حال آنکه این حکم خلاف تفاسیر معتبره و منافی لغت
است و در نوم موت حقیقی نیست تشبیها و مجازا اطلاق موت واقع است و نیست در نوم مگر انقطاع تعلق تصرف
در بدن و تعلق حیات در نوم منقطع نیست مراد این است که تعلق تصرف نفس از بدن در نوم منقطع است و تعلق حیات
و شعور و تعلق نفس از بدن منقطع نیست پس انقطاع تعلق نفس از بدن مستلزم عدم ادراک او نیست در تفسیر
بحر المواج المسمی میفرماید فراق ذلک ای الروح من الجسد هو الموت و معنی یتوفی الانفس یقبضها
والتی لم تمت فی منامها ای یتوفیها حین نامها تشبیها للنوام بالاموات و منه قوله یتوفیکم
باللیل الخ و بگو یتوفی الانفس یستوفیها و یقبضها و هی الانفس التی یکون معها الحیوة و الحرکة
و یتوفی الانفس التی لم تمت فی منامها و هی انفس التمییز قالوا فالتی تتوفی فی النوم هی نفس التمییز
لا نفس الحیوة اذ لو زالت [illegible] المفسرون انما یقبض [illegible] النفس بقی الروح فی الجسد
حالة النوم بدلیل انه یتقلب و یتنفس [illegible] ذلک علی التغایر و کونهما شیئا واحدا

هو قول ابن حميد واحد قولي ابن عباس و بيضاوي مينويسد اى يقبضها عن الابدان بان يقطع
تعلقها عنها وتصرفها فيها اما ظاهرا وباطنا وذلك عند الموت او ظاهرا لا باطنا وهو في النوم
تفسير زاهدي مينويسد الله يتوفى الانفس يعني الارواح يعني يتوفاها عند حين رحلتها فالمعنى حين
موت ابدانها واجسادها على حذف المضاف والتي لم تمت ويتوفى الانفس التي لم تمت في منامها
والتي يتوفى عند النوم هي النفس التي يكون بها العقل والتميز قال الزجاج لكل الانسان نفسان
احدهما نفس التميز وهي التي تفارقه اذا نام فلا يعقل والاخرى نفس الحيوة اذا زالت زال معها
النفس والنايم يتنفس تفسير زاهدي مينويسد الله آنست كه بردارد و بستاند جانها از تنها بوقت مرگ و برداشتن
جانها از تنها يكه آن نمرد در خواب وقبض جان بوقت مرگ قبض حقيقت است ودر خواب قبض حقيقت نيست
كه منسوب بدو است وحكم وي حكم زندگانست وليكن مراد ازين توفى انقطاع تصرف است چه در خواب تصرف نفس
منقطع شود چنانكه بمرگ ازين يعني تقبض روح خبر داده وقيل النوم اخ الموت ويقال لابي بكر وعمر كانا
ضجيعي النبي صلى الله عليه وسلم ونظيره هو الذي يتوفيكم بالليل فيمسك التي قضى عليها
الموت منقطع كرداند يكبارگي آنرا كه مرگ بروي قضا كرده باشد يعني بخواب تصرف نفس از وي منقطع كرده است اين
انقطاع بمرگ تمام كند واين امساك يعني قطع است يعني نگاه داشت كمرا او بغيره بان يعدمانه من هذه
الاشياء فقد قال لا امسكت الدواء اي اقطعه ويرسل الاخرى اي ويطلق واطلاق كند تصرف جان
بيدار كند يعني آنچه بخواب از وي زايل كرده است بوي بازدهد انتهى ازين عبارت ظاهر كه مراد از موت موت
بدنست نه موت جان و يعني جان مفارقت آن از بدن ودر حالت نوم روح متصرف يا تعلق تصرف روح از
بدن منقطع بلكه در نهان در موت متحقق بدن ودر موت حقيقي بدن تعلق ومتصرف حيات از بدن هر
منقطع نشود و يا نمي شود بلكه در نوم اتفاقي متصرف نمي شود پس انچه كه بعد مفارقت بدن مي شود يا سلب
ادراك نمي باشد ازين مضمون آيت كه تعبيه الالفه ندارد و انعكاس نبود اذا اول مثل [illegible] [illegible] [illegible] روح

نمایان بدن باقی میماند و نیست کسی مخالف آن بلکه ملاحده هم موافق مسلمین هستند و مراد ما از انقطاع تعلق و تصرف و تدبیر
نیست مگر اینکه تعلق و تصرف خاص روح که با بدن بود از نفخ تا موت و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیره
منقطع میشود و همچنان تعلق تمیز که بحواس ظاهره و باطنه بود منقطع میشود نه اینکه هیچگونه تعلق روح سوای این تعلقات خاصه
و هیچگونه ادراک سوای تمیز حسی باقی نماند که مستلزم انکار تعذیب و تنعیم و بسیاری از مسلمات شرعیه است و نیست هیچ
کسی جز ملاحده مولوی عبد العزیز نوشته اند با تحقیق انکار شعور و ادراک اگر کفر نباشد در الحاد بودن آن هیچ
نیست تحقیق این امور همه با سماع باید دید بار دیگر ثم کنومة العروس استدلال نموده بعضی فرشتگان در قبر بعد سوال
جواب از مومن میگویند بخواب همچو خوابیدن عروس جوابش ظاهر که مراد از نوم نوم حقیقی نیست که مخصوص بحیوة دنیویه است
بلکه مراد از آن استراحت و تنعم است بمقابله تعذیب مرقاة نوشته حتی یبعثه الله لیس من مقول الملکین بل
من کلامه صلی الله علیه وسلم اعلاما لامته بان هذا التنعیم یدوم له ما دام فی قبره و تاویلات
رکیکه نموده از دایره اهل سنت خارج شدن با وجود عدم انکار بزبان صریحا دور از عقل است بار استدلال نموده بایه کلا
تسمع الموتی و بایه ما انت بمسمع من فی القبور و بیان این آیه و بیان کرده اند منکران سماع از قدیم و بدین سبب جواب
آن شرحی و بسطی پیش از پیش در کتب اهل سنت موجود و اشارتی به آن بیان میکنم و آن اینکه تمام آیه را بخوانند و بفهمند که
نتیجه موافق آن نیست و لئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون فانک لا تسمع الموتی و لا تسمع
الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون
قطع نظر از تفسیر چنین مستفاد است از لفظ فانک اینکه مراد از موتی موتی القلوب است و از نفی اسماع نفی سماع لازم نمی آید مفید ظاهر
که در این آیه نفی اسماع از موتی نموده حصر اسماع در مومنین فرموده یعنی اسماعیکه با مومنان است بغیر مومنان نیست پس
آیه شنیدن مردگان ثابت نمودن بجز دیوانه از کسی ممکن نیست و باتفاق جمهور مفسرین مراد از موتی و اهل القبور کفار اند که
عدم اسماع ایشان مخصوص بمومنین است مشترک و اگر در آن شریک باشند تشبیه تام نگردد و اگر همین شنیدن
مراد باشد پس لازم آید که در گوش کفار او از سوال الا حیوان هر جای دیگر سفر باید از آن

در باب [illegible] [illegible] آیات [illegible] انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین
وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن بآیاتنا فهم [illegible] و در آیه دیگر [illegible] وما یستوی
الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله
یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت الا نذیر پس در اینجا هم نفی اسماع شده و اثباتا نفرموده و حال آنکه
بعضی [illegible] اثبات آن [illegible] از کلام الله و کلام رسول الله و ائمه روات [illegible]
[illegible] واسطه [illegible] ضلال افتاده است و دیگر چند آیات که در آن لفظ [illegible]
[illegible] مغالطه [illegible] ارواح [illegible] است شود [illegible] اعتزال وارد [illegible]
اهل السنت [illegible] اتفاق [illegible] اعتقاد [illegible] بغرض [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ایصال ثواب قرآن
قرأت قرآن [illegible] دیگر [illegible] نظر است که [illegible] فتح القدیر
[illegible] عند القبر [illegible] فتح القدیر [illegible]
[illegible] عند القبر والمختار عدم الکراهة این [illegible] و اگر [illegible] اختلاف یافته شود [illegible]
آن اختلاف باعث ترک گردد تا دایره اتحاد [illegible] عجیب [illegible] اتباع سنت پیدا خواهد کرد بعد ازان [illegible]
حدیث اعینونی یا عباد الله [illegible] گرم شده [illegible] استمداد [illegible]

کس نکرده اند باید که توبه کنند و بمردمان فاش نمایند که از راه
نادانی و نادانستگی و مغالطه اعتقاد [illegible] کرده بودیم حال آنکه
غلط است والسلام تمت بعونه تعالی شانه

تاریخ [illegible] شهر شوال المعظم
۱۲۹۶ [illegible]

صحتنامہ تصحیح المسایل

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۹	ابن الالک	ابن ملک	۲۰	۱۲	دریب	ایب
	۱۲	ابن مالک	ابن ملک	۲۲	۶	النجرہ	النجوہ
۹	۱۷	ولنستریحو	ولیستروحو	۲۳	۸	طرف	طوف
۱۰	۳	ینتہی	منتہی		۱۶	مقتضیا ذوق سوق	مقتضیا سکے ذوق کلام ہے
"	۱۳	مخالف	مخالفت	۲۴	۷	ذعس	ذی عقل
	۱۵	برآمد	شد برآمد	۲۵	۸	ترجعبہ	ترجمبہ
	۱۷	الثلہ	الثلثۃ	۲۶	۱۸	دودہ	دوز
۱۱	۱۱	بحجرہ	حجرہ	۲۹	۹	کتب فقہ کہ	کتب کہ
۱۳	۷	والحجرۃ	والحجرۃ والمقبرۃ	۳۱	۱۰	الزیارۃ	للزیارۃ
	۱۴	بے مال	بی تامل			التوب	من التوب
۱۵	۳	سیکروہ	جیکرود		۱۱	الذیب	الدیب
۱۷	۱	لی	الی			فشی	فشی
	۳	[illegible]	[illegible]		۱۳	لحجر	لحجیز
	۱۵	دکاجہ	نکاجہ		۱۷	شبیب	[illegible]
۱۸	۱۶	شدہ مرود ست	شتہ ودو است		۱۶	متحقق	متحقق
۱۸		مرجع	مرجح		۱۹	سکیں زوان	سبکی رودن
۱۸	۱۳	مخالف حجۃ	مخالفۃ [illegible] او مخالف حجۃ [illegible]	۳۶	۱۷	اقتصا	اقتصار

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷	۹	کنابت	کنایت
	۱۵	ستحالف	متخالف
۳۹	۸	بمعینا	هم همین
	۱۸	جواز	عدم جواز
۴۱	۲	نص شبه	سند شبهة
۴۳	۳	بااولی بسیار	با وجه بسیار
۵۳	۲	متقا با	متقابله
۵۶	۱۳	شوق	سوق
۶۶	۹	التوجیه	التجوه والتوجه
۶۷	۱۹	الشواها	الشاها
۷۲	۱۸	[illegible]	[illegible]
۷۸	۱۳	[illegible]	[illegible]
۷۹	۳	شرک	سحر
۸۱		رده	رده کشوده
۸۳	۱۹	وقتی	الکل الموقی
۹۳	۱۲	لعبه	لعبه صوت
۸۶	۱۵	است	ممکن است
۸۹	۸	بموصول	لوصول
	۱۶	زافاده	وزافاده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۱	۱۰	منیا	سینا
۹۲	۴	بست	نیست
۹۳	۱۶	صفا	ضمن
۹۵	۳	ولا	اولا
۹۸	۶	ادعاست	ادعارت
۱۰۲	۱۹	بهیه	بجهه
۱۰۳	۱۶	الارذی	المازری
۱۰۵	۱	الشاکم	الشائم
۱۲۰	۱۹	دالمرفع	دالمرتفع
۱۲۳	۲	ماحبا	باجلد
	۱۱	الاحیاء	الاخبار
۱۳۷	۱	البراز	البرار
۱۳۸	[illegible]	شبع	مشبع الایمان من الکان
۱۴۲	۹	نسخنی	علیمی
	۱۸	بهوای	سوای
۱۵۰	۱۳	حصر	مثل حصر
۱۵۳	۳	قدرحصرت	حصرقدرت
۱۵۷	[illegible]	سولوی	دعوی مولوی
۱۶۱	۳	فانها	فاما

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۳	۱۸	رہم	وہو
۱۷۰	۲		عشر
	۳	بالتضریح	بالتصریح
	۷	وانما	وربما
۱۷۲	۱۱	المعویث	الهویث
۱۷۳	۸	قران	اقران
۱۷۴	۳	الی	والی
	۷	از	در
۱۷۶	۳	ممتاز	مختار
۱۷۸	۷	دلقفوز	درقفوز
۱۷۹	۲	فلصم	فلصم
	۱۳	والسدامه	والندمه
	۱۴	الکان	الملکان
۱۸۳	۱۳	تحو	بتحجر
۱۸۵	۸	دهلی	محتسب دهلی
۱۸۷	۶	قباب	متبای
۱۸۹	۲	میشود	نمیشود
	۱۵	فلکوبیکون	فلابیکون
	۱۷	دودرین	دربن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹۰	۱۶	ببنی	ببتهی
۲۰۰	۲	تکر	تکرار
	۱۰	الوموف	الوثوق
۲۰۴	۱۱	دلاسما	دلاسیما
	۱۹	نهات	نهایات
۲۰۵	۸	بغبر	لغیره
۲۰۹	۴	اسی	العبنی
	۱۵	وزدان	اوردان
۲۱۰	۱	مسکند	بسکند
	۶	باهم	باهمهم
	۱۴	وتصور	وحصور
۲۱۱	۵	الغنایع	الغنایم
	۷	عاب	همین
	۸	کردروند	وقتیه
۲۱۲	۵	لطق	لیطق
	۷	مجرد اسواد	مجرد السواد
۲۱۳	۳	چنانکه	جانیکه
		خبارند	گذارند
	۱۰	پراحتمال	احتمال

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۳	۱۳	تفکر	تکنفیه
۳۱۶	۳	در	هاو
	۱۴	البد	الید
	۷	[illegible]	[illegible]
		الکره	الکرة
	۱۰	حتی	ستی
۳۲۱	۳	سعلت	لقلت
۳۲۲	۱	رسم	الالاف الاسلام
	۳	اد	لااد
۳۲۳		فنما	فاما
	۶	المرحوم	المنسوم
۳۲۷	۱۱	خوشی برسیخ	[illegible]
۳۲۴	۲	عرس عبید ا	عرس است
۳۳۵	۱۵	لمن لم یکن	لمن یکن
۳۴۱	۵	ابن منت	اینا است
۳۴۲	۱۳	کبعضی	نه بعضی
۳۴۳	۱	بل	وبل
۳۵۳	۱۰	البد	الید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۶۰	۸	سور	حصور
		تغیر	تقدیر
۲۶۲	۹	جهات	جناب
۲۶۴	۸	[illegible]	[illegible]
۲۷۱	۱۳	قبر	[illegible]
۲۷۷	۹	بها	[illegible]
	۱۳	البد	یا البد
۲۷۸	۱۰	مسیت	مستغیث
	۱۱	البدلو	یا البد الی
۲۸۵	۳	تجبرا	تجوزا
۲۸۸	۳	نحانی	[illegible]
۲۸۹	۱۵	اجود	[illegible]
۲۹۲	۱	جاسب	جاری است
۲۹۴		بنیبت	[illegible]
۲۹۵	۷	که	[illegible] که
۳۰۳	۱۳	قسم می	قسم اول می

تمام شد

ف
۳۲۰.۴۵۹ (R)

CALL No. { فـ ۳۰ ت . ACC. No. ۲۲۶۷

AUTHOR فضل رسول۔

TITLE تصحیح المسائل

ف
۳۲۰.۴۵۹ (R)

MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.